ولایت و امامت

تألیف:

هادی نجفی

* کتاب : ولایت وامامت
* مؤلف : هادی نجفی
* توزیع : دارالذخائر ـ قم
* تیراژ : (۱۰۰۰) نسخه
* نوبت چاپ : اول
* چاپخانه : خیام ـ قم
* تاریخ : تابستان ۱۳۷۰ هـ ش

إهداء

این رسالهٔ مختصر را به صاحب ولایت کبری وامامت عظمی وخلیفهٔ بلافصل نبی اکرم صلی الله علیه وآله سیدنا ومولانا أمیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه صلوات المصلین تقدیم می کنم :

« یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین ».

قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

« اذا كان يوم القيامة ونصب الصراط على شفير جهنم لم يجز الا من معه كتاب ولاية على بن أبى طالب عليه السلام » .

مناقب ابن مغازلى/ ٢٤٢
وعمدة ابن بطريق/ ٣٦٩

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله فرمودند :

« هنگاميكه در روز قيامت پل صراط بر روى جهنم قرار داده مى‌شود ، كسى از آن عبور نخواهد كرد مگر كسيكه با او نوشته‌اى بنام ولايت علي بن أبي طالب عليه السلام باشد » .

مقدمه :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا أبي القاسم محمد صلى الله عليه وآله وعلى ابن عمه ووارثه ووصيه وخليفته مولانا وامامنا امير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه صلوات المصلين وعلى آلهما الائمة الطيبين الطاهرين المعصومين عليهم السلام .

ولايت وامامت را بحق اصحاب ما اماميه از اصول مذهب شمرده‌اند، بلكه در واقع آنرا می‌بايست ام الاصول دانست چون اگر اين معنا درست شود بقيهٔ اعتقادات انسان نيز تصحيح می‌شود .

لكن برخی ازنادانان اين بحث را لغو يا حتی مضر می‌دانند وچنين استدلال می‌كنند كه چون ايـن بحث مربوط به يك امر تاريخی می‌شود كه گذشته است وموضوع آن منتفی شده ديگر بحث پيرامون آن بيهوده ولغواست ، واز طرف

دیگر چون وحدتی راکه دنیای اسلام اکنون در این جهان آشوبزده بدان نیاز دارد از بین می‌برد این ابحاث نه تنها نمی‌تواند مفید باشد بلکه موجب تفرقهٔ مسلمین ودر نتیجه ضرر وزیان آنها خواهد شد .

در صورتی که پاسخ این دو اعتراض واضح است چون این بحثها نه تنها موجب تفرقه نخواهد شد بلکه اگر بنحو صحیح وبا در نظرگرفتن ادب مناظره وجدل انجام‌گیرد حتی می‌تواند موجب استحکام وحدت میان مسلمین گردد چون عقاید یکدیگر را بهتر می‌شناسند واین شناسائی بهتر می‌تواند به احترام متقابل انجامد ، اما پاسخ اعتراض لغویت این ابحاث نیز روشن است :

اولا : عامه وخاصه در مجامع حدیثی خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اندکه : « من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة » ، «کسی که از دنیا برود وامام زمان خودش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است » یکی از نتایجی که براین ابحاث مترتب می‌شود شناختن امام زمان است، چون وقتی امامت وخلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت گردید، امامت حجة بن الحسن امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف را درپی خواهد داشت[1] ، وشناخت ومعرفت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بـه نص حدیث مذکور موجب جلوگیری از مرگ جاهلیت خواهد شد .

ثانیاً : انجام این ابحاث موجب می‌شودکه لزوم اتباع وپیروی از ائمه اهل البیت علیهم‌السلام معلوم‌گردد ویکی از نتایج مهمی که بر پیروی از آنان مترتب می‌شود اصلاح اعتقادات وعقاید واعمال وافعال است ، وبدیهی است که یافتن

---

۱) تفصیل بحث را می‌توانید در رسالهٔ « الاربعون حدیثاً فی من یملا الارض قسطاً وعدلا » از مؤلف این سطور ببینید .

اعتقادات واعمال صحیح چقدر می‌تواند در زندگی دو جهانی انسان مثمر ثمر باشد.

ثالثاً: نتیجه‌ای که مؤلف از این رساله ودر هنگام تألیف آن گرفته است وامید است که خوانندهٔ محترم نیز آنرابدست آورد این است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرموده‌اند: «ذکر علي عبادة»[1] «یاد علی عبادت است»، بنابراین مؤلف وخواننده هر دو در این رساله در حال عبادت پروردگار هستند واز این امر که بگذریم، نمی‌شود کسی قدری معرفت به مولای متقیان علیه السلام پیدا کند واو را دوست ندارد بلکه واله وعاشق او نگردد و به اوعشق نورزد، امید است مؤلف وخواننده هر دو به این مقام عشق به مولای خود علی علیه‌السلام رسیده باشند یا برسند وپرواضح است که عاشق ذکرمعشوق خود را دوست دارد بلکه اصلا به یاد او زنده‌است واگر اونبود دلیلی برحیات خویش نمی‌یافت، ودر هر صورت مؤلف در این سطور چون به یاد معشوق خود بوده است از نگارش آن لذت می‌برده است بر این امید که خواننده نیز چنین بخواند.

واز این مطالب که بگذریم روزی در انجمنی دانشمندی ایرانشناس برحقیر اعتراض نمود که عقاید واعتقادات شیعه درطی قرون واعصار دچارتغییروتحول گردیده است وآنچه که امروز شیعه بدان معتقد است غیر از آن چیزی است که شیعه در قرون اولیه بدان عقیده داشته است. به آن دانشمند درآن انجمن گفتم: امر به خلاف مطلبی است که بیان شده است، اگر بتوان مذهبی یافت که‌در طی قرون وپیدایش نسلها عقاید خود را بلکه اعمالش را به همانگونه که در قرون ونسلهای اولیه بوده است حفظ نموده است آن جز مذهب شیعه امامیه نخواهد

---

۱) العمدة/ ۳۶۵.

بود، وعلت آن نیز این است که شیعه فقط برای اقوال وافعال ائمه خودعلیهم السلام حجیت قائل است ولذا عمل وعقیدهٔ خود را از آنها می گیرد ونسلا بعد نسل نیز آنرا منتقل می کند. بعد از این عرایض مختصر آن دانشمند ازموضع خود قدری عدول نمود واز صاحب قلم نام چند معتبر را درعقاید واعتقادات شیعه از متأخرین ومتقدمین سؤال نمود تا آنها را تهیه نموده وبایکدیگر مورد بررسی وپژوهش قرار دهد تاصحت مدعابر اوثابت گردد.

بعد از مواجه شدن با این اعتراض قصد نمودم که رساله‌ای در عقاید شیعه فقط با استفاده از کتب قدمای اصحاب قدس‌الله اسرارهم تألیف نمایم تاپاسخی روشنتر برای این اعتراض باشد، لکن در عمل کثرت اشتغالات علمی مرا ازاین مهم بازداشت تا اینکه در ماه مبارك رمضان سال ۱٤۱۱ هجری قمری فرصتی دست داد وحقیر نیزبا استعانت جوئی از صاحب اصلی رساله علیه السلام دست به تألیف آن زدم، وروشن است که عمدهٔ اختلاف عقیدتی عامه وخاصه بر سر امامت است اگرچه غیر از آن نیز مطالب دیگری وجود دارد لکن مهم وعمده دراین نزاع عقایدی امامت وولایت است، ولذا این اصل عقیدتی را محور بحث قرار دادم ورسالهٔ حاضر بنام « ولایت وامامت » فراهم آمد.

وچون قصد بر این بوده‌است که‌پاسخ اعتراض مذکورداده شود، درابحاث از کتب قدمای اصحاب مانند کلینی وصدوق ومفید وسیدین مرتضی ورضی وشیخ طوسی وابوالصلاح حلبی ومعاصرین آنهاکه از اعلام قرن چهارم وپنجم هجری واز معتبرترین دانشمندان شیعی هستند بهره جسته‌ام وحتی در مواردی نص کلام عربی آنان را با طولش ذکر کرده‌ام وبعد به ترجمهٔ آن پرداخته‌ام بخاطر اینکه معلوم شود آنچه که آنها دیروز عقیده‌داشتند ما امروز نیز به همان معتقدیم وزمان نتوانسته است در این زمینه تحولی بوجود آورد.

وعلاوه بر این چون روی سخن نیز با عامه بوده است در موارد تمسك به احادیث از کتب معتبرهٔ آنان بهره جسته‌ایم تا بهتروسریعتر بتواند در بحث نتیجه بدهد .

این رساله به دو بخش تقسیم شده است ، بخش اول کلیاتی پیرامون امامت است که توضیحات لازمه را در این باب بیان نموده‌ایم ودر بخش دوم آن کلیات را بااستفاده ازقرآن واحادیث پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله به تطبیق نشسته‌ایم ومصداق امامت را با استفاده از آندو تعیین نموده‌ایم .

ودر ختام این تقدیم ذکر نکته‌ای ضروری می نماید و آن اینکه ، آنچه که فارق ومرزمیان عامه وخاصه‌است ولایت‌به معنای‌حب ودوستی نیست‌بلکه ولایت به معنای خلافت است آن هم خلافت بلافصل پیامبر اکرم صلی‌الله علیه‌و آله‌که برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت است ، هر کس این خلافت بلافصل را پذیرفته است شیعه است والا نمی تواند خود را شیعه بنامد . وامید است این رساله نیزگامی باشد در جهت روشن شدن این مطلب وزدودن برخی ازتعصبات جاهلانه در میان سایر فرق مسلمین .واز طرف دیگر مؤلف امید وار است که رساله‌اش مورد قبول ونظر صاحب اصلی آن مولی الموالی أمیرالمؤمنین علیه السلام واقع گردد .

هادی نجفی

سوم شوال المکرم ۱٤۱۱ هـ . ق

بخش اول :

کلیاتی پیرامون امامت

فصل اول

تعريف ولايت وامامت

براى بيان يك تعريف جـامع افراد ومانع اغيار در بـاب ولايت وامامت مى‌بايست در ابتدا معناى لغوى اين دو كلمه را مورد بررسى قرار داد :

معناى لغوى ولايت

راغب در مفردات گويد :

« الولاء والتوالى ان يحصل شيئان فصاعداً حصولا ليس بينهما ما ليس منهما ويستعار ذلك للقرب من حيث المكان ومـن حيث النسبة ومن حيث الدين ومـن حيث الصداقة والنصرة والاعتقاد. والولاية: النصرة. والولاية: تولى الأمر، وقيل: الولاية والوَلاية نحو الدلالة والدَلالة . وحقيقته : تولى الامر . والولى والمولى قديستعملان في ذلك ، كل واحد منهما يقال في معنى الفاعل أى الموالى وفي معنى المفعول أي الموالى » [1] .

---

١) مفردات راغب/ ٥٧٠ .

ترجمهٔ بیان راغب به اختصار چنین است : «ولاء وتوالی آن است که دو شیء یا بیشتر به‌گونه‌ای در کنار یکدیگر قرار گیرند که شیء خارجی بین آندو نباشد واز آن بعنوان استعاره برای نزدیکی وقرب مکانی ونسبت ودین ودوستی ویاری کردن واعتقاد استفاده می‌شود . ولایت بمعنای یاری کردن وولایت بمعنای سرپرستی امراست » .

ابن اثیر در نهایه در اسماء الله گوید :

« الولی هو الناصر . وقیل : المتولی لامور العالم والخلائق القائم بها . ومن اسمائه عزوجل : الوالي وهو المالك الاشياء جميعها المتصرف فيها . وكان الولاية تشعر بالتدبير والقدرة والفعل. ومالم يجتمع ذلك فيها لم ينطلق عليه اسم الولي ... وقد تكرر ذكر المولى في الحديث وهو اسم يقع على جماعة كثيرة : فهو الرب والمالك والسيد والمنعم والمعتق والناصر والمحب والتابع والجار... وكل من ولی امراً أو قام به فهو مولاه وولیه... ومنه الحديث : « من كنت مولاه فعلي مولاه » يحمل على أكثر الاسماء المذكورة ... »[1] .

ترجمهٔ کلام ابن اثیر : « ولی همان یاری کننده است وگفته شده که مقصود از آن متولی امور هستی ومخلوقات است . واز اسماء خداوند عزوجل والی است واو مالك همه چیز وتصرف کننده درآنها است . وولایت به تدبیر وقدرت وفعل اشاره دارد ، وتا زمانی که این صفات در آن جمع نشود اسم ولی بر او اطلاق نمی‌گردد ... ولی در احادیث فراوان به‌کار رفته است ومعانی مختلفی می‌دهد از آن جمله : پروردگار ومالك وسرور وبخشاینده نعمت وآزاد کننده ویاری‌دهنده ودوستدار وتابع وهمسایه ... وهر کس امری را بعهده گیرد یا برای به انجام رساندن آن قیام کند اومولا وولی آن امراست ... واز این معنا است

---

۱) نهایة ابن الاثیر ۵/۲۲۷ .

حدیث : « هر کس من مولای او هستم علی مولای او است ... » .

احمد بن فارس در معجم مقاییس اللغة گوید :

« الواووواللام والیاء : اصل صحیح یدل علی قرب ، من ذلك الولی : القرب ... والباب کله راجع الی القرب »[1] .

ترجمه : « واوولام ویاء دلالت بر نزدیکی می کند واز آن است ولی ومعنای آن نزدیك است ... معانی دیگری نیز می دهد که همه به نزدیکی بازمی گردد » .

ابن منظور در لسان العرب گوید :

« والولي : ولي اليتيم الذي يلي أمره ويقول بكفايته . وولي المرأة : الذى يلي عقد النكاح عليها ولا يدعها تستبد بعقد النكاح دونه . وفي الحديث : أيما امراة نكحت بغيراذن مولاها فنحكاحها باطل، وفي رواية : وليها أي متولى أمرها ... قال الفراء : الموالى ورثة الرجل وبنو عمه . قال: والولي والموالى واحد في كلام العرب »[2] .

ترجمهٔ کلام ابن منظور : « ولی : ولی یتیم کسی است که امر اورا بعهده دارد وولی زن : کسی است که امر نکاح اوبدست اواست وزن را رها نمی کند به هر کس که فقط خودش می خواهد ازدواج کند . ودر حدیث است : هر زنی که بدون اجازهٔ مولای خودش ازدواج کند ، نکاحش باطل است ، ودر روایتی فرموده : ولی او کسی است که امر اورا بعهده دارد . . فراء می گوید : موالی وارثان مرد وفرزندان عمویش اند، وگفت : ولی ومولی در کلام عرب یك معنا می دهد » .

---

۱) معجم مقاییس اللغة ۱٤۱/٦ .

۲) لسان العرب ٤۰۷/۱۵ .

از مجموع کلمات لغویین چنین مستفاد می‌شود که ولایت بمعنای قرب ونزدیکی است وولی به‌کسی گفته می‌شود کـه تدبیر امری را بعهده دارد واز ماده ولاء برای‌او اسمی را مشتق کرده‌اند چون‌برای‌اداره وتدبیر آن امر می‌بایست ارتباط تنگاتنگ وبسیار نزدیکی را با آن داشته باشد واز اینرو به حاکم وامیر نیز والی اطلاق می‌گردد .

معنای لغوی امامت

در مفردات گوید: «الامام : المؤتم به ، انساناً کان یقتدی بقوله أو فعله أو کتاباً أو غیر ذلك محقاً کان أو مبطلا وجمعه أئمة »[1] .

ترجمه باختصار : امام انسانی است که به فعل وقول او اقتدی می‌شود بر حق باشد یا باطل .

در لسان العرب گوید : « یقال : امام القوم معناه هو المتقدم لهم . ویکون الامام رئیساً کقولك : امام المسلمین »[2] .

« گفته می شود : امام قوم کسی است که بخاطر رهبری قـوم از دیگران مقدم شده وامام رئیس است مانند امام مسلمین » .

ظاهر این است که امام از أمام بفتح همزه که بمعنای جلووپیش در مقابل عقب وپشت است گرفته شده وبه امام، أمام‌گفته می‌شود چون همواره جلووپیش قوم خویش است ، وبرخی از اساتید ما ادام الله تعالی ظلهم احتمال داده‌اند که از ام مشتق شده باشد [3] وام بمعنای اصل‌وبنابراین قول به امام ، امام می گویند

---

۱) المفردات / ۲۰

۲) لسان العرب ۲۶/۱۲

۳) دراسات فی ولایة الفقیه ۷٤/۱

چون اصل قوم وجمعیت وگروه خود است وبقیه تابع اوهستند، ودر هرصورت امام به رهبروولی وحاکم وامیر وسلطان اطلاق می‌شود .

ولازم بتذکر است که در این رساله امامت وولایت مترادف هم محسوب شده‌اند وصاحب قلم ایندو کلمه را بیك معنا استعمال می کنـد لذا خوانندگان گرامی از این نکته غفلت نفرمایند .

امامت در اصطلاح

بعد از بیان معنای لغوی امامت وولایت سزاوار است که به تعریف امامت بپردازیم وآنرا در اصطلاح متکلمین معنا کنیم :

فیلسوف بزرگ شیعه میثم بن علی بحرانی در گذشته بسال ۶۹۹ هجری قمری در تعریف امامت چنین گوید : « هي رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا بالاصالة »[۱] .

امامت : ریاست عامه بالاصالة در امور دین ودنیا است .

ودر توضیح آن می گوید : ریاست در این تعریف بمانند جنس وبقیهٔ تعریف بمانند فصل است ،وبوسیلهٔ کلمات عامه در امور دین ودنیا از امامت در برخی از اموروبوسیلهٔ کلمهٔ بالاصالة از ریاست نایبانوولاة از طرف امام اجتناب‌شده است .

علامهٔ علی الاطلاق شیعه علامه حلی در گذشته بسال ۷۳۶ هجری قمری نیز در تعریف امامت گوید : « الامامة رياسة عامة في امور الدين والدنيا لشخص من الاشخاص نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله »[۲] .

---

۱) قواعد المرام فی علم الکلام / ۱۷٤ .

۲) باب حادی عشر / ٤۳

امامت ریاست عمومی در امور دین‌ودنیا برای فردی از افراد به جانشینی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است .

دانشمند شیعی فاضل مقداد سیوری در شرح این تعریف علامه توضیحاتی دارد که طالب می تواند به شرح باب حادی عشر [1] مراجعه کند .

فاضل قوشجی در گذشته بسال ۸۷۹ هجری قمری در توضیح تعریف گوید: « بوسیلهٔقید جانشینی از طرف پیامبر صلی‌الله علیه و آله، نبوت و بوسیلهٔ قیدعامه، قضاوت وریاست در برخی از موارد وریاست نایب امام از تعریف خارج می شود » [2] .

بنابراین تعاریف امامت در اصطلاح متکلمین عبارت است از : رهبری همگانی‌وهمه جانبه در امور دینی ودنیایی مردم برای یکی از انسانها به نیابت‌از طرف رسول‌الله صلی الله علیه و آله، البته لازم به یاد آوری است که این‌تعریف در باب امامت کلیه الهیه و امامت کبری است که بنظرشیعه یکی از اصول‌اعتقادیه شمرده می‌شود .

---

۱) نافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر/٤٤ .

۲) شرح التجرید للفاضل القوشجی.

فصل دوم

ادلهٔ وجوب امامت

پس از اینکه معنای امامت درنزد متکلمین شیعه روشن شد ، می‌بایست ادلهٔ وجوب امامت مورد بررسی قرار گیرد ولی‌قبل از این بررسی بعنوان مقدمهٔ فصل سزاوار است اختلافاتی که در باب وجوب امامت شده را مورد کنکاش قرار دهیم .

اختلاف در وجوب امامت

علامهٔ بزرگ حلی در شرح تجرید گوید : «اختلف الناس هنا قدهب الأصم من المعتزلة وجماعة من الخوارج الی نفی وجوب نصب الامام وذهب الباقون الی الوجوب لکن اختلفوا فالجبائیان وأصحاب الحدیث والأشعریة قالوا انه واجب سمعاً لا عقلا ، وقال أبو الحسین البصری والبغدادیون والامامیة انه واجب عقلا ثم اختلفوا فقالت الامامیة ان نصبه واجب علی الله تعالی ،وقال أبو الحسین

والبغداديون انه واجب على العقلاء »[1] .

می‌فرماید: « مردم دروجوب نصب امام بایکدیگر اختلاف کرده‌اند، اصم از معتزله وگروهی ازخوارج وجوب نصب‌امام را انکار کرده‌اند ولی‌بقیه دانشمندان وجوب نصب امـام را پذیرفته‌انـد لکن ابو علی جبائی وفرزندش واهل حدیث واشاعره گفته‌اند که وجوب آن شرعی است وبر مردم لازم است که امام اختیار کنند وابو الحسین بصری ومعتزله بغداد وشیعهٔ امامیه معتقدند که وجوب نصب امام عقلی است نه شرعی سپس اختلاف کرده اند وشیعهٔ امامیه گفته‌اند که نصب امام بر خداوند واجب است وابوالحسین بصری ومعتزله بغداد گفته‌اند که این نصب بر عقلاء لازم وضروری است » .

فاضل قوشجی نیز در شرح تجرید در این مورد بیانی داردکه چون نسبت بین کلام ایشان وکلام علامه عموم وخصوص من وجه است کلام قوشجی رانیز در این باب نقل می کنیم ، او می گوید : « اختلفوافي‌ان نصب الامام بعدانقراض زمن النبوة هل يجب أم لا وعلى تقدير وجـوبه على الله أم علينـا عقلا أم سمعاً فذهب أهل السنة الى انه واجب علينا سمعاً و قالت المعتزلة والزيدية بـل عقلا وذهبت الامامية الى‌انه واجب على الله عقلا واختاره المصنف وذهبت الخوارج الى انه غير واجب مطلقاًوذهب أبوبكر الاصم من المعتزلة الى انه لايجب مـع الامن لعدم‌الحاجة اليه وانما يجب‌عند الخوف وظهور‌الفتن‌وذهب الغوطى‌واتباعه الى عكس ذلك أي يجب مع الامن لاظهار شعائر الشرع ولا يجـب عند ظهور الفتن لان الظلمة ربما لم يطيعوه وصار سبباً لزيادة الفتن »[2] .

فاضل قوشجی گوید : «آیا بعد ازبه پایان رسیدن زمان نبوت‌نصب‌امام لازم

---

۱) کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد / ۲۸٤ .

۲) شرح التجرید للفاضل القوشجی .

است یا نه ؟ در این امر اختلاف کرده‌اند وبفرض وجوب آن آیا بر خداوند نصب امام واجب است یا بر مردم ووجوب آن عقلی است یا شرعی؟ اهل سنت آنرا یك واجب شرعی دانسته‌اند ومعتزله وزیدیه وجوب نصب امام را یك واجب عقلی شمرده‌اندوشیعهٔ امامیه آنرا یك وجوب عقلی دانسته‌اند که بر خداوند چنین نصبی لازم است وهمین قول را محقق طوسی خواجه نصیر الدین اختیار فرموده است وخوارج وجوب نصب امام را به طور کلی منکر شده‌اند وابوبکر اصم از معتزله گفته است : نصب امام با وجود امنیت و آرامش ضرورتی ندارد چون حاجتی بدان نیست ولی درمواقع اضطراری وظهور اغتشاشات لازم‌است، وغوطی وپیروانش برعکس قول‌اصم مشی کرده‌اند وگفته‌اند: نصب امام واجب است درصورتی که آرامش بر قرارباشد چون دراین صورت می‌توان‌شعائرالهی را احیاء نمودودرهنگام نبودن‌امنیت و آرامش نصب امام‌واجب‌نیست چون‌ممکن است برخی از او اطاعت نکنند واین امر موجب افزایش اغتشاش وفتنه گردد» .

از آنچه که نقل کردیم روشن می‌شود که خوارج مطلقاً وجوب نصب امام را انکار کرده‌اند وبرخی وجوب نصب را بر مردم واجب عقلی می‌دانسته‌اند یعنی عقل عقلاء حکم می کند که می‌بایست آنرا انجام دهند اعتقاد ابوالحسین بصری وجاحظ ومعتزله بغداد چنین است، وبرخی وجوب آنرا شرعی می‌دانند، یعنی شرعاً بر مردم نصب امام واجب است بگونه‌ای که اگر از آن تخلف کنند مرتکب گناه ومعصیت‌شده‌اند وازاینگروهنداهل‌سنت واهل‌حدیث واشاعره‌وسایر معتزله (بجز بغدادیین) وابوعلی جبائی‌وفرزندش ، وبرخی از عامه تفصیل بین وقت آرامش‌وعدم‌آن‌داده‌اندکه هردوطرف تفصیل‌نیزقائل‌دارد، غوطی‌وپیروانش گفته‌اند در هنگام‌آرامش نصب امام واجب است وابوبکراصم از معتزله‌عکس آنراگفته است وبر هیچیك از دو طرف تفصیل دلیل قابل توجهی ذکر نشده است .

اما عقیدهٔ ما شیعهٔ امامیه اثنی عشریه بر این است که نصب امام بر خداوند تعالی واجب است. وبنابراین تفصیل بین وجوب عقلی وشرعی وبین زمان آرامش وغیر آن یا سایر تفاصیل دیگر در این قول مطرح نمی گردد، چون این وجوب بر خداوند است نه بر بندگان ولذا بر ذات باری است که درهمهٔ ازمنه وامکنه امامی را برای خلائق قرار دهد.

پس از ذکر این مطلب که بعنوان مقدمه بر نقل ادلهٔ وجوب امامت بود به ذکر ادله می‌پردازیم:

دلیل اول: رهبری جامعهٔ اسلامی

در روزگار ما ضرورت حکومت برای جوامع بشری قابل تردید وانکار نیست وکسی نمی‌تواند وجود آنرا مورد مناقشه وتأمل قرار دهد چون بفرض که ازطبع مدنی انسان صرف نظر کنیم وحتی جملهٔ معروف «الانسان مدنی بالطبع» را هم مورد اشکال ومناقشه قرار دهیم، باز در عمل وجود حکومت را برای جوامع نمی‌توان انکار کرد، چون همواره دراجتماع انسانهائی وجود دارند که بوظائف خویش عمل نمی کنند به محدودهٔ خود راضی نیستند ونصیحتها وپندهای اخلاقی را به‌گوش جان نمی‌شنوند وبه حقوق دیگران تعدی وتجاوز می کنند، چگونه می‌توان چنین انسانهائی را در مرز خود نگهداشت، جز بوسیلهٔ قدرت حکومت؟

وبفرض حتی اگر اجتماعی را تصور کنیم کـه همهٔ انسانهای آن محدودهٔ خویش را مراعات کنند واصول وپندهای اخلاقی را در عمل به‌کار بندند، بازهم برای رشداجتماع وپیشرفت آن وبرطرف کردن مصائب ومشکلات، جامعه‌نیاز مند یك حکومت مقتدر وقوی وصالح است.

وچنین امری نیازمند به آیه وروایت ودلیل نقلی نیست ، هر عقل سلیمی به محض تصور آن می‌تواند آنرا تصدیق کند بلکه شاید در بداهت بتوان آنرا از بدیهیات اولیه شمرد ، وامیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین اشاره به همین حکم واضح عقل دارد آنجا که دررد خوارج که منکر حکومت بودند می‌فرماید: « هؤلاء يقولون : لاامرة الاالله وانه لابد للناس من أميربر أوفاجر يعمل في امرته المؤمن ويستمتع فيها الكافر »[1] .

یعنی: «این گروه خوارج می گویند: حکومت از آن خداوند است [ودیگری نمی‌تواند حکومت کند] درحالیکه مردم چاره‌ای ازاین ندارند که امیری وحاکمی داشته باشند ، خواه نیکوکار باشد وخواه بدکار وظالم ، که انسان مؤمن در حکومت او به کار خویش بپردازد وکافر نیز از آن بهره برداری کند » .

بنابراین آنچه که از خوارج نقل شده است که مطلقاً حکومت وحاکم را انکار کرده‌اند واضح البطلان است ، همانگونه که درعمل نیز خود خوارج این اندیشهٔ نفی حاکم را نادیده گرفتند وبرای خود رئیس وحاکمی را قرار دادند ولذا شریف مرتضی « قده » می گوید : « ألا ترى أن الخوارج المبطلين لوجوب الامامة المارقين عن طاعة الائمة ما خلوا قط من رئيس ينصبونه ويرجعون في أمورهم اليه . . . ورؤساؤهم في كل عصر معروفون »[2] .

می‌فرماید: «آیا نمی‌بینی خوارج هم که وجوب امامت (ودرنتیجه حکومت) راباطل می‌شمردند وازاطاعت امامان خارج شدند هرگز خودشان ازرهبر ورئیس که اورا برای خوداختیار کرده باشند بی‌بهره نبوده‌اند ودر امورشان به اومراجعه می کردند ... ورهبرانشان نیز در هر عصری مشهور هستند » .

---

۱) نهج البلاغه/۸۲ طبع صبحی صالح ـ خطبه ٤٠

۲) الذخيرة فی علم الكلام/٤١١

پس در واقع خوارج نیز در عمل موفق نشده‌اند شعار خود را جامهٔ تحقق بپوشانند چون چنین اندیشه‌ای غیر معقول است وهمچنین آنچه که ابوبکر اصم از معتزله گفته است که در هنگام آرامش نیازی به حکومت وجود ندارد یا قول مقابلش که غوطی و پیروانش می گفتند که درفتنه و آشوب نیازی به حکومت نیست یا آنچه که از کارل مارکس نقل شده است که در جامعه بی طبقه ودر کمون نهائی نیازمندی به حکومت نیست همهٔ اندیشه‌های غیر معقول است .

بنابراین توضیح جامعه نیازمند حکومت است وحکومت نیز بدون رهبر ورئیس وامام تحقق خارجی پیدا نمی کند ، جامعهٔ اسلامی نیز از این قاعدهٔ کلیه مستثنی نیست پس جامعهٔ اسلامی نیز نیازمند به حکومت ورهبر است ، درزمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رهبری حکومت اسلامی باشخص شخیص رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است ولکن می دانیم که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله همواره در میان اجتماع مسلمین حضور ندارد ، اگر چه شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله جاودان است وبشریت شاهد حضور او درمراحل مختلف حیات اجتماعی است واشارهٔ به همین معنا دارد آیهٔ شریفهٔ « أنك میت وانهم میتون » [1] یعنی « براستی که مرگ تو را در می یابد وایشان (اصحاب پیامبر) نیز از این دنیا خواهند رفت » .

بنابراین شخص پیامبرصلی الله علیه و آله بعلت رحلت به جهان باقی نمی ـ تواند در صورت ظاهروعملا رهبری اجتماع مسلمین را بعهده گیرد ، از اینرو می بایست از طرف خداوند فردی بعد از ایشان این امر خطیر را بر عهده گیرد تا نظام اجتماعی مسلمین وحکومت آنان محفوظ بماند .

به اعتقادماشیعهٔ امامیه پیامبرصلی الله علیه و آله به مأموریت ازطرف خداوند امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین را برای امامت نصب فرمود که توضیح این

---

۱) سورة الزمر / ۳۰

امر در بخش دوم این کتاب خواهد آمد ، انشاء الله تعالی .

وبه همین استدلال شریف مرتضی درگذشته بسال ٤٣٦ هجری قمری اشاره دارد آنجا که می‌فرماید : « ... أن کل عاقل عرف العادة وخالط الناس یعلم ضرورة أن وجود الرئیس المهیب النافذ الامر السدید التدبیر یرتفع عنده التظالم والتقاسم والتباغی أو معظمه أو یکون الناس الی ارتفاعه أقرب ... »[1] .

« هر عاقلی که عادت مردم را بداند وبا مردم معاشرت داشته باشد می داند وجود رئیس وامامی که نفوذ امر داشته باشد وتدبیرش نیز صحیح باشد موجب برطرف شدن کلی نزاع ودرگیری میان مردم وظلم کردن آنها به یکدیگر می‌شود یا بیشتر این ظلمها را برطرف می کند یا اینکه مردم با وجود او به برطرف کردن این مظالم نزدیکتر هستند » .

وشیخ الطائفه نیز این استدلال را چنین بیان می کند که نقل وترجمهٔ کلام ایشان این دلیل از ادلهٔ وجوب امامت را به پایان می بریم ، می فرماید : « ... ان الناس متی کان لهم رئیس منبسط الید قاهر عادل یردع المعاندین ویقمع المتغلبین وینتصف للمظلومین من الظالمین اتسقت الأمور وسکنت الفتن ودرت المعائش وکان الناس ـ مع وجوده ـ الی الصلاح أقرب ومن الفساد أبعد، ومتی خلوا من رئیس ـ صفته ما ذکرناه ـ تکدرت معائشهم وتغلب القوی علی الضعیف وانهمکوا في المعاصی ووقع الهرج والمرج وکانوا الی الفساد أقرب ومن الصلاح أبعد وهذا أمر لازم لکمال العقل ومن خالف فیه لاتحسن مکالمته »[2] .

« هنگامی که مردم یك رئیس توانا وعادل ومبسوط الید داشته باشند که دشمنان را از میان بر دارد وحیله گران را براندازد وداد ستمدیده را ازستمگران بستاند

---

١) الذخیرة/ ٤١٠

٢) تلخیص الشافی ١/ ٦٠

امور به نظم می گـراید و آشوبها از میان می‌رود ووضع زندگانی مـردم بهبود می‌یابد ومردم با بودن او به صلاح نزدیکترواز فساد دورتر هستند وهنگامی که رئیسی که اوصاف او را بر شمردیم نداشته باشند وضع زندگانی مردم سخت می‌شود وقدرتمند به ضعیف غلبه پیدا می کند به جدیت به معاصی می‌پردازند ، هرج ومرج درامور واقع می شود ومردم به فساد نزدیکترند واز اصلاح دورتر واین نکته برای کسی که صاحب عقل باشد روشن است وهر کس در آن مخالفت نماید ، سخن گفتن با او پسندیده نیست » .

دلیل دوم : قانون هدایت عمومی

در هستی یك سلسله قوانینی وجود دارد کـه نظام آفرینش بر اساس آن اداره می‌شود وهیچ موجودی یا امری یا حادثه‌ای بیرون از این قوانین که از آن تعبیر به سنتهای الهی می‌شود قرار نمی گیرد ، بعنوان مثـال می‌توان « قانون علیت » را نام برد ، سراسر هستی بر اساس این قانون وسنت الهی اداره می‌شود که هیچ معلولی بدون پیدایش علت تامه جامهٔ هستی به خـود نمی‌پوشد . قانون علیت جهان شمول است یعنی شامل همهٔ موجـودات ومراتب آنها وسیر نزول وصعود آنها می گردد وهرگز نیز قابـل نقض نیست چـون قانون علیت بوسیله خداوند در نسج آفرینش قـرار داده شده است .

یکی از قوانین وسنن لایتغیر الهی ، قانون هدایت عمومـی است ومقصود از آن این است که خداوند همهٔ موجودات را به سمت کمال وجودیشان راهنمائی وهدایت می کند، لکن کمال وجودی هر موجودی نسبت به موجود دیگر مختلف ومتفاوت است وبراین اساس کیفیت هدایت وچگونگی آن نیز برای هر موجودی ترتیب خاصی را می‌طلبد ، از اینرو این قانون هدایت را بر دو قسم می‌توان

تقسیم نمود :

۱ ـ **هدایت تکوینی** : این هدایت شامل جمیع موجودات ومخلوقات حتی انسان نیز می‌شود ومقصود از آن ایجـاد وخلق قوا ونیرو در موجودات برای رسیدن به تمام استعدادها ونیروهای بالقوه آنهااست بگونه‌ای که موفق شوند جمیع آن استعدادها را به فعل تبدیل کنند .

۲ ـ **هدایت تشریعی** : برای برخی ازموجودات که دارای اختیارهستند ، صرف هدایت تکوینی کافی نیست وازطرف دیگر اینگونه موجودات نیزبخودی خود نمی‌توانند مسیر وراه صحیح هدایت وکمال را بپیمایند ، از اینرو ایـن موجودات نیازمند نوعی خاص از هدایت هستند که به آن هدایت تشریعی اطلاق می‌شود ومقصود از آن هدایت بوسیله قانونگذاری وقراردادن شریعت‌است، این نوع از هدایت اختصاص به انسان وبرخی موجودات دیگر دارد .

کیفیت استدلال به قانون هدایت عمومی جهت وجوب نصب امام :

انسـان نیازمند هدایت تشریعی است چون هدایت تکوینی محض برای او کافی نیست واین هدایت تشریعی بوسیله پیامبر صلی الله علیه وآله ابلاغ می‌شود ولکن چنین هدایتی باید مستمر باشـد وعمر شریف پیامبـر صلی الله علیه وآله محدود است از اینرو شخص می‌بایست بعد از ایشان مسئولیت هدایت تشریعی وابلاغ وحفظ شریعت را بعهده‌گیرد وچنین شخصی‌جز امام نخواهد بود، واگر چنین فردی در هستی وجود نداشته باشد ، به هدایت تشریعی خلل وارد خواهد شد واخلال در هدایت تشریعی موجب نقض قانون هدایت عمومـی موجودات می‌شود ودر اول کلام گذشت که چنین قانونی کلیت دارد وقابل نقض نیست ، پس وجود فردی که هدایت تشریعی را محفوظ نگهدارد وما او را امام می‌نامیم ضروری است .

دلیل سوم : هدایت به امر

برخی‌از انسانها مرتبهٔ هدایت تشریعی را پیموده‌اند وهمهٔ دستورات‌شریعت را به کار بسته‌انـد ، لکن هنوز همهٔ استعدادهای وجودی آنها از مرتبهٔ قوه بـه فعل تبدیل نشده است وهنوز نیز توانائی رشد و کمال بیشتر را دارا هستند ،این گروه خاص را صرف هدایت تشریعی کافی نیست بلکه برای آنها هدایت خاص دیگری لازم است که از آن تعبیر به هدایت بـه امر مـی‌شود این هدایت بـه امر دیگر مانند هدایت تشریعی نشان دادن راه وارائهٔ طریق نیست بلکـه رساندن انسانها به کمال خاص است که از آن به ایصال الی المطلوب یاد می‌شود ، به عبارت روشنتر اگرانسانی این ظرفیت و آمادگی را در خود ایجاد کرد که از این هدایت بهره‌مند شود ، به محض افاضهٔ این هدایت به سوی او ، اوبه مطلوب رسیده است و دیگر نیازمند پیمودن راهی نیست بلکه به مقصود رسیده و در واقع به محض روبرو شدن با این هدایت خاص انسان از یك مـرتبه از مراتب کمال معنوی حرکت نمود وبه مرتبهٔ عالیتری می رسد ولکن باید توجه داشت که مراتب ومقامات معنویه محدودیتی ندارد ولایتناهی است واز اینرو نیاز به این هدایت به امر نیز برای کسانی که نیازمند آن هستند محدودیتی نـدارد وآنها همواره نیازمند آن هستند .

وباید دانست که این هدایت به امر از هدایت تشریعی برتروالاتر است ویکی از وظائف مخصوص امامت است ، بگونه‌ای که اگر شخصی فقط‌پیامبر باشد ازاینگونه هدایت بهره‌ای ندارد واز این معنا روشن می شود که مقام‌امامت از مقام نبوت برتر وبالاتر است ولکن برخی از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده‌اند مانند ابراهیم خلیل وپیامبر ما صلی الله علیهما وآلهمـا . وتوضیح این

معنا خواهد آمد ، انشاء الله تعالی .

آیاتی از قرآن کریم به هدایت به امر واینکه این امر مختص به مقام امامت است اشاره دارد از آنجمله : « وجعلناهم ائمة یهدون بأمرنا وأوصینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین »[1] .

یعنی : « وقرار دادیم آنها را امامانی که هدایت به امر می کنند ووصیت به آنها کردیم که کارهای نیك انجام دهند ونماز را به پا دارند وزکات را بپردازند واین امامان برای ما بنده بودند وما را پرستش می کردند » .

« وجعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون »[2] .

یعنی: « وقرار دادیم از ایشان امامانی که هدایت به امر ما می کنند هنگامی که صبر پیشه کردند وبه نشانهای ما یقین داشتند » .

دلیل چهارم : برهان واسطهٔ فیض

موجودات به خاطر نقص وفقر ذاتی که دارند نمی توانند مستقیماً با ذات ربوبی مرتبط شده وفیض راازفیاض مطلق دریافت کنند ، واین مهم رامی بایست واسطه‌ای که فیاض مطلق او را برای چنین امری اختیار نموده است انجام دهد واین واسطه جز امام نخواهد بود .

ارتباط حادث به قدیم وکیفیت این ارتباط از روزگاران گذشته یکی از مسائل مشکل فلسفی بوده است ، وفیلسوفان بزرگی برای یافتن این ارتباط وکیفیت آن تلاش نموده وحتی برخی ازآنان در این مورد رسائلی را نیزتألیف نموده‌اند ولکن هنوز این مشکله به حال خود باقی است وبنظر احقر تنها رامی

---

۱) سورة الانبیاء / ۷۳

۲) سورة السجدة / ۲۳

که برای حل این معضلهٔ فکری وجود دارد همین وساطت واسطهٔ فیض بین حادث وقدیم است کـه ارتباط بین فیاض مطلق ومستفیض را بـرقرار می کند وفیض را از او گرفته وبه دیگری عنایت می کند، وحاجی سبزواری نیز در بیت زیر اشارهٔ به همین موضوع می کند:

والکامل للفیض کان واسطة للحادثات بالقدیم رابطة [1]

وچون فیض باری لاینقطع برای همهٔ موجودات ادامه دارد واسطهٔ این فیض نیز می بایست همواره وجود داشته باشد تا سیر نزولی فیض ادامه وموجودات از منبع فیاض بهره‌مند شوند. واین واسطهٔ فیض همان امام است.

توضیح بیشتر این برهان از حوصلهٔ این رساله خارج ونیازمند کتب مبسوط فلسفی است ولکن همین مقدار جهت استدلال ونتیجه‌ای که ما از آن می‌خواهیم بگیریم کافی است.

دلیل پنجم: برهان لطف

قبل از اینکه به تفصیل این برهان را توضیح دهیم که از قرون اولیه یکی از ادلهٔ محکم وجوب امامت در نزد متکلمین شناخته شده است می بایست لطف را در اصطلاح آنان تعریف کنیم:

شریف مرتضی «قده» در تعریف لطف گوید: «اعلم أن اللطف ما دعی الی فعل الطاعة وینقسم الی: ما یختار المکلف عنده فعل الطاعة ولولاه لم یختره والی ما یکون أقرب الی اختیارها وکل القسمین یشمله کونه داعیاً» [2].

می فرماید: «بدان آنچه که بسوی انجام دادن طاعت دعوت کند لطف

---

۱) تبراس/۵۸.

۲) الذخیرة/۱۸۶.

نامیده می‌شود وبر دو قسم تقسیم می‌شود :

۱ ـ آنچه که مکلف با حضور آن طاعت را اختیار می کند واگر آن نبود طاعت را اختیار نمی‌نمود .

۲ ـ با وجود آن مکلف به اختیار کردن وانجام دادن طاعت نزدیکتر است وهر دو قسم یك وجه اشتراك دارند و آن داعی بودن هر دو است » .

بحرانی در قواعد المرام گوید : « مرادنا باللطف هو ما کان المکلف معه أقرب الی الطاعة وأبعد من فعل المعصیة ولم یبلغ حد الألجاء »[۱] .

« مقصود ما از لطف این است کـه مکلف با وجود آن به طاعت نزدیکتر واز انجام دادن معصیت دورتراست اما این امر به حد اجبار واکراه نمی رسد».

از این دو تعریفی که دو دانشمند شیعی که یکی در قرن پنجم ودیگری‌در قرن هفتم می‌زیسته است ، مفهوم اصطلاحی آن روشن شد .

مقصود از لطف آن است که با وجود آن مکلف به طاعت الهی نزدیك واز معصیت او دور می‌شود .

پس از اینکه مفهوم لطف روشن شد می‌بایست کبرای این استدلال وبرهان را نیز بیان نمود وآن این است که لطف بر خداوند واجب است ، متکلمین لطف را برخداوند واجب می‌دانند ودلیل این وجوب را هم چنین اقامه می کنند که : غرض خداونـد از تعیین طاعات ومعاصی این است که طاعات انجام شود ومعاصی متروك ماند ووقتی که بداند اگر او کاری را انجام دهد مکلف به طاعت نزدیکتر وازمعصیت دورترمی‌شود وغرض اونیزانجام طاعت وترك معصیت است وانجام آن کار وفعل هم برای اوهیچگونه تکلف وسختی ندارد براو واجب‌است که آن فعل را انجام دهد تا اینکه غرضی را که دارد بدان نائل آید واگر آن فعل را انجام ندهد نقض‌غرض خود را نموده است ونقض غرض بر خلاف حکمت

---

۱) قواعد المرام فی علم الکلام /۱۱۷

الهی است واز اینرو انجام دادن آن برای اومحال است ، پس لطف برذات باری واجب است .

این استدلالی است که متکلمین برای اثبات وجوب لطف به خداوند نموده‌اند واین استدلال کبرای برهان لطف است ، وصغرای برهان این است که وجود امام لطف است چون با وجود امام مکلفین بفعل طاعات نزدیکتر واز انجام معاصی دورترند از اینرو بر خداوند حکیم است که برای مردم امامی را تعیین نماید .

به‌عبارت دیگر: وجودامام لطف است چون مردم به طاعت الهی با وجوداو نزدیك می‌شوند ولطف نیزبرخداوند واجب است والاغرض الهی نقض خواهد شد ونقض غرض برخداوند محال است پس نصب امام برخداوند واجب وضروری است.

آنچه که ذکر شد غایت مطلبی است کـه در تمسك به لطف برای اثبات وجوب امامت ذکر شده است ، ودراول این استدلال تذکر دادیم که این برهان از قرون اولیه مورد توجه دانشمندان کلام شیعی بوده است که برای نمونه بیان چند نفر از آنان راکه به این برهان تمسك کرده‌اند ذکر می کنیم :

شریف مرتضی درگذشته بسال ٤٣٦ هجری قمری در کتاب کبیر وبی نظیر خود بنام « الشافی » چنین می‌نگارد : « فالامامة عندنا لطف في الدين والذي يدل على ذلك ... فقد ثبت أن وجود الرؤساء لطف بحسب ما نذهب اليه »[1] .

« امامت در نزد ما لطف در دین است و آنچه که دلالت بر آن می کند این است که ... پس ثابت شد که وجود امام لطف است بنا بر آنچه که ما توضیح دادیم » .

شیخ بزرگوار طـوسی درگذشته بسـال ٤٦٠ هجری قمری که از تلامیذ شریف مرتضی محسوب می‌شود و کتاب الشافي استاد خود راتلخیص نموده و آنرا

---

١) الشافی فی الامامة ١/٤٧ .

بصورت يك كتاب مستقل در آورده است در « تلخيص الشافي » مى‌فرمايد : ... «الكلام في وجوب الامامة ـ عقلا ـ وان لم يكن سمع الذى يدل على ذلك ما ثبت من كونها لطفاً في التكليف العقلى لايتم من دونها فجرت مجرى سائر الألطاف في المعارف وغيرها في انه لا يحسن التكليف من دونها » [1] .

« سخن در وجوب عقلى امامت است حتى اگر دليل نقلى بر آن وجود نداشته باشد ، وآنچه دلالت بر آن مى‌كند : امامت لطف است وتكليف بدون آن تمام نمى‌شود ، پس اين مورد نيز مانند بقيهٔ موارد لطف است در اينكه تكليف بدون آن شايسته نيست » .

ابو الصلاح حلبى در گذشته بسال ٤٤٧ هجرى قمرى وشاگرد ديگر سيدمرتضى ونماينده او در سرزمينهاى شام در كتاب كلامى خود مى‌فرمايد : « والغرض في الامامة المنفردة عن النبوة ما بينا من حصول اللطف بها وعموم الاستصلاح لكل مكلف يجوزمنه فعل القبيح ويجوز اختصاص هذه الرئاسة بهذا اللطف » [2] .

« غرض از امامت جداى از نبوت حصول لطف بوسيلهٔ آن است وعموميت طلب اصلاح براى هر مكلفى كه از او انجام گرفتن اعمال زشت ممكن است ومى‌توان اين رياست وامامت رااز مصاديق لطف شمرد » .

محمد بن محمد حسن خواجه نصير الدين طوسى ، محقق بزرگ شيعى در گذشته بسال ٦٧٢ هجرى قمرى در كتاب دقيق خويش تجريدالاعتقاد مى‌فرمايد: « الامام لطف فيجب نصبه على الله تعالى تحصيلا للغرض » [3] .

« وجود امام لطف است پس نصب او برخداوند واجب است براى رسيدن

---

١) تلخيص الشافى ١/٥٩ .

٢) تقريب المعارف /١١٦ .

٣) تجريد الاعتقاد /٢٢١ .

بغرض الهی » .

علامهٔ بحرانی درگذشته بسال ۶۹۹ هجری قمری می‌فرماید : « ان نصب الامام لطف من فعل الله تعالى في أداء الواجبات الشرعية التكليفية وكل لطف بالصفة المذكورة فواجب في حكمة الله تعالى أن يفعله مادام التكليف بالمطلوب فيه قائماً فنصب الامام المذكور واجب من الله في كل زمان التكليف » [۱] .

« نصب امام لطفی است از فعل خداوند در انجام دادن واجبات شرعیهٔ وهر لطفی با این صفتی که ذکرشد در حکمت الهی واجب است تا زمانی که تکلیف وجود دارد ، پس نصب امام از طرف خداوند واجب است در همهٔ ازمنهٔ تکلیف » .

علامهٔ علی الاطلاق شیعه حسن بن یوسف بن‌مطهرحلی درگذشته بسال ۷۳۶ هجری‌قمری در شرح کلام استادش محقق طوسی که ذکر شد می‌فرماید : « ... واستدل المصنف « ره » على وجوب نصب الامام على الله تعالى‌بان الامام لطف واللطف واجب اما الصغرى فمعلومة للعقلاء ... واما الكبرى فقد تقدم بيانها » [۲] .

« مصنف (خواجه طوسی) به وجوب نصب امام بر خداوند چنین استدلال کرده است که امام لطف است ولطف بر خداوند واجب است صغرای استدلال برای عقلاء روشن است ... اما کبرای آن نیز کلام در آن قبلا گذشت » .

از مطالبی که نقل شد معلوم می‌شود که این برهان مورد پذیرش عمومی متکلمین قرار گرفته است .

---

۱) قواعد المرام / ۱۷۵ .

۲) کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد / ۲۸۴ .

مناقشه در برهان لطف

بنظر قاصر احقر این برهان اگر چه از نظر صغری تمام است یعنی بعد از تعریفی که از لطف ارائـه داده شده است می‌توان پذیرفت که وجود امـام لطف شمرده شـود لکن کبرای آن تمـام نیست یعنی نمی توان پذیرفت که لطف بر خداوند واجب است و استدلالی هم که از طرف برخی از متکلمین جهت وجوب لطف برخداوند بیان شده است نا تمام است چون یکی از بهترین وجوه استدلالات دراثبات کبری گذشت که : غرض خداوند ازتعیین طاعات این است که انجام پذیرد و لطف موجب نزدیکی مکلف به طاعت می‌شود وبرای خداوند نیز مشکلی ندارد کـه آنرا انجام دهد پس بر او واجب است که آنرا انجام دهد والا غرض اورا تعیین تکالیف محقق نخواهد شـد ودر این صورت نقض غرض خداوند خواهد شد ونقض غرض در حکمت الهی محال است .

اگر در این استدلال تأمل شود وجه اشکال روشن می‌شود که پس از اینکه برای مکلف طاعات ومعاصی روشن شد ومعلوم گردید واو نیزمختار و آزاد است، دیگر بر خداوند امری نیست کـه مکلف را به آن نزدیك یا از آن دور نماید ، ودلیلی که بر اثبات لطف اقامـه شده است اعم از مدعا است ، بنابر این دلیلی بر وجوب لطف بر خداوند وجود ندارد ، وبرخی از محققین [1] نیز این نظر را پذیرفته‌اند واز اینرو برهان لطف نمی‌تواند منتج باشد .

---

۱) از آن جمله می‌توان این أعلام را نام برد که در برهان یا اطلاق آن مناقشـه نموده‌اند : محقق عراقی « قده » در نهایة الافکار ۹۷/۳ ومحقق خوئی مد ظله در مصبـاح الاصول ۱۳۸/۲ ومحقق سبزواری مدظله در تهذیب الاصول ۷۳/۲ واستاد بزرگوار ما محقق تبریزی ادام الله تعالی ظله بنابر آنچه که تقریرات فقیرازدروس ایشان حکایت می کند.

تنبیه :

از ادله‌ای که برای وجوب نصب امام آوردیم بوضوح روشن می‌شود که قرآن به تنهائی نمی‌تواند کافی باشد چون قرآن نمی‌تواند رهبری جامعهٔ اسلام را به صورت ظاهری بر عهده گیرد و همچنین نمی‌تواند قانون هدایت عمومی را تتمیم کند ونمی‌تواند هدایت به امر ووساطت فیض را بر عهده داشته باشد ، بنابراین شعار « حسبنا کتاب الله » ، شعاری است عقیم وغیر منتج .

روایات متواتر ومتعددی براین امر دلالت می کند که در آتیه به‌برخی از آنها اشاره می‌شود واکنون فقط‌بیك نمونه‌از آن‌اکتفاء می کنیم و آن‌صحیحهٔ منصوربن حازم‌است که ثقة الاسلام کلینی‌طاب ثراه آنرا دوبار در کتاب الحجة ، کافی‌شریف[1] نقل‌می کند ، که نقل دوم کاملتر است واضافاتی دارد، لذا ما نیز آنرا ذکرمی کنیم :

« محمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن منصور ابن حازم قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : ان الله أجل وأكرم من ان يعرف بخلقه بل الخلق يعرفون بالله ، قال : صدقت ، قلت : ان من عرف أن له ربأ فقد ينبغي له‌أن يعرف‌أن لذلك‌الرب رضاًوسخطاًوأنه لايعرف‌رضاه وسخطه‌الابوحي أو رسول فمن‌لم يأته‌الوحي‌فينبغي له أن يطلب‌الرسل فاذا لقيهم عرف‌أنهم‌الحجة وأن لهم الطاعة‌المفترضة، فقلت‌للناس : أليس تعلمون أن رسول الله صلى‌الله عليه وآله كان هو‌الحجة من الله على‌خلقه؟ قالوا: بلى. قلت : فحين مضى‌صلى‌الله عليه وآله من كان الحجة ؟ قالوا : القرآن ، فنظرت في القرآن فاذا هو يخاصم به المرجى والقدري والزنديق‌الذي لا يؤمن به‌حتى‌يغلب‌الرجال‌بخصومته ، فعرفت‌أن القرآن لا يكون حجة الا بقيم، فما قال فيه من شيء‌كان حقاً ، فقلت‌لهم : من قيم القرآن ؟

---

١) الكافي ١/١٦٨ و١/١٨٨ .

قالوا: ابن مسعود قدكان يعلم وعمر يعلم وحذيفة يعلم ، قلت : كله، قالوا : لا ، فلم أجد أحداً يقال : أنه يعلم القرآن كله الاعلياً صلوات الله عليه واذاكان الشيء بين القوم فقال هذا : لاأدري وقال هذا :لاأدري ، وقال هذا : لاأدري، وقال هذا : أنا أدري، فأشهدأن علياً عليه السلام كان قيم القرآن و كانت طاعته مفترضة و كان الحجة على الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأن ما قال في القرآن فهوحق، فقال: رحمك الله، فقلت: أن علياً عليه السلام لم يذهب حتى ترك حجة من بعده كما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، وأن الحجة بعد علي الحسن بن علي وأشهد على الحسن عليه السلام أنه لم يذهب حتى ترك حجة من بعده كما ترك أبوه وجده وأن الحجة بعد الحسن الحسين وكانت طاعته مفترضة، فقال: رحمك الله ، فقبلت رأسه وقلت : وأشهد على الحسين أنه لم يذهب حتى ترك حجة من بعده علي بن الحسين و كانت طاعته مفترضة فقال : رحمك الله فقبلت رأسه وقلت: وأشهد على علي بن الحسين أنه لم يذهب حتى ترك حجة من بعده محمد بن علي أبا جعفر وكانت طاعته مفترضة، فقال : رحمك الله ، قلت: أعطني رأسك حتى اقبله، فضحك، قلت: أصلحك الله قد علمت أن أباك لم يذهب حتى ترك حجة من بعده كما ترك أبوه وأشهد بالله أنك أنت الحجة وأن طاعتك مفترضة ، فقال : كف رحمك الله ، قلت: أعطني رأسك اقبله فقبلت رأسه فضحك وقال: سلني عماشئت فلا انكرك بعد اليوم أبداً .

منصور بن حازم گويد : به امام صادق عليه السلام عرض كردم : خداوند برتر از اين است كه بوسيلهٔ مخلوقانش شناخته شود بلكه مخلوقات بوسيله او شناخته می‌شوند ، فرمودند : درست است . گفتم : كسی كه می‌داند برای او پروردگاری است سزاوار است رضايت و كراهت پروردگار وموجبات آنرا هم بداند، ورضايت و كراهت خداوند شناخته نمی‌شود مگر بوسيلهٔ وحی يا پيامبر ،

وکسی که پیامبر نیست بایدپیامبران راجستجو کند ووقتی آنها راپیدا کرد وشناخت خواهد فهمید که آنان حجت خداوند هستند وباید از آنان اطاعت وپیروی کند.
منصور بن حازم گوید: به مردم (کسانی که منکر امامت امیرالمؤمنین بودند) گفتم: آیا نمی‌دانید که پیامبر صلی الله علیه وآله حجت خداوند بر مردمان بود؟ پاسخ دادند: بله. گفتم: هنگامی که پیامبر ازدنیا رحلت فرمود حجت خداوند چه کسی است؟ پاسخ‌دادند: قرآن، پس درقرآن نگریستم، دیدم که مرجی وقدری وحتی کافری که آنرا قبول ندارد بـه آن استدلال می‌کند وبواسطه استـدلال به آن بر دیگران پیروز می‌شود، دانستم که قرآن نمی‌تواند بدون قیـم حجت باشد وهر چه آن قیم در مورد قرآن بگوید صحیح ودرست خواهد بود، به آنها گفتم: قیم قرآن چه کسی است؟ پاسخ دادند: ابن مسعود قرآن را می‌دانست وعمر وحذیفه می‌دانستند، گفتم: همهٔ قرآن را می‌دانستند؟ پاسخ دادند: نه، گفتم: کسی را نیافتم که بگوید تمام قرآن را می‌دانم مگر امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب صلوات الله علیه واگر چیزی میان عده‌ای باشد واز میان آنها خارج نباشد وهمه آنـرا نفی کنند ویك نفر از آنان ادعای آنرا کند وبگوید مـن می‌دانم، آن شیء از آن او اسـت، پس شهـادت می‌دهم که امیرالمؤمنین علی علیه السلام قیـم قرآن بود، واطاعت اوواجب وایشان حجت خداونـد بر مردمان است بعـد از پیامبر صلی الله علیه وآله وهر چه که ایشـان در مورد قرآن بفرمایـد آن صحیح ودرست است. پس امام صـادق علیه السلام در اینجا بـه منصور فرمودند: خداوند ترا رحمت کنـد. منصور گوید عرض کردم: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دنیـا نرفتـه است مگر اینکه پـس از خودش حجتی را برای مردم قرار داده است چنانچـه پیامبر صلی الله علیه وآله چنین کرد، وبراستی که حجت بعد از امیرالمؤمنین، حسن بن علـی است، وشهادت می دهم که امام حسن علیه السلام از دنیا نرفته است مگر اینکه پس از

خود حجتی را برای مردم باقی گذاشته است چنانچه پدر وجدش باقی گذاشتند وحجت پس از امام حسن علیه السلام ، امام حسین علیه السلام است واطاعت ایشان واجب است . امام صادق علیه السلام در اینجا برای بار دوم برای منصور طلب رحمت می کنند ومی فرمایند : خداوند ترا رحمت کند. ومنصور سرامام را می بوسد ومی گوید : شهادت می دهم در مورد امام حسین علیه السلام که ایشان از دنیا نرفته است مگر بعد از خودش حجتی را باقی گذاشته و آن حجت علی بن حسین علیه السلام است که فرمانبرداری از ایشان واجب است .در اینجا امام برای بار سوم برای منصور طلب رحمت کردند وفرمودند : خداوند ترا رحمت کند ، منصور گوید عرض کردم : سرتان را پیش بیاورید تا ببوسم ، پس امام تبسمی فرمودند ومن ادامه دادم : خداوند ترا بسلامت بدارد به تحقیق شما می دانید که پدر شما از دنیا رحلت نفرموده است مگر اینکه حجتی را باقی گذاشته است همانگونه که پدرش چنین فرمود ، وخداوند را شاهد می گیرم که شما آن حجت هستید واطاعت وفرمانبرداری از شما واجب است . امام در اینجا می فرمایند : بس است ، خداوند ترا رحمت کند . منصور گوید عرض کردم: سر خودتان را پیش آورید تا آنرا ببوسم، پس سر امام رابوسیدم وایشان خندیدند وفرمودند : از من هر چه خواهی بپرس که پس از این هرگز تراناشناس نمی دانم .

مؤلف گوید : از این روایت صحیحه بخوبی آشکار می شود که قرآن به تنهائی نمی تواند حجت باشد ومسلمانان فقط بدان تکیه کنند بلکه نیازمند کسی است که آنرا صحیح ودرست معنا کند وبداند وبدیهی است که آن شخص جز امام نخواهد بود ، لذا منصور بن حازم نیز در روایت ائمه را تا امام صادق علیه السلام بعنوان قیم قرآن بر شمرده وذکر نموده است وبدستور امام از نامبردن

ائمه بعد از ایشان ساکت شده است ، چون امام دستور سکـوت به او داده‌اند، ازطرف دیگر ازتبسم امام علیه‌السلام وجملات ایشان درپایان حدیث وچند بار طلب رحمت نمودن امام برای منصور بهترین شاهداست براینکه‌استدلال‌منصور ابن‌حازم مورد توجه ورضایت امام واقع شده است، بعبارت روشنترقرآن اگر چه‌کتاب هدایت است، ولکن‌به تنهائی نمی‌تواند بشریت را راهنما باشد چون:

اولا : قرآن دارای‌کلیاتی‌است‌که نیازمند به تحلیل وتفسیر است ، چه‌کسی می بایست این کلیـات را توضیح دهد وتفسیر نماید ؟ به اعتقاد ما او جز امام نخواهد بود .

وثانیاً : بفرض که همهٔ کلیات قرآن را شخص پیـامبر صلی الله علیه وآلـه توضیح وتفسیر نموده باشند باز هم به امام نیازمندیم ، چون بعد ازگذشت زمانی در نقل روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اختلاف پیش می‌آید ،چنانکه آمد ، وظیفهٔ امام این است که اختلافات را از میان بر دارد ونگذارد تحریف کنندگان گفته‌های ایشان را تحریف کنند .

وثالثاً : ما اگر فقط قرآن را هم قبول داشته باشیم ، قرآن خودش به اهل بیت علیهم السلام دعوت می‌کند وآنهـا را بعنوان هدایت کنندگان انسانیت معرفی می‌کند ، لذا بر ما لازم است‌که به ائمه علیهم السلام رجوع کنیم چون قرآن خود بدان فرمان می‌دهد [1] .

بنابراین شعار « حسبنا کتاب الله »، «کتاب خدا مارا بس است » نمی‌تواند ازیك عقل سلیم تراوش نموده وبدون اغراض‌سیاسی عنوان شده باشد وتوضیح این مطلب براهلش مخفی نیست وازحوصلهٔ این رساله نیز خارج است .

پس قرآن‌کتاب صامتی است‌که می‌بایست درکنار یك‌کتاب ناطق‌که امام معصوم است مطرح باشد تا بتواند هدایت بشریت را بر عهده‌گیرد .

---

۱) به فصل دوم بخش دوم مراجعه شود .

فصل سوم

ویژگیهای امام

پس از اینکه ادله وجوب امامت را بررسی کردیم وضرورت نیاز به امام را دانستیم، باید صفات وویژگیهای لازم وضروری امام را مورد بحث وکنکاش قرار دهیم وبدانیم که امام چه خصوصیات وصفاتی را باید دارا باشد وچه صفات وخصوصیاتی را نباید دارا باشد .

قبل از ورود به اصل بحث سزاوار است کلام شیخ الطائفه ابی‌جعفر طوسی را نقل کنیم ایشان در کتاب شریف « تلخیص الشافي » بیانی در صفات امام دارد که ترجمهٔ آن چنین است می‌فرماید :

« صفات امام بر دو گونه است :

۱ ـ صفاتی که امام باید دارا باشد از آن حیث که امام است مانند عصمت وافضلیت .

۲ ـ صفاتی که امام باید دارا باشد بخاطر آنچه که ولایت بر آن دارد

مانند اینکه : امام باید عالم به سیاست و به همهٔ احـکام شریعت باشد و کلام او در شریعت حجت باشد و از همهٔ انسانها شجاعتر باشد »[1] .

اولین ویژگی امام : عصمت

در تعریف عصمت می‌توان گفت : نیروئی است که فرد را از هر گونه گناه وخطا واشتباه مصون مـی‌دارد و این نیرو از ایمان وشدت آن ناشی مـی‌شود ، معصوم چون علم‌الیقین را بعین‌الیقین تبدیل نموده و به‌بالاترین مرتبهٔ ایمان رسیده است ، صدور گناه از او ممکن نیست وچـون توسط خداوند در متن واقعیت وحقیقت قرار گرفته است امکان خطا واشتباه نیز ازطرف او نمی‌رود چـون در متن واقعیت سهو واشتباهی وجود ندارد، بنابراین عصمت از شدت ایمان وقرار گرفتن درمتن واقعیات ناشی می‌شود واینهو نیزهر دوتفضل الهی هستند که به هر یك از بندگانش که می‌خواهد عنایت می کند به جهت مصالح وشایستگیهائی که وجود دارد وبر آن مترتب می‌شود ، « وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم »[2] ، « و آن فضل الهی وعنایت ربانی است ، به هر یك از بندگانش که می‌خواهد عنایت می کند » .

بنا بر اعتقاد امام می‌بایست دارای مقام عصمت باشد ، شیخ بزرگوار مفید درگذشته بسال ٤١٣ هجـری قمری در این باره می‌فرماید : « القول في عصمة الائمة علیهم السلام ـ أقول ان الائمة القائمین مقام الانبیاء في تنفیذ الاحکام واقامة الحدود وحفظ الشرایع وتأدیب الانام معصومون کعصمة الانبیاء وانهم لایجوز منهم صغیرة الاماقدمت ذکر جوازه علی الانبیاء وانه لایجوز منهم سهو في شیء

---

١) تلخیص الشافی ١/ ١٨٠ .

٢) سورة المائدة/ ٥٤ .

في الدين ولا ينسون شيئاً من الأحكام وعلى هذا مذهب سائر الامامية »[1] .

« كلام ما در عصمت ائمه عليهم السلام ـ امامان كه جانشينان پيامبران در جارى كردن احكام وبر پا داشتن حدود وحفظ شريعت الهى وتربيت كردن مردم هستند مانند پيامبران معصومند ومرتكب گناه نمى‌شوند ، حتى گناه صغيره وكوچك واشتباه در دين نمى كنند وشيئى ازاحكام الهى را نيز فراموش نمى كنند واين مذهب شيعهٔ اماميه است » .

علامه على‌الاطلاق شيعه علامه حلى دراين باب مى‌فرمايد : « ذهبت الامامية الى أن الائمة كالأنبياء في وجوب عصمتهم عن جميع القبائح والفواحش من الصغر الى الموت عمداً وسهواً لأنهم حفظة الشرع والقوامون به ، حالهم في ذلك كحال النبى . . . »[2] .

« اماميه گويند : ائمه مانند انبياء هستند در وجوب عصمتشان از همهٔ پليديها وزشتيها از كودكى تا مرگ منزه از اين امور هستند وخواه اين امور عمدى باشد يا سهوى واز روى خطا واشتباه بخاطر اينكه ائمه حافظان شريعت وقيام كنندگان بدان هستند وائمه در امر شريعت مانند پيامبرند » .

عدم منافات عصمت وقدرت

بايد دانست كه عصمت از گناه واشتباه بمعناى عدم قدرت بر آن نيست بلكه امام توانائى وقدرت گناه ومعصيت را دارا است لكن ازانجام آن بواسطهٔ شدت وقدرت ايمانش خود دارى مى كند .

محقق عاليقدر خواجه نصير الدين طوسى در اين مورد مى فرمايد : « ولا

---

١) اوائل المقالات / ٧٤ .

٢) نهج الحق وكشف الصدق / ١٦٤ .

تنافي العصمة القدرة »[1] .

« عصمت با قدرت تنافى وضديتى ندارد » .

فاضل قوشجى در شرح اين كلام گويد : « والا لما استحق الثواب على الاجتناب عن المعاصى ولما كان مكلفاً »[2] .

« واگر چنين نبود ، امام بخاطر دورى كردن از گناهان در خور ثواب وستايش نبود واز مكلفين نيز محسوب نمى گرديد » .

علامهٔ حلى در شرح كلام محقق طوسى مى‌فرمايد : « اختلف القائلون بالعصمة في أن المعصوم هل يتمكن من فعل المعصية أم لا فذهب قوم منهم الى عدم تمكنه من ذلك وذهب آخرون الى تمكنه منها اما الأولون فمنهم من قال ان المعصوم مختص في بدنه أونفسه بخاصة تقتضى امتناع اقدامه على المعصية ومنهم من قال ان العصمة هو القدرة على الطاعة وعدم القدرة على المعصية وهو قول أبي الحسين البصرى واما الاخرون الذين لم يسلبوا القدرة فمنهم من فسرها بأنه الأمر الذي يفعله الله تعالى بالعبد من الالطاف المقربة الى الطاعات التى يعلم معها انه لايقدم على المعصية بشرط ان لاينتهى ذلك الأمر الى الالجاء، ومنهم من فسرها بانها ملكة نفسانية لايصدر عن صاحبها معها المعاصي، وآخرون قالوا العصمة لطف يفعله الله تعالى بصاحبها لايكون معه داع الى ترك الطاعة وارتكاب المعصية وأسباب هذا اللطف أمور أربعة ... والمصنف « ره » اختار المذهب الثاني وهو ان العصمة لاتنافي القدرة بل المعصوم قادر على فعل المعصية والا لما استحق المدح على ترك المعصية ولا الثواب ويبطل الثواب والعقاب في حقه فكان خارجاً عن التكليف وذلك باطل

---

١) تجريد الاعتقاد / ٢٢٢ .

٢) شرح التجريد للقوشجى .

بالاجماع وبالنقل في قوله تعالى : « قل انما أنا بشر مثلكم يوحى الي »[1] »[2].

می فرماید : « کسانی که قائل به عصمت شده‌اند در این اختلاف کرده‌اند که آیا معصوم می تواند معصیت انجام دهد یا نه ؟ گروهی از آنان قائل به عدم توانائی بر انجام معصیت شده‌اند و برخی دیگر قائل به قدرت بر معصیت شده‌اند، اما گروه اول ، دسته‌ای از آنها گفته‌اند معصوم در بدن یا نفسش خاصیتی دارد که موجب عدم توانائی او بر معصیت می شود و گروهی از آنان گفته‌اند عصمت عبارت است از قدرت بر انجام طاعت وعدم قدرت بر معصیت واین قول أبوالحسین بصری است . اما گروه دوم کسانی که قدرت را سلب نکرده‌اند، گروهی از آنان عصمت را به امری تفسیر کرده‌اند که خدا آنرا بر بنده‌اش انجام می دهد از الطاف نزدیك کننده به طاعت ، از آن طاعاتی که می داند با آن به معصیت اقدام نمی کند بشرط اینکه چنین امری به اکراه واجبار منتهی نگردد. وگروهی از آنان عصمت را یك صفت مستحکم نفسانی می دانند که با آن از صاحبش گناهان صادر نمی‌شود ، وگروه دیگر گفته‌اند عصمت لطف است که خداوند در حق صاحبش می کند که باوجود آن داعی به ترك طاعت وفعل معصیت وجود ندارد واسباب این لطف امورچهارگانه است ... ومصنف « ره » گفتار گروه دوم را اختیار نموده است که عصمت تنافی با قدرت ندارد بلکه معصوم قادر برانجام دادن معصیت است واگر چنین نبود سزاوار مدح بخاطر انجام ندادن معصیت نبود وسزاوار پاداش نیز نبود وپاداش وجزاء در مورد او باطل می‌شد واو از دائرهٔ تکلیف خارج می‌شد درحالیکه خروج او از محدودهٔ تکلیف به اتفاق مسلمین باطل است وهمچنین آیه‌ای که پیامبر صلی الله علیه وآله

---

۱) سورة فصلت / ٦ .

۲) کشف المراد / ۲۸۷ .

را نیز مانند بقیهٔ مردم می‌داند جزاینکه براو وحی می‌شود بر آن دلالت دارد».

مؤلف گوید: ازاین بیانات بوضوح معلوم می‌شود که معصوم توانائی وقدرت برمعاصی را دارد ولی آنرا ترك کرده است همانگونه که برخی ازانسانها توانائی بر انجام برخی از معاصی یاکارهای نا پسند را دارند ولی آنرا ترك می کنند مثلا می‌توانند دروغ بگویند اما در سراسر عمرشان دروغ گفتن را ترك کرده‌اند واجتماع نیز آنان را بـه صداقت وراستی شناخته است. این کلام را به همین جا خاتمه می‌دهیم وادلهٔ عصمت را به بررسی می‌نشینیم:

اولین دلیل عصمت: نقض غرض

هدف وغرض الهی از نصب امام این است که مردم را براه راست‌هدایت کند ودرمسیر تکامل‌به سمت خداوند پیشوائی خلق را بر عهده داشته باشد، حال اگر امکان‌خطا واشتباه وعصیان درافعال واعمال‌اوراه داشته‌باشد، چگونه می‌تواند وظیفهٔ پیشوائی‌خود را انجام‌دهد ومردم راهدایت نماید پس‌امام باید معصوم باشد تا بتواند وظیفهٔ خود را انجام دهد وغرض الهی از نصب او حاصل گردد واگر دارای مقام عصمت نباشد غرض الهی از نصب او حاصـل نمی گردد وموجب نقض غرض در حکمت خداوندی می‌شود ونقض غرض در حکمت الهی محال است.

شریف مرتضی این استدلال را چنین بیان می کند: «وقد یمکن الاستدلال علی عصمة الامام ... بان یقال: قدثبت انه حافظ الشرع وحجة فیه وأن الامر ربما انتهی في الشریعة أو بعضها الی أن یکون هو المؤدی لها عن النبی صلی الله علیه وآله. ومـن کان بهـذه الصفة فلابد عندنا وعند محصلی خصومنـا من وجوب عصمته وکیف یحفظ الشرع من لیس بمعصوم أویثق بأداه من لیس

بمأمون »[1].

« ومی‌توان بر عصمت امام چنین استدلال کرد که گفته شده است: مسلم گردیده که امام حافظ شرع وحجت در شریعت است وچه بسا امر در شریعت یا پاره‌ای از مسائل آن به نظر اومنتهی می‌شود که اوبه جانشینی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را بازگوید. وکسی که چنین وظیفهٔ خطیری را بر عهده دارد، در نزد ما وحتی در نزد مخالفین ما باید معصوم باشد چون چگونه می‌تواند کسی که معصوم نیست شریعت را حفظ نماید یاچگونه می‌توان به اداء امانت کسی که امانتدار نیست اعتماد نمود ».

شاگرد نامدار شریف مرتضی، شیخ طوسی در تلخیص کتاب استادش در این‌مورد می‌فرماید: « ومما یدل ـ أیضاً ـ علی أن الامام یجب أن یکون معصوماً: ما قد ثبت من کونه مقتدی به ألا تری أنه انما سمی اماماً لذلك، لان الامام هو المقتدی به ومن ذلك قیل امام الصلاة، لانه یقتدی به ... فقد اجمع المسلمون علی أن الامام مقتدی به في جمیع الشریعة وان اختلفوا في کیفیته، فاذا ثبت أنه مقتدی به في جمیع الشریعة وجب أن یکون معصوماً، لانه لو کان غیر معصوم لم نأمن من بعض أفعاله ـ مما یدعونا الیه من قتل النفوس وأخذالاموال وماجری مجراهما ـ ان یکون قبیحاً ویجب علینا موافقته من حیث وجب الاقتداء به. ولا یجوز من الحکیم تعالی ان یوجب علینا الاقتداء بما هو قبیح واذا لم یجز ذلك علیه تعالی دل علی أن من أوجب علینا الاقتداء به مأمون منه فعل القبیح. ولایکون کذلك الاالمعصوم »[2].

« واز آن ادله‌ای که دلالت می کند براینکه امام باید معصوم باشد، این است که امام جلودار وپیشوا است وبه خاطر همین پیشوائی نیز اورا امام نامیده‌اند وبه همین جهت نیز به امام جماعت نیز امام می گویند چون پیشوای دیگران است وبقیه به او اقتدی

---

۱) الذخیرة / ۴۳۱

۲) تلخیص الشافی ۱/ ۱۹۱

می کنند... همه مسلمانان پذیرفته‌اند که به همهٔ اعمال و رفتار امام در شریعت اقتداء می‌شود و اگرچه در کیفیت آن اختلاف نموده‌اند. وهنگامی که پیشوایی و اقتدای به او درسراسر شریعت ثابت گردید پس واجب است که او معصوم باشد چون اگر غیر معصوم باشد در برخی از افعالش که ما را به سمت آن فرا می‌خواند از قتل نفوس و گرفتن اموال و مانند آن ، ایمن از خطا و اشتباه نیست و ممکن است این اعمالش اشتباهاً یا عصیاناً واقع گردد ، در حالیکه بر ما اطاعت از او و اقتداء به او واجب است و بر خداوند روا نیست که اطاعت و اقتدای به چنین فردی را واجب شمارد وهنگامی که چنین امری برخداوند روا وجایز نشد، پس می‌بایست کسی که اقتداء و اطاعت او بر ما واجب است مرتکب اشتباه و عصیان نگردد وچنین نمی‌شود مگر اینکه معصوم باشد » .

دومین دلیل عصمت : تسلسل

شریف مرتضی این استدلال را چنین توضیح می‌دهد : « فأما الذي يدل على وجوب العصمة له من طريق العقل ، فهو انا قد بينا وجوب حاجة الامة الى الامام ووجدنا هذه الحاجة تثبت عند جواز الغلط عليهم وانتفاء العصمة عنهم لما بيناه من لزومها لكل من كان بهذه الصفة وينقض بانتفاء جواز الغلط بدلالة انهم لو كانوا بأجمعهم معصومين لا يجوز الخطأ عليهم لما احتاجوا الى امام يكون لطفاً لهم في ارتفاع الخطأ وكذلك لما كان الانبياء معصومين لم يحتاجوا الى الرؤساء والائمة . فثبت ان جهة الحاجة هي جواز الخطأ . فان كان الامام مشاركاً لهم في جواز الخطأ عليه فيجب ان يكون مشاركاً لهم في الحاجة الى امام يكون وراه، لان الاشتراك في العلة يقتضي الاشتراك في المعلول . والقول في الامام الثاني كالقول في الاول ، وهذا يؤدي الى اثبات ما لايتناهى من الأئمة او الوقوف الى امام

معصوم وهو المطلوب »[1] .

« و آنچه که دلالت می کند بر وجوب عصمت از طریق عقل ، این است که گذشت که امت به امام نیازمندند و این احتیاج به امام همواره وجود دارد حتی اگر ما قائل به نفی عصمت از ائمه شویم یا قائل بعدم آن این نیاز وجود دارد، لکن اگر همهٔ امت معصوم باشند دیگر نیازمند امام نخواهند بود وبفرض اگر همهٔ انبیاء دریکجا اجتماع کنند دیگر نیازی به امام ندارند چون امکان خطا بر آنان وجود ندارد بنا براین رمز نیاز به امام امکان خطا در میان مجتمع است ، واگر امام نیز مانند بقیه امکان خطا واشتباه داشته باشد در این صورت او نیز مانند بقیه نیازمند امام معصومی خواهد بود چون اشتراك در علت موجب اشتراك در معلول می‌شود ، وکلام در امام دوم نیز مانند کلام در امام اول است (که اگر معصوم نباشد به امام دیگری نیازمند است) واگر هیچیك از این ائمه معصوم نباشند ما به ائمه لایتناهی نیازمند خواهیم شد واین محال است یا اینکه یکی از این ائمه باید معصوم باشد ودر واقع او امام راستین خواهد بود وهو المطلوب » .

شیخ طوسی پس از توضیحی که با نقل کلام سید مرتضی از آن بی نیاز شدیم این استدلال را چنین جمع می کند: «فلابد ـ علی هذا ـ من ان یکون الامام معصوماً، لیخرج عن العلة المحوجة الی الامام والا أدی ذلك الی وجود مالا نهایة له من الائمة »[2] .

« بنا بر این امام باید معصوم باشد تا ازعلت نیاز به امام خارج شویم وگرنه موجب پیدایش بی نهایت امام خواهد شد (به بیانی که گذشت) » .

علامهٔ بحرانی این استدلال را چنین بیان می کند : «لولم یکن معصوماً للزم وجوب اثبات ائمة لانهایة لها، لکن اللازم باطل فالملزوم کذلك بیان الملازمة :

---

۱) الذخیرة/ ۴۳۰

۲) تلخیص الشافی ۱/ ۱۸۴

انه لولم يكن معصوماً فبتقدير صدور المعصية عنه نفتقر الى امام آخر يؤدبه عليها ويثقفه عند الاعوجاج عن سبيل الله والالم يكن ملطوفاً له ، وهو باطل على مامر ويكون الكلام في ذلك الامام كالكلام فيه ويلزم التسلسل واما بطلان اللازم فظاهر »[1] .

« اگر امام معصوم نباشد ، لازم می آید که بی نهایت امام داشته باشیم ولازم باطل است پس ملزوم نیز مانند آن است ، وجه ملازمه : اگر امام معصوم نباشد چون ممکن است از او معصیت صادر شود به امام دیگری نیازمند است که او را ادب کند وبر کجی وناراستی او را تأدیب کند وبه راه خدا باز گرداند واگر نه مورد لطف قرار نگرفته است واین امر باطل است وسخن در امام دوم نیز مانند سخن در امام اول است وموجب تسلسل می‌شود وبطلان لازم نیز ظاهر است » .

محقق طوسی می‌فرماید : « وامتناع التسلسل يوجب عصمته »[2] .

« وامتناع تسلسل موجب عصمت امام می‌شود » .

علامهٔ حلی در شرح عبارت محقق طوسی می‌فرماید : « ذهبت الامامية والاسماعيلية الى ان الامام يجب أن يكون معصوماً وخالف فيه جميع الفرق والدليل على ذلك وجوه (الاول) : الامام لو لم يكن معصوماً لزم التسلسل والتالى باطل فالمقدم مثله . بيان الشرطية ان المقتضى لوجوب نصب الامام هو تجويز الخطأ على الرعية فلو كان هذا المقتضى ثابتاً في حق الامام وجب أن يكون له امام آخر ويتسلسل أو ينتهى الى امام لا يجوز عليه الخطأ فيكون هو الامام الأصلي »[3] .

« امامیه واسماعیلیه قائل به عصمت امام شده‌اند اما سایر فرق با آنها مخالفت نموده‌اند : ودلائل آن چند است (اول) : اگر امام معصوم نباشد موجب

---

۱) قواعد المرام / ۱۷۷

۲) تجريد الاعتقاد / ۲۲۲

۳) كشف المراد / ۲۸٦

پیدایش تسلسل خواهد شد وتالی باطل است پس مقدم نیز مانندآن است . بیان آن : آنچه که موجب نصب امام می‌شود این است که امکان اشتباه برای امت وجود دارد واگر این موجب در حق خود امام نیز وجود داشته باشد موجب می‌شود که او نیزامامی داشته باشد واین یا منتهی به تسلسل می‌شود یا به امامی که اشتباه نکند وچنین امامی امام واقعی خواهد بود » .

علامهٔ بزرگوار حلی درکتاب دیگرش باختصار این استدلال را چنین بیان می‌کند : « ... فلو جازت علیه المعصیة وصدرت عنه انتفت هذه الفوائد وافتقر الی امام آخر وتسلسل »[1] .

« ... اگر امام مرتکب معصیت شود فوائد مترتبه بر او منتفی می‌گردد ونیازمند به امام دیگری خواهد بود وموجب تسلسل می‌شود » .

از نقل کلمات اعلام وجه استدلال بخوبی روشن شد که : اگر امام معصوم نباشد ، نیازمند به امام دیگری خواهد بود واگر ثانی هم معصوم نباشد نیاز به ثالث خواهد داشت واین موجب تسلسل خواهد بود وپیدایش بی‌نهایت امام که باطل است پس می‌بایست یك امام وجود داشته باشد که دارای صفت عصمت باشد .

سومین دلیل عصمت : دلیل نقلی

برخی از آیات قرآن وکثیری از روایات واحادیث ائمه اطهار علیهم السلام دلالت برعصمت مقام امامت می‌کند از آن جمله آیهٔ شریفهٔ امامت حضرت ابراهیم علیه السلام ، خداوند در سورهٔ بقره می‌فرماید :

---

۱) نهج الحق وکشف الصدق / ۱٦٤

« واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فأتمهن قال اني جاعلك للناس اماماً قال ومن ذريتي قال لاينال عهدي الظالمين »[1] ، « وهنگامی که خداوند ابراهیم را بواسطهٔ امتحانات آزمود و او موفق شد خطاب به ابراهیم فرمود : من ترا در میان مردم امام قرار دادم ، ابراهیم گفت : آیا این مقام به نسل من نیز منتقل خواهد شد ؟ خداوند در پاسخ او فرمود: عهد من (امامت) به ستمکاران نمی‌رسد » .

ازاین آیه شریفه بخوبی صفت عصمت برای مقام امامت ثابت می‌شود چون هر گناهی ولو بسیار کوچك هم باشد ظلم است یاظلم بدیگران است اگر به حقوق مردم تعلق گرفته باشد یاظلم بنفس است اگر به حق الله تعلق گرفته باشد ، لکن در هردوصورت ظلم است واگرشرك هم باشد که قرآن کریم شرك راظلم عظیم می‌داند آنجا که بنقل از حضرت لقمان به فرزندش ودرردیف وصایای ایشان می‌فرماید: « یا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم »[2] .

« ای فرزندم بخداوند شرك نورز وبرای او همانندی قرار مده براستی که شرك ستم بزرگی است » .

البته واضح است که شرك مصداق بزرگ وروشن ظلم است والا همانگونه که گذشت هر گناهی ولو کوچك ونا چیز نوعی ظلم محسوب می‌شود ، بنابراین امام نمی‌تواند ظالم باشد یعنی گناهکار، از اینرو می‌بایست دارای مقام عصمت باشد ، وآیه شریفه بوضوح دلالت بر آن می کند .

علاوه بر این از آیه امهات مطالب امامت را بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که به ترتیب عبارتند از :

---

۱) سورة البقرة/ ۱۲٤

۲) سورة لقمان/ ۱۳

۱ ـ امامت یك منصب جعلی است وخداوند باید امام را تعیین نماید .

۲ ـ امام می‌بایست معصوم باشد چنانچه توضیح آن گذشت .

۳ ـ هرگاه بر روی زمین مردمی زندگی کنند می‌بایست که در میان آنان امام قرار داشته باشد .

٤ ـ امام باید از طرف خداوند تأیید شود ومی‌شود .

٥ ـ امام به همه اعمال بندگان خدا علم دارد .

٦ ـ امام به همه آنچه که مردم در امور دین ودنیایشان بدان احتیاج دارند باید آگاه باشد .

۷ ـ کسی که برتر ازامام درفضائل نفسانی وصفات حسنه باشد وجودخارجی در میان مردم ندارد .

توضیح بیشتر این امور هفتگانه وکیفیت استنتاج آنهـا از آیه شریفه را می‌توانید در تفسیر المیزان ذیل آیه شریفه ملاحظه فرمائید[۱] .

از این آیه شریفه ابطال امامت خلفـای ثلاث نیز بخوبی استفاده می‌شود بخاطر اینکه هر سه آنها قبل از ظهور اسلام مشرك بودند وقرآن شرك را ظلم عظیم می‌داند وامامت را مقامی می‌داند که به ظالمین نخواهد رسید ، پس این سه نفر نمی‌توانند امامت امت را برعهده داشته باشند .

وبه همین روشنی آیه دلالت برامامت امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین می کند چون امیر در طفولیت اسلام را پذیرفت وهرگز بخداوند شرك نورزید ولذا درروایات وارد شده است که پیامبرصلی‌الله علیه وآله فرموده‌اند : خداوند من وعلی را اختیار وانتخاب نمود چون هیچکدام از ما هرگز برای بتی سجده نکردیم (بخداوند شرك نورزیدیم) .

---

۱) تفسیر المیزان ۱/ ۲۷٦ ـ ۲٦٦

علامه حلی چنین می‌فرماید : « روی الجمهور عن ابن عباس قال : قال رسـول الله صلی‌الله علیه و آله :انتهت الدعوة الي والی‌علي‌لم یسجد أحدنا قط لصنم ، فاتخذني نبیاً واتخذ علیاً وصیاً » [1] .

می‌فرماید : « عامه از ابن عباس نقل کرده‌اند که او گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند : دعوت به من وعلی ختم شد وهیچیك از ما هرگز برای بتی سجده نکرده است پـس خداوند مرا بـه پیامبری وعلی را به وصایت انتخاب کرد » .

بنابر سه دلیلی که ذکر شدامام می‌بایست‌دردریافت واقعیات وحقایق وانتقال وابلاغ آن به مردم ودر مقام عمل نیز دچار اشتباه وخطا ونسیان و گناه نگردد . وبا این نتیجه‌گیری کلام ما در اولین ویژگی امام به پایان می‌رسد .

دومین ویژگی امام : افضلیت

دومین صفت وویژگی که امام می‌بایست دارا باشد افضلیت است مقصود از افضلیت‌این است که امام در جمیع‌صفات نفسانی‌حسنه وعلوم و کمالات بردیگران بر تری مطلق را دارا بـاشد ودر میان امتش افضل از او در هیچ موردی وامری نمی‌بایست وجود داشته باشد .

شیخ طوسی افضلیت را به دو قسم می کند ومی‌فرماید : « الکلام في کون الامام أفضل مـن کل واحد مـن رعیته ینقسم قسمین : أحدهما : یجب أن یکون أفضل منهم بمعنی أنه أکثر ثواباً عندالله تعالی . والقسم الاخر : أنـه یجب أن یکون أفضل منهم في الظاهر في جمیع ما هو امام فیه » [2] .

---

۱) نهج الحق و کشف الصدق / ۱۷۹

۲) تلخیص الشافی ۱۹۹/۱

« امام می‌بایست از همهٔ افراد امتش برتر باشد واین برتری بر دوقسم است: اول : از دیگران برتر باشد یعنی از جهت کثرت ثواب بر دیگران برتری داشته باشد ودوم اینکه: برتر ازدیگران درظاهر باشد، درهمهٔ آنچه که او در آن امام است».

مؤلف گوید : این تقسیم شیخ طوسی اگر چه انحصاری بـه ایشان ندارد وقبل از ایشان نیز متکلمین این قسمت را در افضلیت کرده‌اند ولکن به نظر احقر قسم اول هم به قسم دوم بر می‌گردد یعنی وقتی امام قرار باشد از همه چیز برتر باشد از دیگران ، از حیث ثواب نیز می‌بایست از بقیه برتر وافضل بـاشد ، لذا وجهی برای این تقسیم وجود ندارد .

سید مرتضی در افضلیت امام می‌فرمایـد : « وأما الذي يـدل على أن الامام أفضل الأمة وأكثرها ثواباً فهو يقرب كونه اماماً في جميع الدين ورئيساً في الشرع كله ، فلا واجب عقلي ولا عبادة شرعية الا وهو الرئيس فيها والامام لدخول ذلك كله في جملة الدين ، الذي هو امام في جميعه وهذا يقتضى أن يكون أفضل من الأمة في هذا كله »[1] .

« واما آنچه که دلالت می کند بر اینکه امام باید برترین افراد امت باشد وثوابش نیز از دیگران بیشتر باشد این است که اودر همهٔ شئون دین امام ودر جمیع شریعت رئیس است وهیچ واجب عقلی وعبادت شرعی وجود ندارد مگر اینکه اورئیس وپیشوا وامام آن است وهمه این امور به دین بر می گردد که او پیشوا در جمیع آن است ، واین امربخوبی دلالت دارد بر اینکه امام می‌بایست از همهٔ مردمان برتر باشد » .

علامه بحرانی می‌فرماید : « يجب أن يكون أفضل الامة في كل ما يعد كمالا نفسانياً لانه متقدم عليهم والمقدم يجب أن يكـون أفضل ، لان تقديـم الناقص

---

۱) الذخيرة/ ٤٣٤

علی من هو أکمل منه قبیح عقلا »[1] .

« امام باید افضل افراد امت باشد در همه آنچه که کمال نفسانی شمرده می‌شود بخاطر اینکه امام جلودار امت است و جلو دار باید از دیگران افضل باشد ، چون مقدم داشتن ناقص بر کسی که از او برتر و کاملتر است از نظر عقلی مردود است » .

از این مطالب هم تعریف افضلیت معلوم شد که مقصود از آن برتری مطلق است وهم ادله افضلیت ، درعین حال بهتر است عنوانی بنام ادله افضلیت باز کنیم و به تفصیل آنرا به بررسی بنشینیم .

ادلهٔ افضلیت

این ادله را می‌توان به ترتیب چنین شمرد :

۱ ـ نقض غرض .

۲ ـ وتسلسل : به همان توضیح و بیان واستدلالی که در باب عصمت گذشت.

۳ ـ استحاله عقلی: اگرامام افضل افرادامت باشد، مطلوب ثابت‌است و اگر فرد دیگری که مساوی با او در کمالات باشد برای امامت انتخاب شود ترجیح بلامرجح است واگر فردی انتخاب شود که از او در کمالات پائین تر است ترجیح راجح برمرجوح است که هر دو از نظر عقلی باطل است پس می‌بایست امام افضل افراد امت باشد .

شریف مرتضی این استدلال را چنین بیان می‌کند : « الذی یدل علی ان الامام یجب ان یکون افضل من رعیته في الثواب والعلوم وسائر ضروب الفضل المتعلقة بالدین الداخلة تحت ما کان رئیساً فیه ما نعلمه وکل العقلاء من قبح جعل المفضول في شيء بعینه اماماً ورئیساً للفاضل فیه ألا تری انه لا یحسن منا ان نعقد

---

۱) قواعد المرام / ۱۸۰

لمن كان لايحسن من الكتابة الاما يحسنه المبتدى المتعلم رياسة في الكتابة على من هو في الحذق بها والقيام بحدودها بمنزلة ابن مقلة حتى نجعله حاكماً عليه فيها واماماً له في جميعها و ... »[1] .

« آنچه که دلالت می کند براینکه امام باید برترین افراد امتش باشد در ثواب ودانشها وسایر فضائل متعلقه به دین ، وداخل در آنچه که او در آن امامت دارد وبه ریاستش مربوط می‌شود ، این است که ما وهمه عقلاء می‌دانیم که قبیح وزشت است پایین تر را بر فرد بالاتر در آن مورد وبر اورئیس کنیم آیا نمی‌بینی‌پسندیده نیست برای ما که ریاست وامامت درنوشتن وخوش خطی را به‌کسی بدهیم که خطش فقط به اندازهٔ یك نو آموز زیبائی دارد واو را بر کسی رئیس قرار دهیم که در زیر دست بودن در آن ومراعات حدود آن به اندازهٔ ابن مقله [2] خوش خط است .... » .

محقق طوسی در کیفیت استدلال می‌فرماید : « وقبح تقديم المفضول معلوم ولاترجيح في المساوى »[3] .

«زشتی مقدم داشتن فرد پایین‌تر روشن‌است وترجیحی نیز در مساوی وجود ندارد » .

علامه حلی در شرح این عبارت می‌فرماید : « الامام يجب ان يكون افضل من رعيته لانه امـا ان يكون مساوياً لهـم او انقص منهم او افضل والثالث هو المطلوب والأول محال‌لانه مع‌التساوي يستحيل‌ترجيحه على غيره‌بالامامة والثانى

---

۱) الشافی ۴۱/۲

۲) محمد بن علی بن الحسین بن مقلة در سال ۲۷۲ در بغداد متولد شد واز شاعران زمانش محسوب می‌شد به حسن خط شهرت یافت بگونه‌ای که ضرب‌المثل دراین فن گشت ودر زندان راضی خلیفهٔ عباسی در سال ۳۲۸ به قتل رسید.

۳) تجرید الاعتقاد /۲۲۲

ایضا محال لأن المفضول یقبح عقلا تقدیمه علی الفاضل ویدل علیه ایضا قوله تعالی: « افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع أمن لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون »[1] ویدخل تحت هذا الحکم کون الامام افضل فی العلم والدین والکرم والشجاعة وجمیع الفضائل النفسانیة والبدنیة »[2].

« امام باید از امتش برتر باشد بخاطر اینکه یا با او مساوی یا از اوپایین تر یا از او برتر خواهد بود ، قسم سوم دوم مطلوب است وقسم اول محال است بخاطر اینکه با تساوی محال است اورا بر دیگری به امامت ترجیح داد وقسم دوم نیز محال است بخاطر اینکه ناپسند است مقدم داشتن پایین تر بر بالاتر وبر آن این آیه شریفه نیز دلالت داردکه : «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوار است که پیروی شود یاکسی که خود هدایت نشود مگر اینکه او را هدایت کنند چه می‌شود شما را چگونه داوری می کنید؟ » وبنابراین امام باید برترین افراد درعلم ودین وبخشش وشجاعت وهمه فضائل نفسانی وجسمانی باشد » .

علامه حلی در کتاب شریف نهج الحق نیز همین استدلال را به بیانی دیگر توضیح می‌دهد که خوانندهٔ گرامی می‌تواند بدان مراجعه نماید [3] .

وبنابراین ادله سه‌گانه ، دومین ویژگی امام افضلیت وبرتری او ازهمهٔ افراد امت در همه کمالات وفضائل است .

---

۱) سورة یونس /۳۵

۲) کشف المراد /۲۸۸

۳) نهج الحق /۱۶۸

سومین ویژگی امام : نص

مقصود از نص دلیل ظاهر وروشن وتردید وناپذیر وقطعی است که امام می‌بایست بر ادعای امامت خویش آنرا اقامه فرماید وبر دو قسم است :

۱ ـ سخن یا فعل پیامبر صلی الله علیه وآله یا امام قبلی که دلالت بر امامت وی داشته باشد .

۲ ـ صدور معجزه از کسی که مدعی امامت است همانگونه که از پیامبران معجزه می کردند. البته واضح است که این دودلیل هردوازجانب خداوند خواهد بود چون صدور معجزه واقعاً ممکن نخواهد بود مگر باذن الهی وتأیید ربانی واز طرف دیگر پیامبر وامام نیز بجز از جانب خداوند سخنی را بر زبان جاری نمی کنند چراکه: «وما ینطق عن‌الهوی* ان هوالاوحي یوحی»[1]،«واو (پیامبر) از روی هوا وهوس‌سخنی رانمی گوید ،کلام اونیست مگروحی الهی» بنابراین، دو دلیل مذکور جنبهٔ کاشفیت دارد ، یعنی این دو دلیل از نصب الهی پرده بر می‌دارد .

وازطرف دیگر دوصفت امام وویژگی‌خاص او که عصمت وافضلیت است، جز خداوند که واهب این دوصفت وویژگی است ، دیگری نمی‌تواند آنرا تشخیص دهد، خلق چگونه می‌توانند برتری درهمهٔ صفات رابرای فردی احراز کنند یا عصمت علی‌الاطلاق مردی رابدست‌آورند خصوصاً که هر فردی خلوات وجلواتی دارد ، بفرض عصمت درجلوات احراز شود ، عصمت درخلوات را چگونه می‌توان بدست آورد .

برای اینکه مطلب روشن شود که احراز چنین‌معنائی غیر ممکن است مثالی

---

۱) سورة النجم / ٤ و ٣

می‌زنیم ، برخی از فقهاء قائل شده‌اند که یکی از شرائط مرجعیت اعلمیت است وروشن است که مقصود از اعلمیت فقط اعلمیت در فقه واصول ولوازمات آن است ، مع ذلك همواره در تشخیص اعلمیت ومصداق خارجی آن بین عده‌ای اختلاف حاصل می‌شود ، بگونه‌ای که برخی از فقهاء ازاین قید عدول کرده‌اند وآنرا نادیده گرفته‌اند واعلمیت را منکر شده‌اند فقط باین خاطر که تشخیص وتعیین مصداق اعلمیت بسیار مشکل یا درحد محال است ، ووقتی که تشخیص اعلمیت آن هم فقط در فقه واصول ومبادی ولوازمات آن چنین صعب ومشکل باشد بگونه‌ای که برخی آنرا نزدیك به محال دانسته‌اند دیگر تکلیف افضلیت علی الاطلاق وعصمت بخوبی روشن وآشکار می‌شود، واز اینرومردم نمی‌توانند آنراتشخیص دهند ولازم‌است خداوندی که عالم‌السروالخفیات وبرهمه چیز آگاه است آنرا برای مردم بیان کند وتعیین مصداق‌این مفهوم کلی را نماید که این‌بیان وتعیین مصداق به دوگونه امکان پذیر است که گذشت .

شیخ طوسی در توضیح این ویژگی می فرماید : « ... أن الامام اذا وجبت عصمته بما قدمناه من الأدلة وكانت العصمة غير مدركة بالحواس فيستفاد العلم بها من جهتها ولم‌يكن‌أيضاً عليها دليل يوصل الى العلم‌بحال من‌كان عليها فيتوصل اليها بالنظر في‌الأدلة ، فلابد مع صحة هذه الجملة من وجوب النص على الامام بعينه أو اظهار المعجز القائم مقامه عليه » [1] .

« وقتی عصمت امام بوسیله ادله اثبات شد، وعصمت بوسیله حواس قابل درك‌نیست پس می‌بایست آنرا از روی نشانیهای آن درك واستنباط نمود ، واگر بررسی شود مشاهده می‌شود که نشانیهای عصمت نیز نمی‌تواند گویای راستین آن باشد، براین اساس‌چاره‌ای وجود ندارد مگر تعیین‌امام بوسیلهٔ نص یا صدور

---

۱) تلخیص الشافی ۲۶۶/۱

معجزه از امام که می‌تواند جانشین آن باشد » .

علامه بحرانی دراین مورد می‌فرماید : «یجب کونه منصوصاً علیه، ولاطریق الی تعیینه الا بالنص خلافاً لسائر الفرق . لنا : انـه واجب العصمة وکل من کان کذلك فیجب النص علیه . اما الصغری فقد سبق بیانها واما الکبری فلأن العصمة امر باطن لایطلع علیه الاالله تعالی واذاکان کذلك وجب أن یکون تعیینه بالنص علیه بل وجب ان لاطریق الی ذلك سواه » [1] .

« امام می‌بایست نص داشته باشد وراهی برای تعیین او وجود ندارد مگر نص، این قول امامیه‌است برخلاف سایر فرق مسلمین. ودلیل ما نیزاین است که: اومی‌بایست معصوم باشد وهر کس که معصوم باشد می‌بایست نص داشته باشد . توضیح صغرای قیاس گذشته است (در بحث ادلهٔ عصمت ثابت گردید که امام باید معصوم باشد) واما کبرای قیاس ، چـون عصمت یك امر مخفی وباطنی است که کسی جز خداوند بر آن آگاه نیست وچون چنین است پس می‌بایست که تعیین اوبوسیله نص باشد بلکه قطعاً می‌بایست بوسیله نص باشـد چون راه دیگری برای تعیین اووجود ندارد » .

علامه حلی در شرح تجرید دروجوب نص برامام فرماید: « ذهبت الامامیة خاصة الی ان الامام یجب ان یکون منصوصاً علیه وقالت العباسیة ان الطریق الی تعیین الامام النص أوالمیراث وقالت الزیدیة تعیین الامام بالنص اوالدعوة الی نفسه وقال باقی المسلمین الطریق انما هوالنص او اختیار اهل الحل والعقد والدلیـل علی‌ما ذهبنا الیه وجهان الأول: انا قدبینا انه یجب ان یکون الامام معصوماً والعصمة امر خفی لایعلمها الا الله تعالی فیجب ان یکون نصبه من قبله تعالی لأنه العالـم بالشرط دون غیره ، الثانی : ... » [2] .

---

۱) قواعد المرام/ ۱۸۱

۲) کشف المراد/ ۲۸۸

« فقط امامیه می‌گویند کـه امام باید منصوص باشد وعباسیه راه شناخت امام رانص ومیراث می‌دانند وزیدیه می‌گویند تعیین امـام به نص یا دعوت به نفس است وسایر فرق مسلمین راه شناخت امام را به نص یا انتخاب کردن اهل حل وعقد می‌دانند ودلیل قـول ما دو امر است : اول : قبـلا گذشت که امام می‌بایست معصوم باشد وعصمت یك امر پنهان است که جز خداوند کسی از آن آگاه نخواهد بود ، بنا بر این واجب است که نصب امام از طرف خداوند باشد بخاطر اینکه او عالم به شرط امامت‌است نه دیگری ، دوم : ...» (بعداً خواهد آمد انشاء الله تعالی) .

علامه حلی در کتاب دیگرش « نهج الحق و کشف الصدق » که آنرا برای سلطان محمد خدابنده که بدست او بمذهب تشیع گرائید تألیف نموده ودر آن از مبانی تشیع در اعتقادات وفقه واصول دفـاع کرده است واز اینرو کتابی سخت ارزشمند بلکه بی‌نظیر گردیده وبهمین‌جهت هم مورد توجه مجامع علمی‌اززمان تألیف تازمان حاضر واقع شده است می‌فرماید : « فـي طريـق تعيين الامام : ذهبت الامامية الى ان الطريق الى تعيين الامام امران : ١ ـ النص من الله تعالى او نبيه او امام ثبتت امامته بالنص عليه . ٢ ـ اوظهور المعجزات على يده ، لان شرط الامامة العصمة وهي من الامـور الخفية الباطنة التى لا يعلمها الا الله تعالى وخالفت السنة في ذلك . . . »[1] .

« راه شناخت وتعیین امام : امامیه می‌گویند راه تعیین امام دو امراست : ١ ـ نص از طرف خدا یا پیامبر او یا امامی که امامتش بوسیله نص ثابت شده باشد . ٢ ـ یا ظهور معجزات بوسیله او ، بخاطر اینکه شرط امامت ، عصمت است وعصمت از امـور پنهانی وباطنی است که هیچکس جز خداوند آنـرا

---

١) نهج الحق /١٦٨

نمی‌شناسد واهل سنت با ما در این معنی مخالف هستند ... » .

از این عبارت وآنچه که قبلا توسط راقم مسطور گشت بخوبی واضح می‌شود که امام باید منصوص باشد ، یعنی نصی بر امامت او دلالت داشته باشد لذا درکتب اخبار وسیر وتواریخ شیعه ابوابی در مورد نص بر ائمه یا نص امام قبلی بر امام بعدی وامثال آن وجود دارد بعنوان نمونه خوانندهٔ گرامی می‌تواند به دو کتاب ارزشمند شیعه یعنی کافی شریف در اخبار وارشاد شیخ بزرگوار مفید علیهما الرحمة والرضوان در تاریخ مراجعه کند وصحت این‌مدعا را بدست آورد .

چون در این قسمت نامی از معجزه بوسیله امام به میان آمد سزاوار است که قدری این‌امر توضیح داده شود چون ممکن‌است مورد استبعاد برخی واقع گردد ، لذا در توضیح این مطلب می گوئیم :

اولا : وقتی ثابت کردیم که مقام امامت برتر وبالاتر از مقام نبوت است که توضیح آن مفصلا گذشت، بنابراین صدور معجزه بدست امام استبعادی نخواهد داشت چون وقتی پیامبری که دارای مقام پایین تر از امام است می‌تواند اعجاز کند ، امام بطریق اولی قادر بر انجام آن خواهد بود .

ثانیاً : ولایت امام بر دو قسم است :

۱ - **ولایت تشریعی** : وآن ولایت قانونگذاری است یعنی امام از طرف خداوند مسئولیت بیان قوانین الهی را بعهده دارد .

۲ - **ولایت تکوینی** : وقتی وساطت فیض امام مورد پذیرش واقع گردید می‌بایست ولایت اورا برسراسر هستی بپذیریم ، بنابراین او می‌تواند در جهان خلقت باذن الله تعالی دخل وتصرف نماید ، ازاینرواو می‌تواند در هستی تصرف کند باذن‌الله تعالی وازاین ولایت استفاده نموده ومعجزه را اظهار کند ، وهمهٔ

معجزات در واقع نوعی تصرف در هستی واعمال ولایت تکوینیه است البته باذن الله تعالی .

وثالثاً : قدماگفته‌اند : « ادل دلیل علی امکان الشیء وقوعه » یعنی « بهترین دلیل بر اینکه امری ممکن است نه محال وقوع آن در جهان خارج است » ، بنابراین قاعده کلیه بهترین دلیل برامکان صدور معجزه نیز وقوع معجزه بدست ائمه علیهم السلام است که معجزات این بزرگواران از حد ومرز خارج است واصحاب جهت ضبط این معجزات کتبی را تدوین نموده‌اندکه یکی ازمفصلترین این کتب کتاب شریف ومطبوع « مدینة معاجز الائمة الاثنی عشر » تألیف علامه سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر ارجمند البرهان در گذشته بسال ۱۱۰۷ هجری قمری است ،که خوانندهٔ محترم می‌تواند بدان وسایر کتب سیر وتواریخ در این باب مراجعه کند .

لازم به تذکر است که عامه نیز صدور معجزه وکرامت را بدست ائمه اثنی عشرما علیهم‌السلام قبول دارند وبرخی‌ازآنان در کتب خویش نیز بدان تصریح نموده‌اند ویکی ازادلهٔ احترام ائمهٔ ما علیهم‌السلام درنزدآنان نیزهمین امراست، وخصوصاً این معنا در شهرهای سنی نشین که مراقد وحرمهای ائمه علیهم السلام وجود دارد بیشتر ظاهر است مانند حرم امام هادی وامام حسن عسکری علیهما السلام در شهر سامراء .

وبخاطراینکه این‌معنا (پذیرش‌عامه صدورمعجزه از ائمه علیهم السلام را) بیشتر واضح گردد کلام ابن بطوطه جهانگرد مسلمان که در قرن هشتم می‌زیسته است را ازمتن‌سفرنامه‌اش‌ترجمه می کنیم باتذکراین‌معنا که‌ابن‌بطوطه‌ازعامه‌است، اودر توصیف شهر نجف اشرف وحرم مطهر مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین‌می‌نویسد : «واهل این‌شهر (نجف اشرف) همه شیعه هستند واز

این حرم مطهر (حرم امیرالمؤمنین) کرامات ومعجزاتی ظاهر شده است ودر نزد شیعیان ثابت گردیده است که قبر امیر المؤمنین آنجا است ، واز این معجزات است : کراماتی که درشب ۲۷ رجب در آنجا واقع می‌شود ومردم آنرا شب احیا می‌نامند وازهمهٔ سرزمینهابرای درك آن شب بدانجا روی‌می آورنداز سراسر عراق وخراسان وسرزمینهای فارس‌وروم... واین‌امرمسلم وقطعی وثابتی‌است که من آنرا از راستگویان شنیده‌ام، خودم‌آن شب آنجا نبودم ولی در مدرسهٔ ضیاف سه مرد را دیدم که یکی ازآنهاازروم ودیگری ازاصفهان وسومی ازخراسان آمده بودند ودرمدرسه زندگی‌می کردند، ازحال آنها جویاشدم که چرا بدانجا آمده‌اند، پاسخ دادند : که آنها شب احیاء را درك نکرده‌اند واز اینرو مانده‌اند تا در سال آینده آن شب رادرك کنند، ودراین‌شب مردم ازهمهٔ شهرها بدانجا روی‌می آورند وبازار بزرگی را بمدت ده روز تشکیل می‌دهند و... »[۱] .

دراینجا این فصل (ویژگیهای‌امام) را به همراه این بخش (کلیاتی پیرامون امامت) به پایان می‌بریم وبخش دوم بنام مصداق‌امامت در قرآن وحدیث پیامبر صلی الله علیه وآله را آغاز می کنیم .

---

۱) رحلة ابن بطوطة ۱/ ۱۱۰ طبع مصر

بخش دوم :

مصداق امامت در قرآن
وحدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل اول

مصداق امامت در قرآن

در این فصل به چهارده آیه از آیات شریفه قرآن اشاره می کنیم که در مورد امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین نازل شده است ومورد پذیرش عامه وخاصه نیز قرار گرفته است ، البته با تذکر این معناکه آیات نازله در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام انحصار بـه این چند آیه ندارد وهمه اعتراف دارندکه آیات نازله درشأن مولای ما امیرالمؤمنین بسیار زیاد است وما تیمناً وتبرکاً بعدد چهارده که عدد معصومین است فقط چهارده مورد آنرا نقل می کنیم .

ابن عباس در مورد آیات نازله درشأن أمیرالمؤمنین می‌فرماید : « ما نزل في أحد في كتاب الله ما نزل في علي »[1] ، « آنچـه که در مورد امیرالمؤمنین از آیات الهی نازل شده است در مورد هیچکس نازل نشده است » .

صاحب قلم‌درقدیم‌الایام رساله‌ای رادرمورد آیات نازله درشأن‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ترتیب سور قرآن گردآوری نموده وآنرا « نورالمبین في ما نزل

---

۱) المراجعات /٤٢٤

في أمير المؤمنين » عليه السلام نامگذاری کرده است ، ودر آنجا کلامی را از مرحوم علامه جد شیخ کبیر، شیخ جعفر کاشف الغطاء نقل نموده‌ایم که می‌فرماید: « اما الايات الدالة على زيادة الفضل وعظم المنزلة على وجه لا يرضى لغيرنبي ولاوصي نبي لأنه لو كان الحال على ما قالوه لساوي سلمان وأباذروقاربهم . وروى أحمد بن حنبل عن ابن عباس انه قال : ما في القرآن آية وفيها الذين آمنوا الا وعلي رأسها وقائدها وشريفها وأميرها وقد عاتب الله أصحاب محمد صلى الله عليه وآله . وروى مجاهد : انه نزلت في حق علي بخصوصه سبعون آية . وعن ابن عباس : ما نزل في أحد من كتاب الله ما نزل في علي عليه السلام »[1] .

« آیاتی که دلالت برفضیلت وبزرگی منزلت امیر المؤمنین می کند بگونه‌ای است که برای غیر پیامبریا جانشین پیامبر نمی‌تواند باشد ، بخاطر اینکه اگر امیر نیزمانند بقیه بود بنابراینکه برخی ازعامه گفته‌اند دراین صورت با افرادی مانند سلمان وابوذر وامثال ایشان مساوی بود درحالیکه احمد بن حنبل از ابن عباس نقل می کند که گفته است: هرجا که در قرآن الذین آمنوا (کسانیکه ایمان آوردند) استعمال شده است علی در رأس آن ورهبر وبزرگ وپیشوای آنان است ، در حالیکه خداوند در قرآن سایر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله را مورد عتاب قرار داده است . ومجاهد نقل کرده است که فقط در حق امیر بیش ازهفتاد آیه نازل شده است . واز ابن عباس نقل شده‌است که گفته : کتاب خدا در مورد هیچکس آیه ندارد آنمقدار که در مورد امیر المؤمنین آیات الهی نازل شده است » .

مجموع آیاتی که در رسالهٔ نور المبین ذکرشده است حدود چهار صدآیه است که فقط چهارده مورد از این آیات را درابن رساله به بحث می‌نشینیم وچه

---

۱) کشف الغطاء ـ الاعتقادات ـ البحث الخامس : الامامة / ۸

بسا همین مقدار نیز کفایت باشد چرا که « درخانه اگر کس است یك حرف بس است » .

۱ ـ آیه تبلیغ

« یا أیها الرسول بلغ ما أنزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس ان الله لایهدي القوم الکافرین »[۱] .

« ای پیامبر آنچه را که خداوند بر تو نازل کرده است به مردم برسان ، واگر چنین نکنی ، گویا که رسالت خویش را بـه انجام نرسانده‌ای وخداونـد ترا از مردم حفظ خواهد کرد ، براستی که خداونـد گروه کافرین را هدایت نخواهد کرد » .

این آیـهٔ مبارکه در مورد امیرالمؤمنین وامامت وولایت ایشان نازل شـده است ، نزول آن در روز هجدهم ماه ذی الحجة الحرام سال دهم هجری است، پس از آنکه پنج ساعت از روز گذشته است ، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیـه وآله نازل می‌شود ومی‌گوید : «ای محمد (صلی الله علیه وآله) خداوند به تو سلام می‌رساند وبتو می‌گوید : ای پیامبر آنچه را به تو نازل کردیم بـه مردمان برسان ... » تا آخر آیه .

پس از نزول جبرئیل ، پیامبر صلی‌الله علیه وآله، مردم را درمحل غدیر خم جمع نموده‌اند ، کسانی راکه رفته بودند باز گرداندند وصبر نمودند تاکسانی که نیامده‌اند برسند وآنگاه خطبه معروفه ومتواتره غدیر خم را ایراد فرمـوده وامیرالمؤمنین را بالصراحه به خلافت وولایت وجانشینی پس ازخـود ازطرف خداوند نصب فرمودند .

---

۱) سورة المائدة / ٦٧

تفصیل خطبه غدیر خم را در فصل دوم این بخش ذکر خواهیم نمود ودر آنجا آنرا مورد کنکاش وبررسی قرار خواهیم داد ، لکن دراینجا فقط نام چند تن از بزرگـان اهل سنت راکه به نزول ایـن آیه شریفـه در مورد ولایت وامامت امیر المؤمنین ونزول آن در واقعه غدیر خم اعتراف نموده‌اند را نقل می کنیم :

۱ـ حافظ ابو جعفر محمد بن‌جریر طبری درگذشته بسال ۳۱۰ هجری قمری صاحب دو کتاب معروف تاریخ وتفسیر ، درکتاب « الولایة » خود به نزول آیه شریفه در غدیر خم ودر مورد امیرالمؤمنین اعتراف نموده است .

۲ ـ حافظ ابن ابي حاتم ابو محمد حنظلی رازی درگذشته بسال ۳۲۷ .

۳ ـ حافظ ابو عبدالله محاملی درگذشته بسال ۳۳۰ .

٤ ـ حافظ ابوبکر فارسی شیرازی درگذشته بسال ٤۰۷ یا ٤۱۱ .

٥ ـ حافظ ابن مردویه درگذشته بسال ٤۱٦ .

٦ ـ ابو اسحاق ثعلبی نیشابوری درگذشته بسـال ٤۲۷ یا ٤۳۷ در تفسیر « الکشف والبیان » .

۷ ـ حافظ ابو نعیم اصفهانی درگذشته بسال ٤۳۰ درکتاب « ما نزل من القرآن في علي » .

۸ ـ ابوالحسن واحدی نیشابوری درگذشته بسال ٤٦۸ در «اسباب النزول» صفحه ۱٥۰ .

۹ ـ حافظ ابو سعید سجستانی درگذشته بسال ٤۷۷ درکتاب « الولایة » .

۱۰ ـ حافظ حاکم حسکانی ابوالقاسم درگذشته بعد از سال ٤۹۰ درکتاب « شواهد التنزیل » .

علامه بزرگوار امینی قدس سره القدوسی عدد بزرگانی از عامه که به نزول این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام اعتراف نموده‌اند را به سی نفر می‌رساند [1] .

۲ ـ آیه اکمال

« الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً » [2] .

« امروز دین را برای شما کامل نمودم ونعمت خویش را بر شما تمام نمودم واسلام را بعنوان دین برای شما اختیار کرده وبدان راضی شدم » .

آیه گذشته قبل از خطبهٔ غدیر خم نازل شده بود واین آیه شریفه پس از اینکه پیامبرخطبهٔ غدیر را ایراد فرمودند نازل‌شد ، ودرواقع دین بوسیلهٔ ولایت امیرالمومنین علیه‌السلام تکمیل شد وبوسیله ولایت وامامت اوخداوند نعمت را بر مؤمنین تمام نمود ودین اسلام را بعنوان دین برای آنان اختیار کرده وبدان راضی شد .

این بیان درنزد شیعه اجماعی است اما بزرگانی از عامه نیز نزول این آیه شریفه را در مورد امیرالمؤمنین وپس از خطبه غدیرخم مورد تأیید قرار داده‌اند از آن جمله می‌توان دانشمندان زیر را نام برد :

۱ ـ حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب « الولایة » .

---

۱) به‌کتاب بر ارج الغدیر ۱/۲۲۳ ـ ۲۱٤ مراجعه شود

۲) سورة المائدة / ٥

۲ ـ حافظ ابن مردویه اصفهانی درگذشته بسال ٤١٠ .

۳ ـ حافظ أبو نعیم اصفهانی در کتاب « ما نزل من القرآن في علي » .

٤ ـ ابوبکر خطیب بغدادی درگذشته بسال ٤٦٣ در کتاب «تاریخ بغداد» جلد هشتم صفحهٔ ۲۹۰ .

٥ ـ حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب « الولایة » .

علامه امینی در کتاب پرارج خود « الغدیر » نام این افراد را به شانزده نفر می‌رساند که خواننده می‌تواند بدان مراجعه نماید [۱] .

۳ ـ آیهٔ تطهیر

« انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً » [۲] .

خداوند فقط اراده نموده است که رجس وپلیدی وگناه را از شما اهل بیت بر طرف کند وشما را پاکیزه ومنزه گرداند » .

این آیه شریفه اگر چه در ردیف ودر میان آیاتی ذکر شده که در ارتباط با زنان پیامبر است لکن قطعاً ارتباطی به آنها ندارد ومربوط به گروهی دیگر است که ما آنها را خمسه طیبه (محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم صلوات الله) می‌دانیم وشاهد بر اینکه آیه ارتباطی به زنان پیامبر ندارد این است که ضمایر استعمال شده در آیه مذکر است در صورتی که اگر در مورد زنان پیامبر بود می‌بایست بصورت مؤنث استعمال می‌شد چنانچه آیات قبلی وبعدی همه بصورت مؤنث است، دراین قسمت آیه دارد «عنکم»، « ویطهرکم» درحالیکه اگر درارتباط باهمسران پیامبر بود می‌بایست عنکن ویطهرکن استعمال می‌شد .

---

۱) الغدیر ۱/۲۳۷ ـ ۲۳۰

۲) سورة الاحزاب /۳۳

«انما» در آیه شریفه دلالت بر حصر دارد ، یعنی ارادهٔ الهی بر نفی رجس فقط متعلق به این اهل بیت شده است نه غیر ایشان ومقصود از « برید الله » نیز ارادهٔ تشریعی خداوند نمی‌تواند باشد چون ارادهٔ تشریعی‌خداوند نسبت به همه وجود دارد واختصاص به فردخاصی وگروه وجماعت مخصوصی ندارد ، پس مقصود ازارادهٔ خداوند ، ارادهٔ تکوینی‌اواست ، که‌خداونداراده‌نموده وتکویناً اهل بیت را به گونه‌ای قرار داده است که از رجس منزه ومبری هستند، وضمیر «عنکم»در آیه شریفه‌نیز به‌اهل‌بیت‌برمی گردد که بعداً در آیه‌استعمال می‌شود وتأخر مرجع ضمیر ازضمیرنیز مانعی ندارد چنانچه بر اهلش پوشیده نیست، ومقصود از«رجس» نیز در آیه شریفه بمعنای مطلق پلیدی است وشاید « ال » برسر آن نیز « ال » جنس باشد که جنس پلیدی اعم از اعتقاد وعمل وفعل وحتی‌صورت‌ظاهریه وباطنیه پلیدی از اهل بیت برداشته شده است ، ومقصود از اهل بیت نیز خمسهٔ طیبه هستند چون در عرف قرآن هر جا که این کلمه استعمال شود فقط آنان مراد هستند نه غیر آنها وعلاوه بر این روایات‌متواتر ومستفیضی از شیعه وسنی بر آن دلالت دارد که قسمتی از آنرا نقل خواهیم کرد ، ومراد از « یطهرکم تطهیراً » برطرف نمودن اثر آن پلیدی است که بوسیلهٔ مصدر نیزتأکید شده است وبرطرف شدن اثربه قرار دادن چیزی است که مقابل پلیدی باشد وبدیهی‌است که مثلامقابل اعتقاد باطل ، اعتقاد حق‌است وهمچنین مقابل‌عمل وفعل باطل‌عمل وفعل بر طبق حق وشریعت است ، بنابراین آیه بخوبی‌وروشنی دلالت می کندکه : ارادهٔ الهی تعلق گرفته است بر از میان رفتن هر گونه زشتی وپلیدی از اهل بیت که خمسهٔ طیبه هستند واین چیزی نیست مگر عصمت ، که ارادهٔ خداوندی برعصمت آنان تعلق گرفته است ، ومعلوم است که مولی‌الموحدین امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین در این‌پنج نفر مقام دوم را دارا است .

روایات متعددی ازعامه وخاصه دلالت براین داردکه این آیه درشأن خمسهٔ طیبه وارد شـده است ، علامهٔ طباطبائی رحمة الله علیه در مورد این روایات می‌فرماید :

« این روایات متعدد وفراوان است که به بیش از هفتاد روایت می‌رسد که بیشتر آن نیز از عامه نقل شده است . . . عامه آنرا در حـدود چهل طریق نقل می کنند وشیعه نیزبطرق خودآنرادرحدود سی وچند طریق روایت می کنند»[1] .

پس بنابر تفحصی که ایشان نموده‌اند طرق وروایات عامه بر این تطبیق از خاصه بیشتراست، وازمیان مفسرین عامه که این‌تطبیق را در کلامشان‌نقل‌نموده‌اند می‌توان از :

ـ علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی معروف بخازن در تفسیر« لباب التأویل في معاني التنزيل »[2] .

ـ وجلال‌الدین عبدالرحمن بن‌ابی بکر سیوطی در تفسیر «الدر المنثور»[3].

ـ وجارالله محمود بن عمر زمخشری درتفسیر « الکشاف عن‌حقائق غوامض التنزیل » در ذیل آیهٔ شریفهٔ مباهله[4] که تفصیل آن خواهد آمد .

ـ وامام فخر رازی نیز در تفسیر کبیرش پس از نقل روایت تطبیق اهل بیت برخمسهٔ طیبه علیهم‌السلام درآیهٔ مباهله می گوید : « وبدان که صحت‌این روایت بین اهل تفسیر وحدیث متفق علیه است وهمه صحت آنرا پذیرفته‌اند »[5] .

ـ وحافظ ابوجعفر محمد بـن جریر طبری نیز در تفسیرش[6] بدین تطبیق

---

۱) المیزان ۳۱۱/۱۶

۲) لباب التأویل فی معانی التنزیل ۵۱٤/۳

۳) الدر المنثور ۱۹۹/۵ و۱۹۸

٤) الکشاف ۱٤۹/۱

۵) التفسیر الکبیر ۸۰/۸

٦) تفسیر الطبری ۷/۲۲ و٦

اشاره دارد .

غیر از این مفسرین کثیری از محدثین عامه نیز این روایت را نقل نموده‌اند از آن جمله :

ـ مسلم در صحیحش در کتاب « فضائل الصحابة »[1] .

ـ وترمذی، درموارد مختلف ازصحیحش مانند ۲۰۹/۲ و۳۱۹/۲ ودرتفسیر خازن از او نقل می کند که پس از ذکر حدیث گفتـه است : « حدیث صحیح وشگفتی است »[2] .

ـ وحاکم نیز در مستدرك بر صحیحین در موارد متعددی آنرا نقل می کند ازآن جمله در: ۱٤۹/۲ و٤۱٦/۲ و۱٤۷/۳ ودرنقل‌اخیر می گوید: « این حدیث صحیح الاسناد است » .

ـ احمد بن حنبل نیز در مجلدات مختلف مسندش آنرا نقل می کند ازآن جمله : ۳۳۰/۱ و۱۰۷/٤ و۲۹۲/٦ .

غیر از این چند نفری که نام برده شده‌اند ، جماعت کثیری دیگر از اعلام اهل‌اسنت این روایت را نقل نموده وآنرا تصحیح نموده‌اند[3] . ما در اینجا به نقل صحیح مسلم که یکی ازکتب معتبره درنزد عامه بلکه بعد از صحیح بخاری دومین کتاب معتبر در نزد آنان است اکتفاء می کنیم :

« بسندهٔ عن صفية بنت شيبة قالت : قالت عائشة : خرج رسول الله صلى‌الله عليه (وآله) وسلم غداة وعليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي

---

۱) صحیح مسلم ۱۹٤/۱۵ بشرح النووی

۲) لباب التأویل ۵۱٤/۳

۳) به دو کتاب گرانقدر فضائل الخمسة ۲۸۹/۱ ـ ۲۷۰ والمراجعات/۱۲٤ ـ ۱۱۷ مراجعه شود

فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علي فأدخله ثم قال : « انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً »[1].

« مسلم بسند خودش از صفيه دختر شيبه واواز عايشه نقل می کند که : صبحگاهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون رفتند در حالی که بر دوش ایشان عبائی منقوش بافته شده از موی سیاه بود ، پس حسن بن علی آمد و پیامبر اورا داخل عبا کرد پس از آن حسین آمد وبا او ودر کنار او وارد عبا شد سپس فاطمهٔ زهرا آمد و پیامبر او را داخل در زیر عبا کرد پس از ایشان علی وارد شد و پیامبر اورا نیز در زیر عبا گرفت وسپس آیه را تلاوت فرمود که : فقط خداوند ازشما اهل بیت اراده نموده است که پلیدی و گناه را دور کند وشما راپاك ومنزه قرار دهد » .

مؤلف گوید : در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله برای اینکه انحصار اهل البیت را در این پنج نفر برساند ، آنان را به زیر عبائی جمع نمود ودیگران را در خارج از آن قرار داد تا معلوم شود که عصمت اختصاص به این پنج نفر دارد نه غیر ، ولذا در برخی از روایات وارد شده است که هنگام نزول آیه شریفه ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حاضر بوده ، چون نزول آیه در حجرهٔ او بوده است واو نیز استدعا نموده که اجازه فرمایند تا در زیر عبا وارد شود ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به او این اجازه را نداده‌اند وبنا بر نقل ترمذی در صحیحش به او فرموده‌اند : « انت علی مکانك وانت علی خیر »[2] .

« (تو اگر چه نمی‌توانی در زیر عبا وارد شوی لکن) تو در مقام ومنزلت خود باقی هستی وتو برخیر ونیکی هستی » .

---

۱) صحیح مسلم ۱۹٤/۱۵ بشرح النووی

۲) صحیح ترمذی ۲۰۹/۲

پیامبر اکرم برای بهتر روشن شدن اختصاص عصمت به این خمسه طیبه فقط به بردن آنان به زیر عبا وراه ندادن دیگران اکتفا نفرمودند بلکه بمدت چهل روز پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز قبل از نماز صبح به در خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها می‌رفتند ومی‌فرمودند : « السلام علیکم اهل البیت ورحمة الله وبرکاته الصلاة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً ، انا حرب لمن حاربتم ، انا سلم لمن سالمتم »[1] .

« سلام ورحمت خدا وبرکات او بر شما اهل بیت باد ، نماز را بپادارید خداوند شما را رحمت کند و آیه شریفه انما یریدالله راتلاوت می‌فرمودند وسپس می‌گفتند : من با هر کس با شما بجنگد می‌جنگم وبا هرکس با شما مدارکند از در صلح در می‌آیم » .

ودر برخی از روایات مدت این سلام پیامبر صلی الله علیه و آله بردر خانهٔ فاطمه زهرا شش ماه [2] ودر برخی هشت ماه [3] ودر برخی نه ماه [4] وارد شده است .

وبا این حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر جای انکاری برای کسی باقی نماند که نزول این آیه را در شأن خمسهٔ طیبه انکار کند واز اینرو است که می‌بینیم فردی مانند فخررازی که درمواردی حتی دربدیهیات نیزتشکیك می کند واز اینرو اورا به امام المشککین لقب داده‌اند نزول این آیه را در شأن خمسهٔ طیبه می‌پذیرد وچنانچه قبلا نیز از او نقل کردیم می گوید : «واعلم أن هذه الروایة کالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر والحدیث »[5] .

---

۱ و ۲ و ۳ و ٤) الدر المنثور ۱۹۹/۵

۵) التفسیر الکبیر ۸۰/۸

« وبدان که صحت این روایت بین اهل تفسیر وحدیث متفق علیه است » .

علامه حلی در استدلال به این آیه شریفه برای اثبات خلافت امیرالمؤمنین می‌فرماید : « والکذب من الرجس ولاخلاف في أن أمیرالمؤمنین ادعی الخلافة لنفسه فیکون صادقاً »[1] .

« ودروغ از رجس است (که در آیهٔ شریفه از خمسهٔ طیبه نفی شده است) واشکال واختلافی نیز وجود ندارد که امیر المؤمنین ادعای خلافت نمود ، پس می‌بایست در ادعای خویش صادق باشد » .

با این بیان زیبای علامه که از مصادیق « خیرالکلام ما قل ودل » بود بحث پیرامون این کریمه از قرآن شریف را به پایان می‌بریم .

۴ ـ آیهٔ مباهله

« فمن حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین »[2].

« پس هرکس با تومحاجه کند پس از اینکه وحی بر تونازل شد به او بگو بیائید فراخوانیم ما فرزندانمان را وشما فرزندانتان را وزنانمان را وزنانتان را ونفسهایمان را ونفسهایتان را سپس مباهله کنیم ولعنت خداوند را بردروغ‌گویان قرار دهیم » .

مراد از این آیه شریفه این است که پس از اینکه خدا در مورد عیسی بن مریم به تو وحی نازل کرد وخلقت اورا به خلقت آدم تشبیه نمود ، وتو پیامبر کیفیت خلقت عیسی را دانستی دراین صورت اگرگروهی از مسیحیان با تو در

---

۱) نهج الحق / ۱۷۵

۲) سورة آل عمران / ۶۱

این مورد مناظره ومحاجه نمودند وسخن ترا نپذیرفتند ، به آنان بگو هر یك از مافرزندان وزنان وخودمان راحاضرمی کنیم ومقصود ازحضوراین گروه این است که هریك ازما با تمام عده وعده خود حاضر می‌شویم وشما نیزچنین کنید وچنین تمایزی در نزاع ومحاصمه وجنگ وستیز عرفیت دارد سپس هر یك از ما دعا وتضرع بدرگاه خداوند می کنیم ولعنت ودوری از رحمت خدا را بر آن گروه که دروغگویان هستند قرار می‌دهیم ، که اگر ما کاذب ودروغگو هستیم وعقیده واعتقاد ما باطل است پس لعنت خداوند ودوری ازرحمت اوبرما قرارگیرد واگر شما چنین هستید لعنت الهی بر شما قرارگیرد .

در شأن نزول آیه گفته‌اند: پس از فتح مکه بعد از اینکه قدرت اسلام روبه تزاید می‌رفت ، گروهی از مسیحیان نجران با بزرگ قوم خودشان به مدینه آمدند تا با پیامبر جدید در مورد حضرت عیسی مناظره کنند ونظر اورا در مورد عیسی جویا شوند ، پیامبر اعلام فرمودند : که خلقت عیسی نیزهمانند خلقت آدم است واو نیزبنده‌ای ازبندگان خداوند است، مسیحیان این گفتار رانپذیرفتند وبه پیامبر نسبت دروغ دادند وحقانیت اسلام را نیزبه زیر سؤال بردند ، در این هنگام آیه شریفه نازل شد وامر به مباهله نمود ، در ابتداء نیزمسیحیان دعوت به مباهله راپذیرفتند وموعدی برای آن قراردادند ولکن درزمان مباهله وقتی که‌دیدند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله خودشان دستان حسنین‌علیهما السلام راگرفته وفاطمهٔ زهرا سلام الله علیها وامیرالمؤمنین علیه السلام را نیزبدنبال دارند ودیگری را با خود نیاورده‌اندبه‌اشارهٔ بزرگشان ازمباهله گذشتند، حاضرشدند که به مسلمین‌جزیه پرداخت کنند وبه موطن خویش بازگشتند ، این شأن نزول برای آیه شریفه متفق بین شیعه وسنی است که به نظربرخی ازاعلام اهل‌سنت اشاره‌ای خواهیم داشت.

در این آیه شریفه امام حسن وامام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله صلی‌الله علیه و آله وفاطمهٔ زهراسلام‌الله علیهاازنان متعلقهٔ‌به‌ایشان وامیرالمؤمنین

علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته شده است .

ابن شبه در گذشته بسال ۲۶۲ در این مورد می گوید : « فدعاهما النبي صلى الله عليه [و آله] وسلم الى المباهلة وأخذبيد علي وفاطمة والحسن والحسين رضى الله عنهم فقال أحدهما للاخر : قد أنصفك الرجل فقالا : لانباهلك واقرا بالجزية وكرها الاسلام » [۱] .

« پس پیامبر صلی الله علیه و آله ایندو را به مباهله دعوت نمود ودست علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام راگرفت و آمادهٔ مباهله شد ، یکی از آندو گفت : (پیامبر) مرد منصفی است ولی هر دو گفتند : ما باتو مباهله نمی کنیم وحاضر شدند جزیه بپردازند ولی اسلام را نپذیرند » .

شأن نزولی راکه در مورد آیه شریفه نقل نمودیم کثیری از مفسرین عامه می پذیرند و نقل می کنند از آن جمله : زمخشری [۲] وخازن [۳] ونسفی [۴] وفخررازی [۵] وسیوطی [۶] آنرا پذیرفته اند .

در سایر کتب حدیث وتاریخ وتفسیر عامه نیز این تطبیق وشأن نزول تلقی به قبول شده است که خواننده جهت اطلاع بیشتر از آن می تواند به «المراجعات» [۷] نگاه کند .

---

۱) تاریخ المدینة المنورة ۱/۵۸۳

۲) الکشاف ۱/۱۴۹

۳) لباب التأویل فی معانی التنزیل ۱/۲۶۵

۴) مدارك التنزیل ۱/۲۶۴

۵) التفسیر الکبیر ۸/۸۰

۶) الدر المنثور ۲/۳۸ و۳۹

۷) المراجعات /۱۲۸ – ۱۲۶

علامه امینی رحمه الله در الغدیرش [1] پنجاه مورد رامستداً نقل می کند که تنزیل و تطبیق در آیه شریفه تلقی بقول شده است وعامه در کتبشان آنـرا نقل نموده‌اند .

وقتی که پذیرفته شد که در آیه شریفه امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین نفس پیامبرصلی الله علیه و آله است نفس هرانسانی می‌بایست با اومساوی‌باشد ، بنابراین امیر المؤمنین علیه السلام نیز در جمیع مقامات ومراتب وکمالات با رسول الله صلی‌الله علیه و آله برابر ومساوی است جزیك مورد و آن نیز رسالت نبوت وپیامبری است ، چون نبوت به رسالت پیامبراکرم صلی‌الله علیه و آله ختم گردید اما سایر مراتب ومقامات بین امیر المؤمنین وایشان برابر ومساوی است از اینرو می‌توان گفت همانگونه که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله از سایر انبیاء وپیامبران الهی افضل وبالاتر است امیر المؤمنین علیه السلام نیز از آنان برتر است وهمچنین فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها چون کفو ومانندامیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است ، وتفاوت فاطمه زهرا سلام الله علیها با امیر المؤمنین علیه السلام فقط در این است که امیر علیه السلام خلافت ظاهریه وامامت خلق را بر عهده داشتند اما فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها دارای خلافت ظاهریه نیست .

وبه همین دلیل است که وقتی‌مأمون عباسی از امام رضا علیه‌السلام می‌پرسد که دلیل بر خلافت جد شما علی بن أبی طالب علیه السلام چیست ؟ امام پاسخ می‌دهند : « آیة أنفسنا » . ومأمون بر این کلام اشکال می کند که اگر نسائنا در آیه ذکر نشده بود چنین دلالتی وجود داشت (مقصود مأمون این بوده است که مراد از أنفس رجال است در مقابل نساء وزنان ، ودر این صورت فضیلتی برای امیر

---

۱) الغدیر ۱۲۹/۷ - ۱۲٤

محسوب نمی‌شود) . وامام پاسخ می‌گوید : لولا ابنائنا ، (اگردر آیه ابنائنا ذکر نشده بود اشکال تمام بود ، لکن بعد از ذکر ابنائنا (پسران مـا) دیگر نمی‌توان انفس را حمل بر رجال در مقابل زنان نمود ، چون اگر این حمل درست بود نیازی به ذکر ابنائنا (پسران ما) نیز نبود چون آنان هم داخل در تحت عنوان رجـال (مردان) می‌شدند)[1] .

بنابراین قرآن أمیر المؤمنین (علیه السلام) را نفس پیامبر صلی الله علیه وآله می‌داند وپس از اینکه مردم ایشان را از دست دادند ، کسی که صلاحیت خلافت پس از ایشان وامامت خلق را دارد کسی نمی‌تواند باشد مگر نفس رسول واوامیرالمؤمنین است .

وعلاوه براین در آیه شریفه پیامبر اکـرم صلی الله علیه وآله ، امر شده است که در دعـا استعانت بـه امیر وحسنین وفاطمهٔ زهرا سـلام الله علیهم اجمعین بجوید وفضیلتی از این برتر قابل تصور نیست « لمن الفی السمع وهو شهید » .

۵ - آیهٔ ولایت

« انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنـوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون »[2] .

« ولی وسرپرست شما فقط خدا وپیامبر وکسانی هستندکه نماز را بپای می‌دارند وزکات را می‌پردازند در حالیکه در رکوع هستند » .

دراین آیهٔ شریفه ولایت مسلمین منحصر به سه نفرشده است وهمین انحصار

---

۱) المیزان ۳/ ۲۳۰

۲) سورة المائدة / ۵۵

بهترین شاهد است که مقصود از ولایت ، سرپرستی واولویت در تصرف وهمان چیزی است که امروزه آنرا حکومت وسابقاً آنرا خلافت می‌نامیدند . در این آیه حکومت وولایت بر مسلمانان از آن خدا وپیامبر وکسی وکسانی دانسته شده‌است که نمازرابپا می‌دارند ودرحالیکه دررکوع هستندزکات را می‌پردازند.

عامه وخاصه بطرق مختلفه ومتواتره نقل نموده‌اند که این آیه شریفه در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است .

اینك شأن نزول آیه را از زبان انس بن مالك می‌شنویم : « عن أنس بن مالك ان سائلاأتى المسجد وهويقول : من يقرض الملى الوفى، وعلي‌عليه السلام راكع، يقول بيده خلفه للسائل أي اخلع الخاتم من يدى. قال رسول‌الله: يا عمر! وجبت . قال : بأبي أنت وأمي ما وجبت ؟ قال: وجبت له الجنة والله وما خلعه من يده حتى‌خلعه الله من كل ذنب ومن كل‌خطيئة. قال: فما خرج أحد من‌المسجد حتى نزل جبرئيل بقوله عزوجل : انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون . فأنشأ حسان بن ثابت يقول :

أبا حسن تفديك‌نفسى ومهجتى ... وكل بطيء في الهدى ومسارع

أيذهب مدحى والمحبين ضايعاً ... وما المدح‌في‌ذات‌الاله بضايع

فأنت‌الذى‌أعطيت‌اذأنت راكع ... فدتك‌نفوس‌القوم ياخيرراكع

بخاتمك الميمون يا خير سيد ... ويا خير شار ثم يا خير بايع

فأنـزل فيك الله خير ولاية ... وبينهافي‌محكمات‌الشرايع»[1]

می‌گوید : « فقیری به مسجد آمد در حالیکه می‌گفت : چه‌کسی به من می‌تواند وام دهد ومراکمك‌کند ، وعلی علیه السلام در حال رکوع بود ، با دست خود پشت فقیر راگرفت که بازگرد وانگشتر را از دست من بیرون بیاور

---

۱) الغدیر ۳/۱۶۲

وبردار . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که این منظره را تماشا گر بودند فرمودند : ای عمر واجب شد . عرض کرد پدر ومادرم فدای شما چه چیـزی واجب شد ؟ پاسخ فرمـودند : قسم بخداوند بهشت بـرای علی علیه السلام واجب شد . وانگشتر را ازدست اوبیرون نیاورد وخارج نکرد تا اینکه خداوند او را از هر لغزشی مصون داشت . انس ادامه می‌دهد که : هیچکس هنوز از مسجد خارج نشده و بیرون نرفته بود که جبرئیل نازل شد واین آیه را آورد که : انما ولیکم الله الخ ، وپس از آن حسان بن ثابت اشعاری را در این واقعه سرود وبرای مردم خواند ... » .

علامه امینی در کتاب گرانبهای الغدیر [1] نام شصت وشش نفر از بزرگان عامه و کتبشان را ذکر می‌نمایدکه نزول آیه شریفه را در مورد امیر المؤمنین علیه السلام پذیرفته‌اند . وبا تتبع کامل این بزرگ مرد دیگر تتبع ناقص ماره بجائی نمی‌برد .

پس شأن نزول آیه شریفه در مورد امیر المؤمنین علیه السلام که مسلم گردید چون عامه وخاصه بدان معترفند ، نوبت به دلالت آیه می‌رسد وروشن است که دلالت آن نیز واضح است چون همان ولایتی که برای خدا ثابت است، به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نسبت داده شده وهمان ولایت نیز به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده است و آن ولایت عمومی بر جمیع خلق است که خلافت وحکومت نامیده می‌شود .

از اینرو این آیه از بهترین ادلهٔ اثبات خلافت بلافصل امیر المؤمنین علیه السلام شمرده می‌شود ودرست به همین جهت که دلالت آیه برخلافت وحکومت واضح است برخی از عامه بلکه از نواصب نزول آیه شریفه را در مورد امیرعلیه

---

۱) الغدیر ۳/۱۶۲ ـ ۱۵۶

السلام انکار کرده‌اندمانند ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ در گذشته بسال ۲۵۵ در رساله « العثمانیة »[۱] واحمد بن عبدالحلیم حرانی حنبلی معروف بـه ابن تیمیة درگذشته بسال ۷۲۸ درکتاب « منهاج السنة »[۲] ، ولکن بوضوح روشن است که این انکار دقیقاً همانند انکارخورشید وروشنائی وزیبائی آن است ، وقتی بیش از شصت وشش نفراعتراف واقراربه شأن نزول آیه نموده‌اند اگر دو نفرازروی غرض آنرا انکار کنند دلالت برچیزی بیشتر از امراض قلبیه آنان نخواهدداشت.

کلام بدین جا که رسید ذکراین‌نکته ضروری می‌نمایدکه : جاحظ شخصیتی قلم به مزد بوده ولذا از روی نوشته‌هایش نمی‌توان اعتقاد واقعی او را دریافت همانگونه که رسالهٔ « العثمانیة » را تألیف نموده ودر آن فضائل امیر علیه السلام را منکر شده است، خودش نیز رساله‌ای در ردآن تألیف نموده بنام « کتاب الرد علی العثمانیة » وآنچه را که خود ذکر نموده رد کرده است ، واز طرف دیگر همانگونه که کتاب در مورد امامت عثمـان نوشته در مورد امامت بنی العباس وامامت معاویه وحتی درمورد امامت بنابر مذهب شیعه نیز تألیف دارد[۳] ونفس وجود وداشتن چنین تألیفاتی خود بهترین شاهد است برنسبتی که به اودادیم واو را در حالیکه مرد دانشمندی است قلم بمزد دانستیم .

اما ابن تیمیه دارای عقاید باطل وافکار منحرفی است کـه بر خلاف عقاید مسلمین وفرق آنان است لذا عقاید اوکه منتشر شد موجب گشت که هـم کتب متعددی در ردعقاید اونوشته شود وهم علمای عامه که عقایدباطله او را دانسته‌اند حکم بـه فسق وکفر او صادر کردند وذهبی که از دانشمندان قرن هشتم هجری یعنی از معاصرین او است ابن تیمیه را درگمراهی وفساد به حجاج بن یوسف

---

۱) العثمانیة /۱۱۸

۲) منهاج السنة ۱/۱۵۶

۳) این تألیفات وسایر تألیفات او را می‌توانید در فهرست ابن ندیم /۲۱۰ ببینید

ثقفی [1] تشبیه نموده است وبه همین جهت ابـن تیمیه به زندان افتاد ودر زندان شام در سال ۷۲۸ هلاك شد .

وخوانندهٔ محترم می‌داند که عقاید ابن تیمیه اگرچه در زندان خـودش منتشر نشد ومدافعی پیدا نکرد ولی محمد بن عبد الوهاب درگذشته بسال ۱۲۰۶ عقاید اورا اختیار نمود ودست سیاست نیز آنرا زنده نموده وفرقهٔ ضاله وملحد وهابی را از آن تراشید ، خداوند شر آنان را از حرمین شریفین وسـایر بلاد مسلمین کوتاه گرداند بمحمد وآله .

بنابراین توضیحات انکار این دونفر که مختصر توضیحی پیرامون آندودادیم نمی‌تواند مطلبی را تغییر دهد . وخلافت امیر علیه السلام بوضوح شمس از آیه استفاده می‌شود .

۶ ـ آیهٔ اولی الامر

« یا أیها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول وأولی الامر منکم » [2] .

« ای کسانیکه ایمان آوردید از خداوند اطاعت کنید وازپیامبر وصاحبان امر از خودتان نیز اطاعت کنید » .

دراین آیه شریفه خداوند به مؤمنین امرمی کند که ازاواطاعت کنند ، اطاعت از خداوند ، در واقع اطاعت از شریعت واحکام الهی است که مؤمنین دراین آیه شریفه امربه این اطاعت شده‌اند ولذا این امرجنبهٔ ارشادی دارد نه مولوی ، یعنی بجز امری که خود احکام الهی واجبات ومحرمات دارد امر دیگری در کار نیست واین امر به اطاعت جنبهٔ ارشاد دارد، سپس خداوند مجدداً با تکرار کلمهٔ اطیعوا امربه اطاعت رسول می کند که ازپیامبرهم اطاعت کنید، اطاعت ازپیامبربردوقسم

---

۱) به الغدیر ۵/ ۸۹ ـ ۸۷ مراجعه شود

۲) سورة النساء / ۵۹

است چون اوامر او نیز بر دوگونه است یك قسم از اوامر پیامبر همان احکام الهی وواجبات ومحرمات شریعت است وقسم دوم اوامر پیامبر است که در ارتباط با حکومت وولایت وسلطنت او بر دیگران صادر می‌شود .

ومقصود از « اطیعوا الرسول » در آیه شریفه قسم دوم اطاعت است ، یعنی اطاعت از اوامرحکومتی وسلطانی پیامبر، نه قسم اول که احکام الهی باشد چون اولااطاعت وپیروی دراحکام الهی وشریعت را دراطیعوا الله خداوند بیان نمود، وثانیاً : اگر مقصود قسم اول از دستورات پیامبر بود لازم به تکرار کلمه اطیعوا پس ازاطیعوا الله نبود لذا همین تکراراطیعوا می‌رساند که مقصوداطاعت دیگری است غیر اطاعت درشریعت واحکام الهی واز اینرو این اطیعوا الرسول می‌تواند جنبهٔ مولویت داشته باشد یعنی نفس اطاعت از پیامبر در زمینهٔ احکام حکومتی وسلطانی موجب ثواب وعدم آن موجب عقاب خواهد بود ، پس اطیعوا الرسول جنبهٔ ارشادی ندارد بلکه مولوی است ، وعلاوه بر این همانگونه که اطاعت خداوند مطلق است وشامل جمیع شریعت واحکام الله می‌شود ، اطاعت از پیامبر نیز مطلق است یعنی هر آنچه که پیامبر امر صادر کرد از اوامر حکومتی وسلطانی بر دیگران وجوب اطاعت دارد .

ودر آیه شریفه «أولی الأمر» صاحبان امروحکومت نیز به پیامبر عطف شده‌اند، یعنی آن وجوب اطاعتی که برای پیامبر وجود دارد برای اولی الامر نیز ثابت است از اینرو وجوب اطاعت از اولی الامر نیز مانند وجوب اطاعت از پیامبر هم جنبهٔ مولویت دارد وهم مطلق است یعنی همهٔ اوامر ودستورات اولی الامر بدون استثناء وجوب اطاعت وپیروی دارد ، وقتی اطاعت از فردی مطلقاً ودر همهٔ زمینه‌ها واجب شد واطاعت از او قرین اطاعت از پیامبر گردید پس او نیز می‌بایست مانند پیامبر معصوم باشد ، والا خداوند امر به اطاعت فردی

نمی‌کند که در او لا اقل احتمال اشتباه وخطا وعصیان وگناه وجود داشته باشد چرا که اگر امر به اطاعت از چنین فردی کند بین این امر وامر به اطاعت از خداوند که پیروی از دستورات شریعت واحکام الله بود تناقض بوجود می‌آید یعنی هر یك از اینرو در واقع دیگری را نفی خواهد کرد ، اگر از چنین فردی اطاعت شود ، دیگر اطاعت ازخداوند وجود ندارد واگر ازخداوند اطاعت وپیروی شود دیگر نمی‌توان ازچنین فردی‌اطاعت نمود، بنابراین بخاطر اینکه دچار چنین تناقضی در صدر وذیل آیه شریفه نشویم می‌بایست اولی الامر را حمل بر معصومین کنیم ،کسانی که همانند پیامبر صلی الله علیه وآله معصومند بنابراین نمی‌توان پذیرفت که مقصود از اولی الامر مطلق حکام وامراء وسلاطین ورؤساء هستند چنانچه این قول از ابو هریره در تفسیر آیه شریفه نقل شده است که او گفته است : « هم الامراء منکم »[1] « مقصود از اولی الامر رؤساء وحکام شما هستند » .

واز اینرو است که در روایات واحادیث مستفیضه از اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام وارد شده است که مقصود ائمه معصومین علیهم السلام هستند از آن جمله صحیحه برید العجلی است که در کافی شریف آنرا نقل می کند: «... « یا أیها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم » ، ایاناعنی خاصة ، أمر جمیع المؤمنین الی یوم القیامة بطاعتنا ... »[2] « امام باقر علیه السلام : ... آیهٔ اولی الامر را قرائت فرمودند وگفتند : مقصود از آن فقط

---

۱) الدر المنثور ۲/۱۷۶

۲) الکافی ۱/۲۷۶ ح ۱

ما هستیم وخداوند همه مؤمنین را تا قیامت به اطاعت وپیروی از ما امر نموده ودستور داده است».

بنابراین خود آیه شریفه دلالت دارد براینکه اولی الامر می‌بایست معصوم باشد به بیانی که‌گذشت وروایات مستفیضه از طریق ما نیز وارد شده است و آیه را تطبیق بر ائمه معصومین علیهم السلام نموده است.

جماعتی از عامه نیز پذیرفته‌اند که مقصود از اولی الامر علی وفرزندان او علیهم السلام هستند [1].

برخی از اساتید ما ادام الله تعالی‌اظلالهم اولی‌الامر را منحصر به معصومین ندانسته‌اند بلکه اولی الامر را شامل فقیه عادلی که حکومت را در اختیار گرفته است وبعدل وداد حکومت می‌کند نیز دانسته وحصر در روایات مستفیضه را حصر اضافی دانسته‌اند، در مقابل کسانی که در عصر ائمه علیهم السلام ادعای خلافت وحکومت می‌نمودند [2].

مؤلف گوید: بر این بیان دو اشکال می‌توان کرد:

اولا: حمل روایات مستفیضهٔ حصر، حمل برخلاف‌ظاهر است، بعنوان نمونه کلام امام باقر علیه السلام در صحیحه برید راکه می‌فرمایند: «ایاناعنی خاصة»، «فقط مقصود از اولی الامر ما هستیم» چگونه می‌توان حمل بر حصر اضافی نمود.

وثانیاً: اشکال تناقض بین صدر وذیل آیه که توضیح آن گذشت کما کان بحال خود باقی است واین بیان که حاکم عدل امر به معصیت نمی‌کند یا اینکه حق‌چنین‌امری ندارد وبفرض چنین امری، وجوب اطاعت، امر او نخواهد داشت

---

۱) به المراجعات /۱۳۳ مراجعه شود

۲) دراسات فی ولایة الفقیه ۱/ ۶۸

نیز نمی‌تواند این اشکال را از میان بردارد ، چـون وضوح اینکه فعلی معصیت است یا نـه چندان روشن نیست خصوصاً که برخی از افعـال ذووجوه است کما لایخفی واز طرف دیگر دستگاههای تبلیغاتی می‌توانـد بفرض وضـوح ، وضوح آنرا از میان برده بلکه آنرا تبدیل به افضل الاعمال کنند کما لا یخفی علی اهله ، بنابراین مشکل بتوان با چنین استدلالهایی از آن امر مسلم وقطعی که انحصار اولی الامر در معصومین است صرفنظر نمود ، وتفصیل ایـن معنا نیز از محدودهٔ این رساله خارج است .

ودرهرصورت در این تردیدی نیست که مقصود ازاولی الامرائمه معصومین علیهم السلام هستند واطاعت آنان در همهٔ شئون واجب ولازم است ، ودر صدر ائمه مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد .

۷ ـ آیهٔ من یشتری نفسه

«ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رءوف بالعباد» [۱] .

«واز مردم کسی است که در مقابل بدست آوردن رضایت خداوند ، جان خویش را در اختیار می‌گذارد وخداوند به بندگانش بسیار مهربان است» .

این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین وبعد از جانبازی واز خود گذشتگی ایشان سلام الله علیه درلیلةالمبیت برپیامبر صلی‌الله‌علیه وآله نازل شده است، ودر آن ازجانبازی امیر و به استقبال‌مرگ رفتن‌او برای‌نجات‌جان رسول خدا ستایش شده است .

عامه وخاصه نزول این آیه را در شأن امیر المؤمنین با نقل روایات متواتر می‌پذیرند ، ثعلبی که از عامه است درتفسیرش در ذیل آیه شریفه روایتی را نقل می‌کندکه ما آنرا را بنقل ازیحیی بن حسن حلی معروف به ابن‌بطریق درگذشته

---

۱) سورة البقرة /۲۰۷

بسال ٦٠٠ كه ازمشايخ اصحاب ما است در دو كتابش « خصائص الوحي المبين »[1] و « عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب امام الأبرار »[2] ذكر مى كنيم :

« ان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لما أراد الهجرة خلف علي بن ابي طالب صلوات الله عليه بمكة لقضاء ديونه ورد الوادايع التي كانت عنده وأمره ليلة خرج الى الغار ـ وقد أحاط المشركون بالدار ـ أن ينام على فراشه صلى الله عليه و آله فقال له : ياعلي اتشح ببردي الحضرمي الأخضر ونم على فراشي فانه لايخلص اليك منهم مكروه انشاء الله عزوجل ، ففعل ذلك ، فأوحى الله عزوجل الى جبرئيل وميكائيل عليهما السلام أني قد آخيت بينكما وجعلت عمر أحدكما أطول من الاخر فأيكما يؤثر صاحبه الحياة؟ فاختار كلاهما الحياة فأوحى الله عزوجل اليهما ألا كنتما مثل علي ابن ابي طالب عليه السلام ، آخيت بينه وبين محمد فبات على فراشه يفديه بنفسه ويؤثره بالحياة اهبطا الى الارض فاحفظاه من عدوه ، فنزلا فكان جبرئيل عليه السلام عند رأسه وميكائيل عليه السلام عند رجليه فقال جبرئيل : بخ بخ من مثلك يابن أبي طالب يباهي الله بك الملائكة فأنزل الله تعالى على رسوله وهو متوجه الى المدينة في شأن علي بن أبي طالب صلى الله عليه « ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله » الاية » .

« پيامبر صلى الله عليه و آله هنگامى كه ارادهٔ هجرت از مكه را نمودند ، على ابن ابي طالب عليه السلام را بعنوان جانشين خود در مكه تعيين كردند تا ديون پيامبر صلى الله عليه و آله را قضا كند وامانتهائى كه در نزد ايشان بود به صاحبانش برگرداند ودر شبى كه بسمت غار ازمكه بيرون رفتند به امير المؤمنين عليه السلام امر فرمودند كه در رختخواب ايشان بخوابد وبه او فرمود: اى على برد سبز رنگ

---

١) خصائص الوحى المبين / ٩٢

٢) عمدة عيون صحاح الاخبار / ٢٣٩

حضرمی مرا به روی خود بکش وبر جای من بخواب ، بتو از طرف آنان بدی ورنجی نخواهد رسید اگرخدا بخواهد وامیرنیزچنین کرد، پس خداوند به جبرئیل ومیکائیل وحی کرد که من شما دو نفر را برادر قرار دادم وعمر یکی از شما را طولانی تر از دیگری قرار دادم ، کدامیك از شما زندگانی را برای برادرش انتخاب می کند ؟ هر دوی آنها حیات وزندگی را انتخاب نمودند ، پس خداوند به آن‌دو وحی نمود که آیا شما دو نفرمانند علی بن ابی‌طالب نیستید ، او ومحمد صلی الله علیه وآله را برادر یکدیگر قرار دادم وعلی بر جای او خوابید وجان خویش را فدای او نمود وزندگانی را برای او انتخاب نمود ، به زمین بروید وعلی را از شردشمنش حفظ کنید ، پس آندو به زمین آمدند وجبرئیل به نزد سر امیر ایستاد ومیکائیل کنار دو پای او قرار گرفت در آن هنگام جبرئیل گفت : آفرین بر تو ،آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب ، خداوند بوسیله تو بر فرشتگان مباهات وافتخار می کند، پس خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه وآله که در راه مدینه بود در شأن امیر المؤمنین آیهٔ « ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله » را نازل نمود » .

علامهٔ بزرگوار امینی قدس‌سره پس از نقل این روایت برخی از اعلام عامه وکتبشان که این روایت را نقل نموده‌اند را ذکر می کند [1] .

درصورت نزول‌این کریمه درلیلة المبیت ودرشأن امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین مورد قبول‌فریقین‌است وهمه آنرا پذیرفته‌اند بگونه‌ای که ابن ابی‌الحدید معتزلی درگذشته بسال ٦٥٦ در شرح نهج البلاغه‌اش ازابوجعفراسکافی درگذشته بسال ٢٤٠ که از مشایخ معتزله محسوب می گردد نقل می کند که در این مورد می‌گوید : « حدیث الفراش قد ثبت بالتواترفلا یجحده الامجنون أو غیرمخالط

---

١) الغدیر ٢/٤٩ و٤٨

لأهل الملة »[1] .

« حدیث خوابیدن امیرعلیه السلام برجای پیامبرصلی الله علیه وآله به تواتر ثابت شده است پس آنرا انکار نمی کند کسی مگر اینکه دیوانه باشد یا اینکه با مسلمانان ارتباطی نداشته باشد » .

با این بیان ابو جعفر اسکافی که در حکم نتیجه گیری ما در ذیل این آیه شریفه است کلام را با ذکر این نکته به پایان می‌بریم که بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله آیا چنین فردی که جانشین ایشان در مکه بود وخداوند در مقابل فرشتگان به او افتخار می کند صلاحیت خلافت دارد یا . . . ؟

۸ - آیهٔ من المؤمنین رجال

« من المؤمنین رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا »[2] .

« واز مؤمنین مردانی هستند که بر پیمان الهی خود ثابت واستوارند واز میان ایشان افرادی هستند که برپیمان خود از دنیا رفتند وگروهی ازایشان درانتظار آنند وپیمان خود را تغییری ندادند » .

آیه‌شریفه گروهی ازمؤمنین را ستایش می کند که برعهد وپیمان الهی خویش استوار ماندند ودرتنگناها ومواقع خطر پیامبرصلی‌الله علیه وآله را رها نکردند وگروهی از آنان بر سر این پیمان الهی خویش جان سپردند وگروهی دیگر بر راه خویش پایداری می کنند وتالحظهٔ مرگ از آن باز نمی گردند ومسیر دیگری را انتخاب نخواهند کرد .

---

۱) شرح نهج البلاغة ۳ / ۲۷۰

۲) سورة الاحزاب / ۲۳

عامه وخاصه نقل نموده‌اند که این آیهٔ شریفه در شأن حمزة بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وامیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است ، که بعنوان نمونه به نقل سه روایت از کتب عامه‌در اینجا اکتفامی کنیم وتفصیل مصادر عامه را در این مورد می‌توانید در کتاب پرارج « المراجعات »[1] بیابید .

موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی درگذشته بسال ۵۶۸ درکتاب « المناقب » که آنرا در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام تألیف نموده است در مورد این آیه چنین می‌نویسد :

« قال الله تعالی : « من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه‌ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا » قیل : نزل قوله تعالی : « فمنهم من قضی نحبه » في حمزة وأصحابه ، کانوا عاهدوا الله لا یولون الأدبار فجاهدوا مقبلین حتی قتلوا ، « ومنهم من ینتظر » علي بن أبي طالب علیه السلام مضی علی الجهاد ولم یبدل ولم یغیر »[2] .

« گفته شده است سخن خداوند تعالی « از میان مؤمنین کسانی هستند که پیمان خود را استوار به پایان بردند » درمورد حمزه ویارانش نازل‌شده‌است که باخداپیمان بستند وپشت بدشمن نکردند وروبرو بادشمن نبرد کردندتا به شهادت رسیدند و « از میان ایشان کسانی هستند که درانتظارند » در مورد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است که جهاد نمود وپیمان خویش را تبدیل وتغییر نداد » .

ابن حجر نیز در مورد این آیه شریفه گوید: « وسئل (أی علي علیه السلام) وهو علی المنبر بالکوفة عن قوله تعالی: « رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم

---

۱) المراجعات / ۱۴۹

۲) المناقب / ۲۷۹

من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا » فقال: اللهم غفراً هذه الاية نزلت في وفي عمي حمزة وفي ابن عمي عبيدة بن الحارث بن عبدالمطلب ، فأما عبيدة فقضى نحبه شهيداً يوم بدر ، وحمزة قضى نحبه شهيداً يوم أحد وأما انا فأنتظر أشقاها يخضب هذه من هذه وأشار بيده الى لحيته ورأسه وعهد عهدة الي حبيبي أبو القاسم صلى الله عليه وآله »[1].

« از أمير المؤمنين عليه السلام در حاليكه بر منبر كوفه قرار داشت از آيه شريفه « رجال صدقوا » الايه، سؤال شد ايشان پاسخ فرمودند: خداوندا ببخش، اين آيه در مورد من وعمويم حمزه وعموزاده‌ام عبيده فرزند حارث فرزند عبدالمطلب نازل شده است ، اما عبيده پيمان خود را با شهادت به پايان برد در روز بدر وحمزه پيمان خود را با شهادت به پايان برد در روز احد واما من در انتظار بدبخترين مردم هستم كه اين را بوسيلهٔ اين خضاب ورنگ كند ، واشاره به محاسن وسرشان فرمودند واين امررا پيامبر صلى‌الله عليه وآله با من درميان گذاشته است » .

ابو القاسم حسكانى حنفى نيزدرشواهد التنزيل چنين مى گويد : «... عن علي عليه السلام قال : فينا نزلت رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه ، فانا والله المنتظر وما بدلت تبديلا »[2].

«... ازاميرالمؤمنين‌عليه‌السلام نقل شده‌است كه فرمود : آيه شريفه « رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه » درمورد ما نازل شده است قسم بخداوند من منتظر هستم وپيمان خويش را دگرگون نساختم » .

---

١) الصواعق المحرقة / ٨٠

٢) شواهد التنزيل ١/٢

۹ ـ آیهٔ پاداش رسالت

« قل لا أسئلكم عليه أجراً الاالمودة في القربى »[۱] .

« بگو من ازشما پاداشی بر رسالت خویش نمی‌خواهم مگر دوستی درحق نزد یکانم » .

در این کریمه خداوند اجر وپاداش بر رسالت را دوستی در حق نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وآله می‌داند وبعداً اشاره خواهیم کرد که این قربی چه کسانی هستند، ودر آیات سورهٔ شعراء ازقول چند پیامبر، ازپیامبران خدا، چنین نقل می کند که به امتشان گفتند :

« ما اسئلكم عليه من أجر ان أجري الاعلى رب العالمين »[۲] .

« ازشما در مقابل رسالت خویش پاداش نمی‌خواهیم ، وپاداش ما فقط بر عهده پروردگار جهانیان است » .

پیامبران گذشته برای رسالت خویش مزدی را از مردم تمنا نکردند ، حتی در آیات دیگر قرآن شریف پیامبر ما صلی الله علیه وآله نیز اجر ومزدی برای رسالت خویش درخواست نمی کند ، مانند : « ما تسألهم عليه من أجر »[۳] ، « تو از ایشان پاداش نمی‌خواهی » و« ما اسئلكم عليه من أجر »[٤]، « من ازشما پاداش برای رسالت خویش نمی‌خواهم » .

چگونه است که در تعدادی از آیات پیامبر اسلام صلی‌الله علیه وآله برای خویش اجر ومزدی را درخواست نمی کند ولی در آیهٔ سورهٔ شوری مزد

---

۱) سورة الشورى /۲۳

۲) سورة الشعراء /۱۰۹و۱۲۷ و۱٤٥ و۱٦٤ و۱۸۰

۳) سورة يوسف /۱۰٤

٤) سورة ص /۸٦

رسالت خویش را مودة ودوستی نزدیکان وقربی می‌داند ؟

پاسخ این است که مودة ودوستی در مورد قربی و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نفعش وسودش به مردم وامت ایشان باز خواهد گشت چنانچه خداوند درقرآن چنین می‌فرماید :

« قل ما سألتکم من أجر فهولکم ان اجري الاعلی الله »[1] .

« ای پیامبر بگو : آنچه بعنوان پاداش از شما خواستم ، از آن شما است ومزد وپاداش واقعی رسالت من فقط برعهده خداوند است » .

بنابراین اگرچه درصورت ظاهردوستی ومودت نزدیکان وقربی پیامبرصلی الله علیه و آله درسورهٔ شوری اجرومزد وپاداش رسالت قرارگرفته‌است ولکن این مزد وپاداش نیزدرواقع از آن امت ایشان است ونفع وسود آن بسوی مردم برخواهد گشت وپاداش رسالت پیامبر واقعاً وحقیقتاً بر عهدهٔ خداوند است ودیگری از عهدهٔ این پاداش بیرون نمی‌آید. در واقع چون مردم تحریك شوند وگمان کنند که پاداش پیامبر صلی الله علیه و آله را با مودت در حق قربی می‌پردازند این دوستی اجررسالت شمرده شده‌است ولی درواقع این‌پاداش نیزازآن مردم است وبه آنان برخواهدگشت واجررسالت برعهدهٔ ذات باری است. چنانچه آیهٔ شریفهٔ سورهٔ سبأ بر این معنا دلالت دارد .

کلام بدین‌جاکه رسید باید دیدکه قربی پیامبرصلی الله علیه و آله چه کسانی هستند که مودت ودوستی آنان مزد رسالت وپاداش آن قرار گرفته است .

در پاسخ این سئوال باید گفت : عامه وخاصه از رسـول الله صلی الله علیه وآله نقل نموده‌اند که مراد از قربی در آیه شریفه اهل بیت عصمت وطهارت وائمه معصومین علیهم‌السلام هستند، علامهٔ امینی قدس‌سره القدوسی درمجلدات

---

۱) سورة سبأ /٤٧

الغدیر نام بسیاری ازعامه راکه بدین معنا اقراروا‌عتراف نموده‌اند نقل‌می کندکه خواننده می‌تواند بدان مراجعه کند [1] .

در اینجا ما فقط سه روایت را از تفسیر معروف « کشاف » که مؤلف آن جارالله محمود بن عمر زمخشری درگذشته بسال ۶۸۳ از دانشمندان عامه است نقل می کنیم :

« وروی أنها لما نزلت قیل : یارسول مـن قرابتك هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم ، قال علي وفاطمة وابناهما » [2] .

« وروایت شده است هنگامیکه این آیـه نازل شد به پیامبـر عرض شد : خویشان شما که دوستی آنها بر ما واجب است چه‌کسانی هستند فرمودند : علی وفاطمه ودو پسرشان » .

« ویدل علیه ما روی عن علي رضي‌الله عنه : شکوت الی رسول الله صلی‌الله علیه [وآله] وسلم حسد الناس لي فقال أما ترضی أن تکون رابع أربعة أول من یدخل الجنة أنا وانت والحسن والحسین وأزواجنا عن أیماننا وشمائلنا وذریتنا خلف أزواجنا » [3] .

« وبر همین معنا دلالت می کند آنچه کـه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند : از حسادت مردم بنزد پیامبر صلـی الله علیه وآله وسلم شکوائیه وگلایه بردم فرمودند : آیا راضی نیستی که تو از میان چهار نفرهستی اولین افرادی که وارد بهشت می‌شوند من وتووحسن وحسین هستیم وهمسرانمان از سمت راست وچپ مـا وفرزندان ما پشت سر همسرانمان وارد بهشت می‌شوند » .

---

۱) الغدیر ۲/۳۱۱ ـ ۳۰۶ و۳/۱۷۳ ـ ۱۷۱

۲ و۳) الکشاف ۲/۳۳۹

« وقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : من مات على حب آل محمد مات شهيداً ألا ومن مات على حب آل محمد مات مغفوراً له ألا ومن مات على حب آل محمد مات تائباً ألا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكميل الايمان ألا ومن مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير ألا ومن مات على حب آل محمد يزف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها ألا ومن مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان الى الجنة ألا ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة ألا ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة ألا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله ألا ومن مات على بغض آل محمد مات كافراً ألا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة »[1] .

« وپیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند : هر کس بر دوستی آل محمد از دنیا برود شهید از دنیا رفته است، آگاه باشید وهر کس بردوستی آل محمد ازدنیا برود درحالی از دنیا رفته است که گناهانش مورد آمرزش واقع شده است ، وهر کس بر دوستی آل محمد از دنیا برود در حال توبه از دنیا رفته است ، وهر کس بر دوستی آل محمد از دنیا بسرود مؤمنی از دنیا رفته ودرجات ایمان را بحد کمال رسانده است ، وهر کس بر دوستی آل محمد از دنیا برود فرشتهٔ مرگ او را به بهشت بشرت خواهد داد سپس دو فرشته‌ای نیز که مأمور سؤال وجواب در قبرهستند او را چنین بشارت خواهند داد ، وهر کس بر دوستی آل محمد از دنیا برود بسوی بهشت برده می‌شود همانگونه که عروس را به خانه همسرش می‌بردند ، وهر کس بر دوستی آل محمد از دنیا برود برای او در قبرش دو در بسوی بهشت گشوده می‌شود ، وهر کس بر دوستی آل محمد ازدنیا برود خداوند

---

۱) الکشاف ۲ / ۳۳۹

قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمتش قرارمی‌دهد ، وهرکس بر دوستی آل محمد از دنیا برود برسنت پیامبر وجماعت مسلمین ازدنیارفته‌است ، وهرکس بردشمنی آل محمد ازدنیا برود در روز قیامت حاضر می‌شود درحالیکه در بین دوچشمش نقش بسته است که از رحمت الهی ناامید است ، وهرکس بر دشمنی آل محمد از دنیا برود کافر از دنیا رفته است ، وآگاه باشید هرکس بر دشمنی آل محمد از دنیا برود بوی بهشت را هرگز استشمام نخواهد کرد » .

بنابراین دوستی آل محمدکه علی وفرزندان او علیهم‌السلام هستند اجر ومزد وپاداش رسالت پیامبراکرم صلی‌الله علیه وآله قرار داده شده است ولازمه دوستی این است‌که ما خود را بقدر امکان همانندآنان کنیم واین ممکن نیست مگر بـه اطاعت از اوامر ونواهی ومتابعت بی چند وچون ازآنان ، از اینرو این وجوب مودت ودوستی آنان، اطاعت ومتابعت ازآنان را درپی‌دارد، وبدین جهت علامهٔ بزرگوار حلی درذیل این آیه شریفه می‌فرماید: « ووجوب المودة یستلزم وجوب الطاعة »[1] ، « ووجوب دوستی آنان ، اطاعت کردن از آنان را در پی دارد » .

۱۰ـ آیات سورهٔ انسان

« ویطعمون الطعام علی‌حبه مسکیناً ویتیماً واسیراً * انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکوراً »[2] .

« وغذا را در حالیکه خودشان احتیاج داشتند به فقیر ویتیم واسیر می‌دهند ، وبدانها بزبان حال می‌گویند : ما شما را فقط بخاطر خداوند غذا دادیم واز شما پاداش وحتی تشکری نمی‌خواهیم » .

---

۱) نهج الحق / ۱۷۵

۲) سورة الانسان / ۹ ـ ۸

چندین آیه بلکه تمام سورهٔ مبارکهٔ انسان در شأن امیر مؤمنان وفاطمه زهرا وحسن وحسین علیهم السلام نازل‌شده است ، عامه وخاصه پذیرفتند که نزول این سوره هنگامی بود که حسنین علیهما السلام مریض شده بودند وامیر المؤمنین وفاطمه زهرا علیهما السلام وفضه خادمشان به ارشاد پیامبرصلی‌الله علیه وآله نذر نمودند که اگرحسنین علیهما السلام سلامتی‌خویش را باز یافتند سه روز را روزه بدارند، چنین کردند وپایان هرروزغذائی راکه تهیه نموده بودند تا استفاده‌نمایند به سائلی دادند واز اینرو سخت مورد ستایش‌خداوند قرارگرفتند واین سوره در شأن آنان نازل شد واز اینرواست که این سوره مورد توجه دوستداران اهل‌بیت علیهم السلام بوده است بگونه‌ای که حافظ ابو محمد احمد بن محمد عاصمی از دانشمندان قرن چهارم که خود از عامه است در تفسیر این سورهٔ مبارکه کتابی در دوجلدکبیرتألیف نموده است بنام « زين الفتى في تفسير سورة هل أتى »[1] وعلامهٔ عالیمقدارامینی‌رحمه الله سی وچهارنفر ازاعلام عامه را در قرون متمادیه ذکر می کندکه نزول این سوره را درشأن اهل بیت‌علیهم السلام پذیرفته‌اند[2] .

مادر اینجا حدیثی را از موفق بن احمد بن‌محمد مکی‌خوارزمی‌معروف به اخطب خوارزم درگذشته بسال۵۶۸از کتاب «المناقب»[3] اونقل می کنیم که اولا : مسند است‌یعنی‌اخطب خوارزم به این‌حدیث‌سند خویش را نقل‌می کند ، وثانیاً : حدیث کامل است وبخوبی می‌تواند زوایای‌مختلف واقعه‌ای راکه موجب نزول سورهٔ مبارکه شد بیان کند، وثالثاً : روایت، یك روایت عامی است که خود اهل سنت به طریقشان آنرا روایت نموده‌اند .

---

۱) الذريعة الى تصانيف الشيعة ۱۲/ ۹۰

۲) الغدير ۳/ ۱۱۱ - ۱۰۷

۳) المناقب / ۲۷٤ - ۲۷۱

اخطب خوارزم می گوید : « أخبرنـا الشيخ الامام الحافظ سيد الحفاظ أبو منصور شهردار بن شيروية بن شهردار الديلمي ـ فيما كتب الي من همدان ـ أخبرنا الشيخ الامام عبدوس بن عبدالله بن عبدوس الهمداني اجازة ، أخبرنا الشريف أبو طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفري في داره باصبهان في سكة الخوز، أخبرنا الشيخ الحافظ أبوبكر أحمد بن موسى بـن مردويه بن فورك الاصبهاني ، حدثنا محمد بن أحمد بن سالم، حدثني ابراهيم بن أبي طالب النيشابوري، حدثنا محمد ابن النعمان بن شبل، حدثنا يحيى بن أبي زوق الهمداني، عن أبيه ، عن الضحاك، عن ابن عباس في قوله تعالى: « ويطعمون الطعام على حبه مسكيناً ويتيماً وأسيرا » قال : نزلت هذه الاية في علي بـن أبي طالب عليه السلام وفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ، ظلا صائمين حتى اذا كان آخر النهار واقترب الافطار قامت فاطمة عليها السلام الى شيء من طحين كان عندها فخبزته قرص ملة[1] وكان عندها نحي [2] فيه شيء مـن سمن قليل فأدمت القرصة الملة شيء من السمن ينتظران بها افطارهما ، فأقبل مسكين رافع صوته ينادي : المسكين الجائع المحتاج ، فهتف على بابهم فقال علي عليه السلام لفاطمة: عندك شيء تطعمينه هذا المسكين ؟ قالت فاطمة : هيأت قرصاً وكان في النحي شيء من سمن ، فجعلته فيه انتظر به افطارنا ، فقال لها علي عليه السلام: آثري به هذا المسكين الجائع المحتاج، فقامت فاطمة عليها السلام بالقرص مأدوماً فدفعته الى المسكين فجعله المسكين في حضنه وخرج بـه متوجهاً من عندهما يأكل من حضن نفسه ، فأقبلت امرأة معها صبى صغير تنادي : اليتيم المسكين الذي لا أب له ولا أم، ولا أحد ، فلما رأت المرأة التي معها اليتيم المسكين يأكل من حضن نفسه ، اقبلت باليتيم فقالت : يا عبدالله اطعم هذا اليتيم

---

١) الملة : الجمرة والرماد الحارة وخبز الملة الخبز التى يخبز فيها .

٢) النحى : بكسر النون زق السمن .

المسكين مما أراك تأكل ، فقال لها المسكين : لا لعمرك والله ما كنت لأطعمك من رزق ساقه الله تعالى [الي] ، ولكني أدلك على من أطعمني، فقالت: فأدللني عليه ؟ فقال لها : أهل ذلك البيت الذي ترين ، وأشار اليه من بعيد فان في ذلك المنزل رجلا وامرأة اطعمانيه، قالت المرأة: فان الدال على الخير كفاعله، قال المسكين: واني لارجو أن يطعما يتيمك كما أطعماني ، فأقبلت باليتيم حتى ضربت على باب علي ونادت : يا أهل المنزل اطعموا اليتيم المسكين الذي لا أب له ولا أم ، من فضل مارزقكم الله، فقال علي عليه السلام لفاطمة: عندك شيء؟ فقالت: فضل طحين عندي فجعلته حريرة وليس عندنا غيره ، وقد اقترب الافطار فقال لها علي : آثرى به هذا المسكين اليتيم «وما عند الله خير وابقى»[1] فقامت فاطمة عليها السلام بالقدر بما فيه فكبتها في حضن المرأة ، فخرجت المرأة تطعم الصبي اليتيم مما في حضنها ، فلم تجز بعيداً حتى أقبل أسير من اسراء المشركين ينادي : الأسير الغريب المسكين الجائع ، فلما نظر الأسير الى المرأة تطعم الصبي من حضنها، أقبل اليها فقال : يا أمة الله اطعميني مما أراك تطعمينه هذا الصبي ، قالت المرأة: لا لعمرك والله ما كنت لأطعمك من رزق ، رزق الله هذا اليتيم المسكين ، ولكني أدلك على من أطعمني كما دلني عليه سائل قبلك، قال لها الأسير : وأن الدال على الخير كفاعله ، فقالت له : أهل ذلك المنزل الذي ترى فيه رجلا وامرأة ، أطعما مسكيناً سائلا وهذا اليتيم، فانطلق الأسير الى باب علي وفاطمة عليهم السلام فهتف بأعلى صوته : يا أهل المنزل، اطعموا الأسير الغريب المسكين من فضل مارزقكم الله تعالى ، فقال علي لفاطمة: أعندك شيء ؟ قالت : ما عندي طحين اصبت فضل تميرات فخلصتهن من النوى وعصرت النحي فقطرته على التمرات ودققت ما كان عندي من فضل الاقط، فجعلته حيساً[2] فما فضل عندنا شيء نفطر عليه غيره، فقال لها

---

١) سورة القصص / ٦٠

٢) الحيس : تمر واقط وسمن تخلط وتعجن وتسوى كالثريد ـ المعجم الوسيط

علي عليه السلام : آثري به هذا الأسير المسكين، الغريب، فقامت فاطمة الى ذلك الحيس فدفعته الى الأسير ، وباتا يتضوران على الجوع من غير افطار ، ولا عشاء ولا سحور ، ثم أصبحا صائمين حتى أتاهما الله سبحانه يرزقهما عند الليل، فصبرا على الجوع[1] فنزل في ذلك « ويطعمون الطعام على حبه مسكيناً ويتيماً واسيراً » أي على شدة شهوتهم له « مسكيناً » قرص ملة، « ويتيما » حريرة، « واسيراً » حيساً، « انما نطعمكم » يخبر عن ضميرهما « لوجه الله » يقول ارادة ما عند الله من الثواب « لا نريد » (منكم) في الدنيا (جزاء) يعني ثواباً « ولا شكوراً » يقول ثناء يثنون به علينا « انا نخاف » يخبر عن ضميرهما « من ربنا يوماً عبوساً قمطريراً » قال العبوس: تقبض ما بين العينين من أهواله وخوفه ، والقمطرير : الشديد، « فوقيهم الله شر ذلك » يقول خوف ذلك « اليوم ، ولقيهم نضرة » يقول بهجات الجنة ، «وسروراً» يقول سرهما من قرة العين بالجنة «وجزاهم» يقول واثابهم «بما صبروا» على الجوع حتى آثروا بالطعام لافطارهم اليتيم والمسكين والأسير، حيساً وحريراً «متكئين فيها على الأرائك» الأرائك: الأسرة المرمولة[2] بالدر والياقوت والزبرجد في عليين مضروبة عليها الحجال « لا يرون فيها شمساً » يوذيهم حرها ، « ولا زمهريراً » يقول لا يؤذيهم برده، و«دانية» قريبة « عليهم ظلالها وذللت [قطوفها] » يقول قربت الثمار منهم « تذليلا » يأكلونها قياماً وقعوداً ومتكئين ومستلقين على ظهورهم ، ليس القائم بأقدر عليها من المتكى ، وليس المتكى بأقدر عليها من المستلقى، « ويطوف عليهم ولدان » من الوصفاء « مخلدون » قال مسورون باسورة الذهب والفضة ، وقال مخلدون لم يذوقوا طعم الموت قط ، وانما خلقوا خدماً لأهل الجنة ، «اذا رأيتهم حسبتهم» من بياضهم وحسنهم « لؤلؤاً منثوراً » لكثرتهم

---

١) في [و] : على غير افطار

٢) الاسرة كالاجنة : وزناً : جمع سرير ، والمرمولة : المزينة .

فشبه بیاضهم و حسنهم باللؤلؤ ، و کثرتهم بالمنثور » .

« اخطب خوارزم بسند متصل خود از ابن عباس درمورد آیهٔ شریفهٔ « و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً وأسیراً » نقل می کند که گفت : این آیـه در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام وفاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، ایندو روزه گرفتند وهنگامیکه اواخر روز فرا رسید وزمان افطار نزدیك شد فاطمه علیها السلام مقداری آرد برداشت قرص نانی تهیه نمود و از ظرف روغنی که داشتند ودر آن نیز مقدار کمی روغن بود ، قرص نان را روغن زد ودر انتظار افطار نشستند در این هنگام فقیری صدایش را بلند نموده بود وفریاد می‌زد: من فقیر گرسنه ومحتاج هستم ودرخانه آنها را زد ، علی علیه السلام بفاطمه گفت: آیا در نزد تو طعامی هست کـه این فقیر را بوسیلهٔ آن سیر کنی ؟ فاطمه علیها السلام گفت: قرص نانی را تهیه نموده‌ام ودرظرف روغن قرارداده‌ام که غذای افطارمان باشد ، علی علیه السلام فرمود : آنرا به این فقیر بده . پس فاطمه نـان روغن زده شده را برد وبه فقیر داد، فقیر آنرا دردامان خودش گذاشت و از در خانهٔ آنها دور شد در حالیکه مشغول خوردن نان از دامانش بود ، در این هنگام با زنی که بـه همراه او کودکی بود مواجه شد زن گفت : یتیم فقیری است که نه پدر ونه مادر ندارد ووقتی دید فقیر دارد نان را می‌خورد بـا یتیم جلو آمد و گفت : از اینکه می‌خوری به این یتیم فقیر نیز بده، فقیر پاسخ گفت : نه بجان تو، قسم بخداوند از روزی که خداوند آنرا به من داده است بتو نخواهم داد ولی تو را راهنمائی می کنم بنزد آن کس کـه آنرا بمن داده است ، زن گفت : مرا راهنمائی کن ، فقیر بدو گفت : اهل آن خانه که آنرا می‌بینی وبا دست خود بدان اشاره نمود و گفت: در آن خانه مرد وزنی هستند که اینرا بمن دادند ، زن اورا سپاس گفت وفقیر بدو گفت: امید دارم که یتیم ترا نیزغذا دهند همانگونه که مرا سیر کردند، زن حرکت

کرد تا بدر خانه علی علیه السلام رسید و گفت : ای اهل خانه به یتیم فقیری که نه پدرونه مادر ندارد غذا دهید از زیادتی آنچه که خداوند به شما داده است، پس علی به فاطمه گفت : آیا چیزی داری ؟ پاسخ داد : باقیمانده آرد را بصورت حریره‌ای در آورده‌ام وغیر از آن نیز چیزی نداریم وزمان افطار نیز نزدیك است علی علیه السلام فرمود: آنرا به این یتیم فقیر بده و آنچه که در نزد خداوند است بهتر و پایدارتر است. پس فاطمه علیها السلام بادیگی که در آن حریره بود برخاست و آنرا در دامان زن ریخت وزن ببرون شد در حالیکه از آنچه که در دامان داشت کودك یتیم را غذا می‌داد وهنوز دور نشده بود که اسیری از اسراء مشرکین فریاد می‌زد: من اسیر و غریب وفقیر و گرسنه‌ام وهنگامی که اسیر زن را دید که به کودك غذا می‌دهد بنزد او رفت و گفت: ای بندهٔ خدا از آنچه که به این کودك می‌دهی به من نیز بده . زن پاسخ گفت: نه بجان تو ، بخدا قسم از آنچه که خداوند روزی این کودك نموده است بتو نخواهم داد، ولی ترا بنزد آنکس که مرا غذا داد راهنمائی می کنم همانگونه که مرا فقیری قبل از تو بدانجا راهنمائی نمود. اسیر سپاس گفت وزن گفت: اهل آن خانه که در آن مرد وزنی را می‌بینی ، آندو فقیری واین کودك را غذا دادند ، پس اسیر بنزد در خانه علی وفاطمه آمد وباصدای بلند فریاد زد: ای اهل خانه اسیر غریب فقیری را از باقیمانده آنچه که خداوند روزی شما قرار داده است سیر کنید ، علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام گفت : آیا در نزد تو چیزی هست ؟ فاطمه گفت : مقداری آرد وباقیمانده چند دانه خرما راکه هسته آنرا بیرون آورده‌ام وچند قطره روغن را مخلوط نموده‌ام وغیر از این نیز دیگر هیچ چیز نداریم که با آن روزهٔ خود را بگشائیم . علی علیه السلام فرمود : آنرا به این اسیر بده. پس فاطمه علیها السلام برخاست ومعجون را برداشت وبه اسیر داد و آندو آن شب راخوابیدند درحالیکه گرسنگی آنها را می آزرد چون نه

افطار کرده بودند و نه شام خورده بودند و نه شب قبل سحری خورده بودند، صبح روز بعد را هم چنین آغاز کردند تا اینکه خداوند در شب بدانان از رزق خود عنایت فرمود پس آندو بر گرسنگی صبر کردند و آیه در مورد آنان نازل شد. (سپس ابن عباس بنابر نقل این روایت به توضیح آیات می‌پردازد که ترجمه آن ضرورتی ندارد).

مؤلف گوید: ظاهر این روایت عامی این است که در یك روز فقیر و یتیم و اسیر اطعام شده‌اند، درحالیکه از روایات دیگر استفاده می‌شود که اطعام در سه روز است وعلاوه براین در این روایت بیماری حسنین علیهما السلام نیز وجود ندارد که بخاطر آن علی وفاطمه علیهما السلام وفضه خادمه ایشان نذر نمودند به راهنمائی پیامبر صلی الله علیه و آله که سه روز را روزه بگیرند و چنین کردند و غذای آماده شده افطار خود را نیز که امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا قرض نموده بودند در سه روز متوالی به مسکین ویتیم واسیر دادند ودر نتیجه بخاطر این گذشت وفدارکاری خالصانه وبی شائبه آیات الهی قرآن در سورهٔ مبارکه انسان درشأن آنان نازل شد. و« رحمت الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید »[1].

۱۱ - آیهٔ توبهٔ آدم

« فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم »[2].

« پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد وخداوند پس از آن بر او توبه کرد، براستی که او بسیار توبه می‌پذیرد ومهربان است »!

قبل از ورود در بحث در این آیه شریفه ذکر مقدمه‌ای درباب توبه ضروری

---

۱) سورهٔ هود / ۷۳

۲) سورهٔ البقرة / ۳۷

می‌نماید و آن اینکه مستفاد از آیات قرآن این است که در ابتداء خداوند از گناه عبد توبه می کند سپس عبد موفق به توبه می‌شود البته توبه خداوند رجوع به عبد است با رحمت واسعش سپس او موفق به استغفار وتوبه می‌شود وپس از آن نیز خداوند مجدداً بر او توبه می کند یعنی توبه انسان را قبول می‌نماید ومورد پذیرش قرار می‌دهد پس در واقع هر توبه‌ای که بنده‌ای از بندگان خدا آنرا انجام می‌دهد محفوف به دوتوبه ازطرف خداوند قبل وبعد از توبه‌اواست، وبه همین خاطردر آیه شریفه می‌فرماید « فتاب علیه » ، «خداوند بر او توبه کرد»، یعنی با نظر رحمت خویش به او نگریست تا او موفق بتوبه گردد ، بنابراین مقدمه ضرورتی وجود ندارد که تواب در آیه شریفه را که از صفات الهی نیز بشمار می‌رود حمل بر این کنیم که تواب در مورد خداوند یعنی اینکه او بسیار توبه می‌پذیرد ودر مورد عباد وبندگان تواب یعنی کسی که بسیار توبه می کند چنانچه کثیری از مفسرین چنین کرده‌اند ، بلکه تواب در مورد خداوند را هم می‌توان حمل‌براین کرد که بسیار توبه می کند بربندگان خودش بمعنائی که ذکر شد ، یعنی با نظر رحمت خویش بربندگان توبه می کند تا او موفق بتوبه شود وپس از توبه او نیز مجدداً بر او توبه می کند یعنی توبه بنده‌اش را می‌پذیرد ، پس وقتی بندگان او تواب باشند وبسیار توبه کننده او می‌بایست بطریق اولی تواب باشد به بیانی که ذکر شد.

واز طرف دیگر نکته‌ای که می‌بایست در بـاب توبه پیامبران وائمه علیهم السلام که دارای مقام عصمت هستند در نظرباشد این است که توبه آنان نیز توبه واقعی وحقیقی است نه اینکه توبه تعلیمی یا تصنعی باشد وقصد آنان آموزش به دیگران بوده است ، نه توبه آنان نیزواقعی است لکن توبه انسانهای معمولی از گناه‌ومعصیت است ، لکن توبه معصومین علیهم السلام ، جلب نظر رحمت الهی

است برای صعود از یك درجه کمال معنوی وعروج ربانی وتقرب ملکوتی به درجه بالاتر از آن وچون مراتب کمال نیز محدودیتی ندارد پس آنان همواره برای رسیدن به مرتبه بالاتر و کاملتر نیازمند جلب رحمت الهی هستند که بوسیله توبه آنرا بدست می آورند ، پس در واقع توبه آنان نیز رجوع الی الله وجلب رحمت خداوند است براین اساس توبه آنان نیزواقعی است نه صوری وتصنعی لکن نه برای آمرزش معاصی وگناهان ، بلکه جهت رسیدن از یك مرتبه کمال به مرتبه بالاتر وعالیتر آن ، وتوبه آدم ابوالبشر علیه السلام نیزازهمینگونه توبه‌ها است چون او نیز پیامبر وداخل در معصومین است (دقت شود) .

در هر صورت آدم ابوالبشر پس از آنکه ازشجره تناول کرد ازبهشت رانده شد وبه زمین‌هبوط کرد ، آنگاه خداوند می‌فرماید : مابرای‌قبول توبه‌آدم کلماتی را به او رساندیم واو با توسل وبه‌کار بردن آن کلمات موفق به توبه شد . برخی گفته‌اند آن کلمات آیهٔ شریفهٔ سورهٔ اعراف است که خداوند ازقول آدم وهمسرش نقل‌می کند که آندو بخداوند عرضه داشتند :

« قالا ربنا ظلمنا أنفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من‌الخاسرین »[1]

« آندوگفتند : پروردگارا ما به خود ستم روا داشتیم اگرازگناه ما درنگذری وبرما رحم نکنی ما قطعاً از زیانکاران خواهیم بود » .

برخی از مفسرین کلمات را این‌آیه دانسته‌اند درحالیکه‌آیه بعدی این معنی رارد می کند چون خداوند می‌فرماید : « قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو »[2] الایة، «به زمین هبوط کنید درحالیکه برخی‌ازشمابابرخی‌دیگردشمنی‌خواهید نمود» اگر قراربود باگفتن آیهٔ‌اول‌توبه‌آدم قبول‌شده‌باشد هبوط به‌زمین‌دیگرضرورتی‌نداشت،

---

۱) سورة الاعراف / ۲۳

۲) سورة الاعراف / ۲٤

پس کلمات القاء شده از طرف خداوند نمی‌تواند این آیه باشد ، چنانچه علامه طباطبائی « قده » نیز این معنی را متذکر می‌شود[1] .

پس باید دید این کلمات چیست ومقصود از آن کدام است ؟ در اخبار ما بحد استفاضه وارد شده است که مقصود از کلمات خمسه طیبه علیهم السلام بوده‌اند .

شیخ طوسی در این مورد می‌فرماید : « وروی في أخبارنا أن الكلمات هي توسله بالنبی علیه السلام وأهل بیته »[2] « در اخبار ما روایت شده است که مقصود از کلمات توسل آدم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واهل بیت ایشان علیهم السلام است » .

وشیخ طبرسی نیز دراین مورد می‌فرماید : « وفي رواية أهل البيت ـ عليهم السلام ـ أن الكلمات هي أسماء أصحاب الكساء عليهم السلام »[3] « ودر حدیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که مقصود از کلمات اسامی خمسه طیبه اصحاب کساء علیهم السلام است » .

بنابراین از طریق ما روایات متعددی وجود دارد که مقصود از کلمات خمسهٔ طیبه علیهم السلام هستند، اما ازطریق عامه: برخی از عامه نیز این معنا را روایت نموده‌اند که به نقل یك روایت از آنان در این مورد اکتفا می‌شود :

سیوطی در « الدرالمنثور »گوید : « وأخرج ابن النجار عن ابن عباس قال: سألت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه ؟ قال : سأل بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين الا تبت علي

---

۱) المیزان ۱/۱۳۳

۲) التبیان ۱/۱۶۹

۳) جوامع الجامع ۱/۴۰

فتاب علیه »[1].

« ابن نجار بسند خودش از ابن‌عباس نقل می کند که گفت : از پیامبر صلی الله علیه و آله از کلماتی که خداوند آنرا به آدم رساند و بوسیلهٔ آن توبه اورا بپذیرد سؤال نمودم ، فرمودند : خداوند را بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام خواند که بر او توبه کند وخدا نیز بر او توبه نمود » .

عین این روایت را برخی از مشایخ شیعه از عامه نقل نموده‌اند از آن جمله است : یحیی بن حسن حلی معروف به ابن بطریق در گذشته بسال ۶۰۰ در کتاب پر ارجش «عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب امام الأبرار»[2] وحسن بن یوسف معروف بـه علامهٔ حلی در گذشته بسال ۷۲۶ در کتاب بسیار نفیسش « نهج الحق و کشف الصدق »[3] که در واقع باید گفت این اثر گرانبها نیازمند به شروح متعدد وفراوان است اگرچه از ابتدای تألیف آن نیز مورد توجه محافل علمی عامه وخاصه قرار گرفته است چنانچه بر اهل تحقیق پنهان نیست .

بجز سیوطی برخی دیگر از عامه نیز این روایت را پذیرفته‌اند مانند :

ابو الفتح محمد بن علی النطنزی مولود سال ۴۸۰ در کتاب «الخصایص» که علامهٔ امینی «ره» روایت اورا نقل می کند[4]، و ابن مغازلی در «المناقب»[5] ودیلمی در «مسند الفردوس» چنانچه از او نقل می کند[6]، ومعین کاشفی در «معارج النبوة»[7]

---

۱) الدر المنثور ۱/ ۶۰

۲) العمدة / ۳۷۹

۳) نهج الحق / ۱۷۹

۴) الغدیر ۷/ ۳۰۱

۵) المناقب / ۶۳

۶) الدر المنثور ۱/ ۶۰

۷) معارج النبوة / ۹ طبع هند

وصاحب « ینابیع المودة »[1] و« تفسیر اللوامع »[2] نیز آنرا نقل نموده‌اند.

ازاینرو نمی‌توان گفت اینکه مقصود از کلمات خمسهٔ طیبه هستند فقط اختصاص به خاصه دارد چنانچه از برخی مفسرین ظاهر می‌شود بلکه عامه نیز این معنا را نقل می‌کنند، به طرقی که گذشت، ازاینرو است که فردی مانند فضل بن روزبهان اصفهانی که از دانشمندان عامه محسوب می‌گردد ودر عقیدهٔ خود سخت متصلب است درمورد توسل به‌خمسهٔ طیبه می‌گوید: «... ونعلم أن التوسل بأصحاب العباء من أعظم الوسائل وأقرب الذرائع »[3]« ... ومی‌دانیم که توسل به اصحاب کساء از بزرگترین وسودمندترین وسائل است ».

۱۲ ـ آیهٔ علم الکتاب

« ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیداً بیني وبینکم ومن عنده علم الکتاب »[4].

« وکافرین می‌گویند که تو پیامبر نیستی بگو خداوند بین من وشما بهترین شاهد است وکسی که در نزد او علم کتاب است ».

در این کریمه در مقابل کافرین که نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را انکار می‌کنند، خداوند دو دلیل وبرهان اقامه می‌کند:

اول خودش را بعنوان شاهد معرفی می‌کند که بین پیامبر وکافرین شهادت برسالت می‌دهد، البته روشن است که مقصود از شهادت خداوند برسالت همان

---

۱) ینابیع المودة/۹۷

۲) اللوامع ۱/۲۱۵ طبع لاهور

۳) دلائل الصدق ۲/۱۳۶

٤) سورة الرعد /٤۳

اعجاز قرآن کریم است که خداوند قرآن را بگونه‌ای قرار داده که معجزه است وهر کس در آن تأمل کند به اعجاز آن پی می‌برد ودر نتیجه به صدق ادعای رسالت ونبوت پیامبر صلی الله علیه وآلـه آگاه می‌شود ، بنا بر این خداوند شهادت به نبوت ایشان می‌دهـد لکن بوسیلهٔ قرآن واعجاز آن ، در غیر اینصورت چگونه می‌توان امری را که در آن نزاع است رجوع به علم خداوند داد وگفت مقصود از شهادت تحمل آن است یعنی‌خدا می‌داند که تـو پیامبری ، چون اولا : حمل شهادت الهی بعلم اوخلاف ظاهر است ، وثانیاً : نزاع بین کافرین وپیامبر با علم الهی که خداوند می‌داند اوپیامبر است برطرف نمی‌شود، ازاینرو چاره‌ای وجود ندارد مگر اینکه همان معنائی را که ذکر شد برای شهادت خداوند ارائه دهیم که خداوند بوسیلهٔ قرآن واعجاز آن به نبوت پیامبراکرم صلی الله علیه وآله شهادت می‌دهد ، این برهان اول بر رسالت پیامبر است .

اما برهان دوم : در آیه شریفه دلیل دوم رسالت ، شهادت کسی که در نزد او علم کتاب است شمرده شده است ، در اینکه مقصود از او چه کسی است در نزد مفسرین اختلاف است لکن اگر در خودآیه دقت وتأمل شود روشن می گردد که مقصود چه کسی‌است: اولا: این‌فرد یك نفراست چون آیهٔ شریفهٔ «من»، «کسیکه» را استعمال‌نموده است درحالیکه‌اگرچندنفربودند می‌بایست «الذین»، «کسانیکه» ومانندآن‌بکارمی‌رفت، ثانیاً: این‌یك‌نفرآن‌قدردارای‌علومرتبه ومقام وفضیلت‌است که خداوند شهادت خودش‌را بررسالت درکنارشهادت‌اومطرح می کند وشهادت چنین فردی این‌صلاحیت را داردکه درکنارشهادت الهی قابل ذکر باشد، وثالثاً: چنین فردی می‌بایست معصوم باشد، چون اگرمعصوم نباشد احتمال‌کذب ودروغ در شهادت اووجود دارد ودر این‌صورت رسالت باشهادت یك کاذب ودروغگو ثابت نمی‌گردد، چنانچه فخر رازی نیز این امر را متذکر می‌شودکه : « فاثبات

النبوة بقول الواحد والاثنين مع كونهما غير معصومين عن الكذب لا يجوز »[1] ، يعنى « نبوت با قول يك يا دو نفر كه غير معصوم باشند واحتمال دروغ در آنان وجود داشته باشد ثابت نمى‌شود » .

وقتى اين نكات مورد بررسى قرار گيرد ، بخوبى روشن مى گردد كه درزمان پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله كسى جز امير المؤمنين عليه السلام وجود ندارد كه صلاحيت چنين شهادتى را داشته باشد واز اينرو است كـه روايات متعددى از طريق ما نقل شده است و«من‌عنده علم الكتاب» را بر امير المؤمنين عليه صلوات المصلين تطبيق نموده‌اند، از آن جمله است روايتى كه كلينى « قده » آنرا در كافى شريف بسند صحيح خودش ازبريد بن معاويه نقل مى كند كه امام باقر عليه السلام در مورد اين آيه فرمودند : « ايانا عنى وعلي أولنا وأفضلنا وخيرنا بعد النبي صلى الله عليه وآله »[2] « مقصود ما هستيم وعلى اولين ما وبهترين مابعد از پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله است » .

پس در نزد شيعه قطعى است كه مراد از« من‌عنده علم الكتاب » اميرالمؤمنين عليه السلام است وگروهى از عامه نيز با ما دراين تطبيق موافقت نموده‌اند از آن جمله : قـرطبى در تفسيرش [3] وسيوطى در « الاتقان »[4] وقندوزى در « ينابيع المودة »[5] وكشفى ترمذى در «مناقب مرتضوى»[6] علاوه بر اين ، اينكه مقصود از « من عنده علم الكتاب » اميرالمؤمنين عليه السلام است بقدرى در صدر اسلام

---

١) التفسير الكبير ١٩/ ٧٠

٢) الكافى ١/ ٢٢٩ ح ٦

٣) الجامع لاحكام القرآن ٩/ ٣٣٦

٤) الاتقان ١/ ١٣

٥) ينابيع المودة /١٠٢

٦) مناقب مرتضوى /٤٩ طبع بمبئى

مورد پذیرش وقبول بوده‌است که قیس بن سعد بن‌عباده بزرگ انصار که ازصحابه پیامبر صلی الله علیه وآله نیز محسوب می گردد درمناظرهٔ خود با معاویه وقتی که درحکومتش به مدینه آمد به این آیهٔ شریفه استدلال می کند، وهنگامی که خلافت بسلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام را برای معاویه اثبات می کند ومقداری از فضائل امیر را برای او بسر می‌شمارد معاویه در حالی که سخت خشمناك می‌شود به او می گوید :

« يا ابن سعد عمن أخذت هذا ؟ وعمن رويته ؟ وعمن سمعته ؟ أبوك أخبرك بذلك وعنه أخذته ؟ فقال قيس : سمعته وأخذته ممن هو خير من أبي وأعظم علي حقاً من أبي. قال: من؟ قال: علي بن‌أبي‌طالب عليه‌السلام عالم هذه الأمة وصديقها الذي أنزل‌الله فيه: « قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم ومن‌عنده علم‌الكتاب » »[1].

« ای فرزند سعد این گفتار را ازچه کسی گرفته‌ای؟واز چه کسی نقل می کنی؟ وازکی شنیده‌ای ؟ آیا پدرت بتو چنین گفت واز او تعلیم گرفته‌ای ؟ قیس پاسخ گفت :آنرا ازکسی شنیده وتعلیم گرفته‌ام که ازپدرم بهتر وحق او نیز برگردن من از پدرم بیشتر است . معاویه گفت : او چه کسی است ؟ پاسخ گفت : علی بن ابی طالب علیه السلام عالم این‌امت وراستگوی آن که خداوند در مورد او این آیه را نازل نمود : « قل کفی بالله شهیداً » الایة » .

از اینرو لا اقل برای افرادی مانند قیس بن سعد بن عباده تطبیق « من عنده علم الکتاب » به امیر علیه السلام واضح بوده است ، والبته خوانندهٔ محترم توجه دارد که قیس از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله واز دوستداران ویاران نزدیك امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که بدانها « شرطة الخمیس »[2] می گویند ، درجنگ

---

۱) کتاب سلیم بن قیس الهلالی/۱۶۳

۲) رجال الکشی ۱/۳۲۵ ح ۱۷۶ و۱۷۷ طبع مؤسسة آل البیت

صفین در خدمت امیر المومنین علیه‌السلام حاضر بود و بعد از ایشان در سال ۵۹ یا ۶۰ هجری قمری در سال آخر خلافت معاویه از دنیا رفت ، علامه امینی « ره » ترجمه و احوالات او را مفصلا در « الغدیر »[1] ذکر می کند که طالب می‌تواند مراجعه نماید .

۱۳ - آیهٔ مسأله

« وقفوهم انهم مسؤلون »[2] .

« نگهدارید شان براستی که از آنها سؤال خواهد شد » .

مراد این آیهٔ شریفه این است که درروز قیامت کبری امر الهی صادر می‌شود که مردم را نگهدارند و از آنان پرسشها وسؤالاتی را بکنند و این سؤال و جواب نیز بنابر آنچه که سیاق آیات بر آن دلالت دارد بر روی صراط انجام می‌شود ، یعنی امر الهی بر توقف مردم بر روی صراط صورت می گیرد ومردم را برروی آن متوقف می کنند و از آنان سؤالی می کنند وپس از اینکه پاسخ مطلوب بدان سؤال داده شد اجازهٔ عبور از صراط داده می‌شود، حال باید دید این سؤال چیست و کدام پاسخ است که می‌تواند مجوز عبور از صراط ورسیدن به بهشت الهی گردد ؟

از طریق ماوارد شده است که ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند آنچه که سؤال از آن می‌شود ولایة مولایمان امیرمؤمنان علیه‌السلام است بعنوان نمونه بیك روایت تمسك می‌شود :

شیخ بزرگوار صدوق درگذشته بسال ۳۸۱ در کتاب گرانقدر خود « عیون

---

۱) الغدیر ۲/۱۱۲ - ۶۷

۲) سورة الصافات /۲۴

أخبار الرضا عليه السلام » این روایت را از امام همام علي بن موسى الرضا عليه آلاف التحية والثناء نقل می کند که فرمودند :

« حدثني سيدي علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله في قول الله عزوجل « وقفوهم انهم مسؤلون » قال : عن ولاية علي عليه السلام »[1].

« راوی گوید: امام رضا عليه السلام از پدرانشان ازعلی عليه السلام ازپیامبر صلی الله عليه و آله نقل فرمودند که ایشان درمورد آیه شریفهٔ «وقفوهم انهم مسؤلون» فرمودند : سؤال از ولایت علی عليه السلام می شود » .

در هر صورت این معنا که ازولایت امیرعليه السلام بر صراط سؤال می شود مسلم است وبرخی ازعامه نیز آنرا قبول نموده ونقل کرده اند : از آن جمله حافظ ابونعیم اصفهانی درگذشته بسال ٤٣٠ آنرا در کتاب « ما نزل من القرآن في علي عليه السلام» بسند متصل خود از ابن عباس نقل می کند که درمورد آیه شریفه گفت: « عن ولاية علي بن أبي طالب »[2]، « سؤال از ولایت علی عليه السلام است » .

یحیی بن حسن حلی معروف به ابن بطریق درگذشته بسال ٦٠٠ که از اعاظم مشایخ شیعه است نیز این روایت را در کتابش از حافظ ابونعیم نقل می کند[3].

خوارزمی درگذشته بسال ٥٦٨ نیز در موردآیهٔ شریفه نقل می کند که چنین روایت شده است : « يعني عن ولاية علي »[4].

ابن حجر درگذشته بسال ٩٧٣ نیزدرموردآیه شریفه گوید: « أخرج الديلمي عن أبي سعيد الخدري ان النبي صلى الله عليه [و آلـه] وسلم قال : وقفوهم انهم

---

١) عيون أخبار الرضا عليه السلام ٢/ ٥٩ ، مسند الامام الرضا عليه السلام ١/ ٣٦٧

٢) النور المشتعل المقتبس من كتاب ما نزل من القرآن فى على عليه السلام / ١٩٦

٣) خصائص الوحى المبين / ١٢١

٤) المناقب / ٢٧٥

مسؤلون ، عن ولاية علي عليه السلام ، وكأن هذا هو مراد الواحدي بقوله: روى في قوله تعالى: «وقفوهم انهم مسؤلون» أي عن ولاية علي عليه السلام وأهل البيت، لأن الله أمر نبيه صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يعرف الخلق انه لا يسألهم على تبليغ الرسالة أجراً الا المودة في القربى و المعنى انهم يسألون هل والوهم حق الموالاة كما أوصاهم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أم اضاعوها واهملوها ؟ فتكون المطالبة والتبعة »[1].

« دیلمی ازابوسعید خدری نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: آنها را باز دارید تا از ولایت علی علیه السلام ازآنان سؤال شود وگویا همین است مقصود واحدی که در ذیل آیهٔ شریفه گفته است : از ولایت علی علیه السلام واهل بیت علیهم السلام ازمردم سؤال می‌شود، بخاطر اینکه خداوند پیامبرش را امر نمود که به مردم بگوید که مزدی واجری بر رسالت خویش نمی‌خواهد مگر دوستی درحق نزدیکانش ومعنای آیه شریفه این است که ازمردم پرسیده می‌شود که آنگونه که شایسته بود آیا آنان را به ولایت برگزیدند همانگونه که پیامبرصلی الله علیه وآله بدان سفارش نموده بود یا اینکه آنرا نادیده گرفته واز میان بردند ؟ ».

علامهٔ عالیمقدار امینی رحمه الله نام برخی از دانشمندان عامه که اینگونه روایات را در ذیل آیه شریفه نقل نموده‌اند را درکتاب پر ارج « الغدیر »[2] ذکر می کند ، که خواننده جهت مزید اطلاع می‌تواند بدان مراجعه نماید .

---

۱) الصواعق المحرقة / ۸۹

۲) الغدیر ۱/ ۳۸۸ و ۲/ ۳۱۰

۱۴ ـ آیهٔ انذار وهدایت

« انما أنت منذر ولكل قوم هاد »[۱].

« فقط تو بیم دهنده وپیامبر هستی وبرای هر گروهی یك هدایت کننده وجود دارد ».

آیـه شریفه پیامبر صلی الله علیه وآله را نیز مانند سایر مردم می‌داند که از جهت انسانی بـا سایرین تفاوتی ندارد و او را فقط شخصی می‌داند که وظیفه دارد مردم را انذار دهد وبـه احکام الهی آگاه گرداند واز معاصی او باز دارد وتعلیل می‌آورد که چنین مطلب ومعنائی نیزعجیب نیست وهر گروه وقومی برای خود هدایت کننده‌ای دارند ، بنابراین پیامبر صلی الله علیه وآله در آیه شریفه هم منذراست وهم هادی قوم خویش، ولکن قوم ومردم همواره نیازمند هدایت کننده هستند پس‌ازپیامبرصلی‌الله علیه وآله وظیفه هدایت ایشان برعهده چه کسی است؟ روایات متظافره از طریق ما نقل شده است که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله هدایت خلق بر عهده امیر المؤمنین علی علیه السلام است چنانچه مرحوم کلینی در کافی شریف بسند خویش از عبدالرحیم قصیر نقل می کند : « عـن أبي جعفرعليه السلام في‌قول الله تبارك وتعالى: « انما أنت منذر ولكل قوم هاد » فقال: رسول الله صلى الله عليه وآله المنذر وعلي الهادي »[۲].

« ازامام باقر علیه السلام نقل‌شده است که در مورد آیه شریفه فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله منذر وعلی علیه السلام هادی است » .

البته روشن‌است که مقصود ازاینکه پیامبر صلی الله علیه وآله منذر است این

---

۱) سورة الرعد /۷

۲) الکافی ۱۹۲/۱ ح ٤

است که او مصداق منذری است که دعوت به نبوت ورسالت خویش نیز می کند ومقصود ازاینکه امیرالمؤمنین علیه السلام هادی است این است که او مصداق هدایت کننده وهادی ودعوتی نیز برای رسالت خود ندارد که از او تعبیر به امام می شود[1].

وشاهد بـر اینکه علی علیه السلام مصداق هادی بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله است تطبیق هادی بر ائمه بعدی است چنانچه صحیحه فضیل بن یسار بر آن دلالت دارد : « قال : سألت أبا عبدالله علیه السلام عن قول الله عزوجل « ولكل قوم هاد » فقال : كل امام هاد للقرن الذي هو فيهم »[2] .

« فضیل گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیهٔ شریفه « برای هر قومی یك هدایت کننده وجود دارد » سؤال نمودم پاسخ فرمودند : هر امامی هدایت کننده مردم روزگار وقرنی است که در آن زندگی می کند » .

وهمچنین صحیحه بریـد عجلی نیز بر آن دلالت دارد : « عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزوجـل : « انما أنت منذر ولكل قوم هاد » فقال : رسول الله صلى‌الله عليه وآله المنذر، ولكل زمان منا هاد يهديهم الى ما جاء به نبي‌الله صلى الله عليه وآله ثم الهداة من بعده علي ثم الأوصياء واحد بعد واحد »[3].

« امام باقرعلیه السلام در مورد آیه شریفه « انما أنت منذر » الایة، می‌فرماید: پیامبر صلی‌الله علیه وآله انذار کننده است ودر هر زمانی از ما یك هدایت کننده وهادی وجود دارد که بـدانچه که پیامبر صلی الله علیه وآله آورده است هدایت می کند ، بنا براین هدایت کنندگان بعد از او علی علیه السلام سپس ائمه یکی بعد از دیگری است » .

---

۱) رجوع گردد به المیزان ۳۲۷/۱۱

۲) الکافی ۱۹۱/۱ ح ۱

۳) الکافی ۱۹۱/۱ ح ۲

بنا بر این روایات صحیحه مقام هدایت خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از آن امیر المؤمنین علیه السلام وپس از ایشان از آن ائمه علیهم السلام یکی بعد از دیگری است .

عامه نیز پذیرفته‌اند که مقام هدایت خلق را امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر عهده دارد و لذا روایاتی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که پیامبر خود را منذر وعلی را هادی دانسته‌اند از آن جمله فخر رازی در تفسیرش قول سوم در معنای منذر وهادی را چنین بیان می کند :

« والثالث: المنذر النبي والهادي علي. قال ابن‌عباس رضي‌الله عنهما: وضع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يده على صدره فقال : أنا المنذر ثم أومأ الى منكب علي رضي‌الله عنه وقال: أنت الهادي يا علي بك يهتدون المهتدون من بعدي » [1].

« قول سوم این‌است که منذر پیامبر صلی‌الله علیه و آله وهادی علی‌علیه السلام است . ابن عباس گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله دستشان را بر سینه گذاشتند فرمودند: من‌منذرهستم‌سپس‌به شانه‌امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام اشاره کرده وفرمودند: ای‌علی توهادی هستی وبوسیله تو هدایت شوندگان بعد ازمن‌هدایت می گردند ».

این روایت را ابـن جریر طبری در تفسیرش [2] وسیوطی نیز در تفسیرش [3] ومتقی هندی در کنز العمال [4] نقل می کنند .

حاکم نیشابوری نیز در مستدرك الصحیحین بسند خودش از امیر المؤمنین

---

۱) التفسیر الکبیر ۱۹/ ۱٤

۲) تفسیر طبری ۱۳/ ۷۲

۳) الدر المنثور ٤/ ٤٥

٤) کنز العمال ٦/ ۱۵۷

علیه السلام نقل می کند: « قال علي علیه السلام : رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم المنذر وانا الهادي »[1] .

« امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند : پیامبر منذر ومن هادی هستم » .

سپس حاکم بعد از نقل این حدیث گوید : « هذا حدیث صحیح الأسناد »[2]، « این روایت از حیث سند صحیح است » .

متقی هندی در کنز العمال [3] وسیوطی نیز در الدر المنثور [4] این روایت را نقل می کنند .

بنا بر این روایات امیر المؤمنین علیه السلام مقام هدایت این امت را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر عهده دارد .

بعد از نقل این آیه شریفه ومختصر توضیحی که پیرامون آن دادیم وعده‌ای را که در ابتدای این فصل باخوانندهٔ محترم نموده بودیم در اینکه چهارده آیه را به بحث می‌نشینیم به انجام رسید وبا توجه داشت که بفرض اگر هیچ روایت وحدیث ونصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مورد خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام وجود نداشت خود این آیات شریفه برای اثبات آن کافی بود چون چه کسی صلاحیت حکومت وخلافت وجانشینی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دارا است کسی که چنین آیات بیناتی در شأن او نازل شده است یا کسی که اگر آیه‌ای در قدح او وارد نشده آیه‌ای نیز در مدح او نرسیده است ، بدیهی است که عقل سلیم در این میان کدامیك را انتخاب می کند وپاسخ این سؤال را چگونه می‌دهد .

---

۱ و ۲) مستدرك الصحیحین ۱۲۹/۳

۳) کنز العمال ۲۵۱/۱

٤) الدر المنثور ٤٥/٤

فصل دوم

مصداق امامت در کلام پیامبر صلی الله علیه وآله

در این فصل مانند فصل گذشته فقط به چهارده حدیث وروایت از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اشاره می کنیم که بنا بر اعتقاد مانص برخلافت وامامت امیرالمؤمنین علیه السلام است وبخوبی می‌تواند بر آن دلالت داشته باشد یا بگونه‌ای است که می‌توان چنین استفاده‌ای از آن نمود. قبل از ذکر این چهارده حدیث ذکر نکته‌ای لازم می‌نماید و آن اینکه تفاوت میان ماوعامه این است که ما معتقدیم پیامبر صلی الله علیه وآله بعد ازخود برای خلق خلیفه تعیین نمودند وامیرالمؤمنین علیه السلام را بدستورخداوند براین منصب قراردادند، اما عامه را اعتقاد براین است که پیامبر صلی الله علیه وآله فردی را برای این امر اختیار نکردند وآنرا درواقع برعهده مردم گذاشتند که باهرکس می‌خواهند بیعت نموده واورا برای خلافت وزعامت وریاست بعد از ایشان انتخاب کنند، حال باید دید از میان این دو عقیده کدامیك می‌تواندصحیح باشد؟ برای پاسخ بدین سؤال مثالی می‌زنیم تا مطلب روشن شود: اجتماعی کوچك مانند روستا را تصور کنید،

این اجتماع کوچك نیزمی‌بایست برای خود بزرگ ورئیسی داشته باشد که مورد قبول عامه قرار گیرد ودر مفصلات امور ومشکلات ومنازعات مردم به او مراجعه نموده ومسائل خویش را حل وفصل نمایند ، درگذشته به چنین فردی در روستا کدخدا اطلاق می‌شد و وظایف معلومی را نیز بر عهده داشته است ، حال اگر این کدخدای ساده روستا بخواهد چند روزی به هرعلتی به مسافرت برود ، قطعاً فردی را بعنوان قائم مقام وجانشین خود تعیین می کند که اگر مردم در نبودن اودچار مشکلی شدند جانشین بتواند بجای اومشکلات آنان را برطرف نماید .

چگونه است که در یك اجتماع کوچك چند ده نفره ویك سفر کوتاه چند روزه ویك رئیس ساده در حد کدخدائی یك ده بفکر مردم ومشکلات آنان پس از خود است و جانشینی را تعیین می کند اما اجتماع بزرگ مسلمانان که دین خویش‌راجهانی می‌دانند وسفری که در آن بازگشتی‌نیست چون رحلت به جهان باقی وپیامبری‌مانند رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله که عقل کل‌هستی‌وصادراول بلکه عقل اول است از تعیین جانشین وخلیفه برای مردم خود داری می کند ، آیا در این صورت می‌توان او را عقل کل و صادر اول دانست ؟ کدخدائی کوچك چنین می کند اما پیامبری بزرگ اصلی‌ترین وظیفه خویش را از یاد می‌برد ! آن هم پیامبری که در جزئی‌ترین مسائل شخصی حکم وقانون و برنامه دارد مانند مسائل استنجاء و کیفیت تطهیر ، جزئی‌ترین جزئیات را بیان نموده است وشرح و بسط وتوضیح داده است امـا کلی‌ترین کلیات را از یاد برده است ! آیا تصورچنین معنائی معقول خواهد بود؟ و آیا می‌توان چنین امری را به ایشان نسبت داد ؟ چگونه است ابوبکر کـه کمتر از سه سال بر مسلمین حکومت کرد دانست باید فردی را پس از خویش تعیین نماید اما صادر اول وعقل کل پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله چنین امری را پس‌ازبیست وسه سال زعامت وحکومت

بر مسلمین درنیافت ، ودر این صورت همانگونه که از بزرگی نقل شده است آیا نمی‌تواند اورا افضل واعقل ازپیامبر دانست ؟! چگونه است پس از اینکه خلیفهٔ دوم مضروب شد ومردم از حیات او ناامید شدند فرزندش به اومی گوید: « شنیدم مردم در مورد تو می گویند: جانشینی برای خود تعیین نکرده است، درصورتی که اگر توشتربانی یاچوپانی داشته باشی واو آنها را رها کند ودرنزد تو برگردد به او خواهی گفت کـه شتران و گوسفندان را از بین بردی ، در حالیکه زعامت ورهبری مردم مهمتر است پس ازنقل این کلام برای پدرم، اوبا من موافقت کرد وسخن مرا پذیرفت »[1].

وعایشه هنگامی که خبر ترور خلیفه دوم به او می‌رسد به فرزندش عبدالله بن عمر می گوید: « ای فرزندم سلام مرا به عمر برسان وبه او بگو : امت محمد را بدون رهبر وخلیفه رها نکن وبرای آنان فردی را تعیین کن چون من در میان آنان ازفتنه و آشوب می‌ترسم که اگر فردی تعیین نشود مردم دچار اختلاف شوند »[2].

چگونه است آخرین پیامبران وافضل مخلوقات وعقل کل بشریت متوجه به این معنا نیست که می‌بایست برای خویش جانشین تعیین کند اما خلیفه اول ودوم وعبدالله بن عمر وعایشه به این معنا توجه دارند و آنرا درك کرده وفهمیده‌اند ! ! تکلم به چنین کلامی جای شگفتی دارد ، تا چـه رسد که فردی آنرا بعنوان عقیده واعتقاد برای خود انتخاب واختیار کند ، « وان تعجب فعجب قولهم »[3] « واگر جای شگفتی باشد این کلام بس شگفت آمیز است » .

بنابراین هرگز عقل سلیمی نمی‌تواند این معنا را بپذیرد که رسول اکرم صلی

---

۱) صحیح مسلم ۲۰۶/۱۲ بشرح النووی

۲) الامامة والسیاسة ۲۸/۱

۳) سورة الرعد / ۵

الله علیه و آله در حالی از دنیا به عقبی رحلت فرمودند که برای خویش، جانشینی را انتخاب و نصب نکرده باشند و از طرف دیگر عدم انتخاب جانشین نه تنها خلاف عقل است بلکه خلاف سیرهٔ مستمرهٔ شخص رسول الله صلی الله علیه و آله است، ایشان هر وقت و بـه هر دلیلی قصد خروج از مدینه مرکز حکومت مسلمین را داشتند، فردی را به جانشینی خود جهت زعامت و ریاست بر مسلمین انتخاب می کرده و به آنها نیز اعـلام می‌نمودند ، و پس از آن از مدینه خارج می‌شدند ، چنانچه تواریخ اسامی افرادی را که پیامبر صلی الله علیه و آله برای چنین امری اختیار نمودند را ضبط نموده و مسطور است که در هر سفری پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی را انتخاب نموده‌اند .

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه قصد سفری بخارج مدینه را داشتند برای خود جانشین تعیین می‌نمودند و مردم را به اورجوع می‌دادند، چگونه است که در طولانی‌ترین سفر که سفر آخرت است و در آن نیز بازگشتی وجود نـدارد این امر را رها کرده و فردی را بعنوان جانشین اختیار نفرموده‌اند !آیا این برخلاف سیره مستمرهٔ ایشان نیست ؟ ! .

از ذکر این نکته و بیان این توضیح بخوبی معلوم می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بایست فردی را بعنوان جانشین انتخاب نموده باشند وقطعاً چنین نیز کرده‌اند ، به همین جهت ما می‌بایست درمیان سخنان ایشان بدنبال این جانشین بگردیم و ببینیم او چه کسی می‌تواند باشد ؟ و در نزد ما مسلم این است که ایشان امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین را جهت امامت و خلافت بلافصل خویش تعیین نمودند و شواهد این معنا در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بسیار فراوان است که این رساله گنجایش بر شمردن همه آنها را ندارد، لذا ما فقط چهارده مورد از این سخنان را نقل نموده و در ذیل هریك مختصر توضیحی که جهت روشن شدن مطلب

مفید به نظر می آید خواهیم داد ، انشاء الله تعالی .

۱ ـ واقعه وحدیث غدیر

حدیث غدیر ووقایع آن به طرق مختلف بما رسیده است ، در اینجا بخاطر قدردانی از علامه بزرگوار امینی قدس سره کلام ایشان را در جلد اول « الغدیر » در این مورد با ترجمه آن نقل نموده سپس مطالبی را به توضیح می‌نشینیم :

واقعة الغدیر

أجمع رسول الله صلی الله علیه و آله الخروج الی الحج في سنة عشر من مهاجره ، وأذن في الناس بذلك ، فقدم المدینة خلق کثیر یأتمون به في حجته تلك التي یقال علیها حجة الوداع . وحجة الاسلام . وحجة البلاغ . وحجة الکمال . وحجة التمام [۱] ولم یحج غیرها منذ هاجر الی أن توفاه الله ، فخرج صلی الله علیه و آله من المدینة مغتسلا متدهناً مترجلا منجرداً في ثوبین صحاریین ازار و رداء ، وذلك یوم السبت لخمس لیال أوست بقین من ذي القعدة ، وأخرج معه نساءه کلهن في الهوادج ، وسار معه أهل بیته ، وعامة المهاجرین والأنصار ، ومن شاء الله من قبائل العرب وأفناء الناس [۲] .

وعند خروجه صلی الله علیه وآله أصاب الناس بالمدینة جدري (بضم الجیم وفتح الدال وبفتحهما) أو حصبة منعت کثیراً من الناس من الحج معه صلی

---

۱) الذی نظنه « وظن الا لمعی یقین » ان الوجه فی تسمیة حجة الوداع بالبلاغ هو نزول قوله تعالی : « یا أیها الرسول بلغ ما أنزل الیك من ربك » الایة ، کما ان الوجه فی تسمیتها بالتمام والکمال هو نزول قوله سبحانه : « الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی » الایة .

۲) الطبقات لابن سعد ۳/۲۲۵، امتاع المقریزی /۵۱۰ ، ارشاد الساری ۶/۴۲۹.

الله عليه وآله ، ومع ذلك كان معه جموع لا يعلمها الا الله تعالى، وقد يقال : خرج معه تسعون الف ، ويقال : مائة الف واربعة عشر الفاً ، وقيل : مائة الف وعشرون الفاً ، وقيل : مائة الف واربعة وعشرون الفاً، ويقال اكثر من ذلك ، وهذه عدة من خرج معه، وأما الذين حجوا معه فأكثر من ذلك كالمقيمين بمكة والذين أتوا من اليمن مع علي (أمير المؤمنين) وأبي موسى[1] .

أصبح صلى الله عليه وآله يوم الأحد ببلملم، ثم راح فتعشى بشرف السيالة، وصلى هناك المغرب والعشاء ، ثم صلى الصبح بعرق الظبية ، ثم نزل الروحاء ، ثم سار من الروحاء فصلى العصر بالمنصرف ، وصلى المغرب والعشاء بالمتعشى وتعشى به ، و صلى الصبح بالأثابة ، وأصبح يوم الثلاثاء بالعرج واحتجم بلحى جمل « وهو عقبة الجحفة » ونزل السقياء يوم الاربعاء ، وأصبح بالأبواء ، وصلى هناك ثم راح من الأبواء ونزل يوم الجمعة الجحفة ، ومنها الى قديد وسبت فيه ، وكان يوم الأحد بعسفان ، ثم سار فلما كان بالغميم اعترض المشاة فصفوا صفوفاً فشكوا اليه المشي ، فقال : استعينوا بالنسلان « مشي سريع دون العدو » ففعلوا فوجدوا لذلك راحة ، وكان يوم الاثنين بمر الظهران فلم يبرح حتى أمسى وغربت له الشمس بسرف فلم يصل المغرب حتى دخل مكة ، ولما انتهى الى الثنيتين بات بينهما فدخل مكة نهار الثلاثاء[2].

فلما قضى مناسكه وانصرف راجعاً الى المدينة ومعه من كان من الجموع المذكورات و وصل الى غدير خم من الجحفة التي تنشعب فيها طرق المدنيين والمصريين والعراقيين ، وذلك يوم الخميس[3] الثامن عشر من ذي الحجة نزل

---

١) السيرة الحلبية ٣/٢٨٣ ، سيرة احمد زيني دحلان ٣/٣ ، تاريخ الخلفاء لابن الجوزي في الجزء الرابع، تذكرة خواص الامة /١٨، دائرة المعارف لفريد وجدي ٣/٥٤٢.

٢) الامتاع للمقريزي /٥١٣ - ٥١٧ .

٣) هو المنصوص عليه في لفظ البراء بن عازب وبعض آخر من رواة حديث الغدير.

اليه جبرئيل الامين عن الله بقوله: « يأيها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك » الاية ، وأمره أن يقيم علياً علماً للناس ويبلغهم ما نزل فيه من الولاية وفرض الطاعة على كل أحد ، وكان أوائل القوم قريباً من الجحفة فأمر رسول الله أن يرد من تقدم منهم و يحبس من تأخر عنهم في ذلك المكان و نهى عن سمرات خمس متقاربات دوحات عظام أن لا ينزل تحتهن أحد حتى اذا أخذ القوم منازلهم فقم ما تحتهن حتى اذا نودي بالصلاة صلاة الظهر عمد اليهن فصلى بالناس تحتهن ، وكان يوماً هاجراً يضع الرجل بعض رداءه على رأسه و بعضه تحت قدميه من شدة الرمضاء ، وظلل لرسول الله بثوب على شجرة سمرة من الشمس، فلما انصرف صلى الله عليه و آله من صلاته قام خطيباً وسط القوم[1] على أقتاب الابل[2] وأسمع الجميع ، رافعاً عقيرته فقال :

ألحمد لله ونستعينه ونؤمن به ، ونتوكل عليه ، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ، ومن سيئات أعمالنا الذي لا هادي لمن ضل، ولا مضل لمن هدى، وأشهد أن لااله الا الله، وأن محمداً عبده ورسوله ـ أما بعد ـ: أيها الناس قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبي الا مثل نصف عمر الذي قبله ، واني أوشك أن ادعى فأجبت ، و اني مسؤول و أنتم مسؤولون ، فماذا أنتم قائلون ؟ قالوا : نشهد أنك قد بلغت ونصحت وجهدت فجزاك الله خيراً . قال : ألستم تشهدون أن لا اله الا الله ، وأن محمداً عبده ورسوله ، وأن جنته حق وناره حق وأن الموت حق وأن الساعة آتية لاريب فيها وأن الله يبعث من في القبور ؟ قالوا : بلى نشهد بذلك . قال : أللهم اشهد، ثم قال: أيها الناس ألا تسمعون؟ قالوا: نعم. قال: فاني فرط على الحوض، وأنتم واردون علي الحوض ، وان عرضه مـا بين صنعاء وبصرى[3] فيه أقداح

---

١) جاء في لفظ الحافظ الهيثمي في مجمع الزوائد ٩/١٥٦ وغيره .

٢) ثمار القلوب / ٥١١ ومصادر أخر .

٣) الصنعاء عاصمة اليمن اليوم . وبصرى : قصبة كورة حوران من اعمال دمشق .

عدد النجوم من فضة فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين [1] . فنادى مناد : وما الثقلان يا رسول الله ؟ قال : الثقل الأكبر كتاب الله طرف بيد الله عزوجل وطرف بأيديكم فتمسكوا به لاتضلوا ، والاخر الأصغر عترتي، وان اللطيف الخبير نبأني انهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض فسألت ذلك لهما ربي ، فلا تقدموهما فتهلكوا، ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ، ثم أخذ بيد علي فرفعها حتى رؤي بياض آباطهما وعرفه القوم أجمعون ، فقال : أيها الناس من اولى الناس بالمؤمنين من انفسهم ؟ قالوا: الله ورسوله أعلم . قال : ان الله مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم فمن كنت مولاه فعلي مولاه ، يقولها ثلاث مرات، وفي لفظ احمد امام الحنابلة: أربع مرات، ثم قال: أللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وأحب من أحبه ، وأبغض من أبغضه، وانصر من نصره واخذل من خذله ، وأدر الحق معه حيث دار، ألا فليبلغ الشاهد الغايب، ثم لم يتفرقوا حتى نزل أمين وحي الله بقوله : اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ، الاية . فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : الله اكبر على اكمال الدين، واتمام النعمة، ورضى الرب برسالتي ، و الولاية لعلي من بعدي ، ثم طفق القوم يهنئون أمير المؤمنين صلوات الله عليه وممن هنأه في مقدم الصحابة : الشيخان ابوبكر وعمر كل يقول : بخ بخ لك يابن ابي طالب أصبحت و أمسيت مولاي و مولى كل مؤمن ومؤمنة ، وقال ابن عباس: وجبت والله في أعناق القوم ، فقال حسان: ائذن لي يا رسول الله أن اقول في علي أبياتاً تسمعهن ، فقال : قل على بركة الله ، فقام حسان فقال : يا معشر مشيخة قريش أتبعها قولي بشهادة من رسول الله في الولاية ماضية ثم قال :

يناديهم يوم الغدير نبيهم * بخم فاسمع بالرسول مناديا

---

١) الثقل ، بفتح المثلثة والمثناة : كل شيء خطير نفيس .

هذا مجمل القول في واقعة الغدير [1].

واقعهٔ غدیر خم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دهمین سال هجرت ، زیارت خانه خدا (کعبه) را با اجتماع مسلمین آهنگ فرمود . ودر میان قبایل مختلفه وطوائف اطراف بر حسب امر آنحضرت اعلان شد ، و در نتیجه گروه عظیمی بمدینه آمدند تا در انجام این تکلیف الهی (ادای مناسك حج بیت الله) از آنحضرت پیروی وتعلیمات آنحضرت را فرا گیرند .

این تنها حجی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از مهاجرت بمدینه انجام داد ، نه پیش از آن ونه بعد از آن دیگر این عمل ازطرف آنحضرت وقوع نیافته واین حج را باسامی متعدد درتاریخ ثبت نموده‌اند، ازقبیل: حجة الوداع ـ حجة الاسلام ـ حجة البلاغ ـ حجة الکمال ـ حجة التمام[2] .

در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل وتدهین فرمود وفقط با دو جامهٔ ساده (احرام) که یکی را بکمر بست و آندیگر را بدوش افکند روز شنبه بیست چهارم یا بیست وپنجم ذیقعده الحرام بقصد حج پیاده ازمدینه خارج شد وتمامی زنان واهل حرم خود را نیز در هودج‌ها قرار داد، وبا همه اهل البیت خود وبانفاق تمام مهاجرین وانصار وقبایل عرب وگروه عظیمی از خلق حرکت

---

۱) الغدیر ۱/ ۱۱ ـ ۹

۲) آنچه بگمان ما میرسد (وگمان اهل هوش وفراست همانند یقین است) اینست که وجه نامیدن حجة الوداع به بلاغ بمناسبت نزول آیه تبلیغ « یا أیها الرسول بلغ . . . » میباشد وهمچنین نامیدن آن به کمال وتمام نیز بمناسبت نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ...» میباشد .

فرمود[1] .

اتفاقاً در این هنگام بیماری آبله ـ یا حصبه ـ در میان مردم شیوع یافته بود و همین عارضه موجب گردید که بسیاری از مردم از عزیمت وشرکت در این سفربازماندند مع الوصف گروه بیشماری باآنحضرت حرکت نمودند که تعداد آنها به یکصد وچهارده هزار ویکصد وبیست تایکصد وبیست وچهارهزاروبیشتر ثبت شده است .

البته از اهالی مکه وآنها که باتفاق أمیر المؤمنین علی علیه السلام وأبو موسی از یمن آمدند بر این تعداد اضافه میشوند[2]، بامداد یکشنبه موکب نبوی صلی الله علیه وآله در « یلملم » بود وشبانگاه به « شرف السیاله » رسیدند ودر آنجا نماز مغرب وعشاء را خواندند وصبح آنشب را در (عرق الظبیه) ادای فریضه فرمودند سپس در (روحاء) فرود آمدند و پس ازکوچ از آنجا نماز عصر را در (منصرف) ادا فرمودند ونماز مغرب وعشاء را در (متعشی) خواندند و در همانجا صرف غذا کردند و نماز صبح روز بعد را در (اثابه) خواندند وبامداد سه شنبه را در (عرج) درك کردند ودر نقطه‌ای که بنام (لحی جمل) معروف است که درشیب وفرازهای (جحفه) است آنحضرت حجامت کرد سپس در (سقیاء) فرود آمدند (روز چهارشنبه) وپس از حرکت از آنجا نمازصبح را در (أبواء) خواندند وازآنجا حرکت کردند وروز جمعه به (جحفه) رسیدند وازآنجا به (قدید) رفته وشنبه را درآنجا درك فرمودند وروزیکشنبه در (عسفان)

---

۱) طبق مندرج در جلد ۳ طبقات ابن سعد / ۲۲۵ و(الامتاع) مقریزی / ۵۱۱ وجلد ٦ ارشاد الساری / ٤۲۹ .

۲) مدلول جلد ۳ السیرة الحلبیة / ۲۸۳ وسیرة احمد زینی دحلان جلد ۳/۳ وجزء ٤ از تاریخ الخلفاء ابن جوزی وتذکرة خواص الامة / ۱۸ وجلد ۳ دایرة المعارف فرید وجدی / ٥٤۲ .

وپس ازطی راه از آنجا ورسیدن به (غمیم) پیادگان در مقابل پیغمبر صف بستند.

وبه رسول خدا صلی الله علیه وآله از خستگی شکوه نمودند. پیغمبر صلی الله علیه وآله بآنها دستور قدم دو دادند وبا اجراء این دستور احساس راحتی نمودند. روز دوشنبه در(مرالظهران) بسر بردند وهنگام غروب آفتاب به (سرف) وپیش از ادای نماز مغرب بحوالی مکه رسیدند ودر ثنیتین (دو کوه مشرف بمکه) فرودآمدند وشب را در آنجا بسر برده وروز سه شنبه داخل مکه شدند[1].

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله مناسك حج را انجام دادند وبا جمعیتی که بهمراه آنحضرت بودند آهنگ بازگشت بمدینه فرمودند چون بغدیر خم (که در نزدیك جحفه است) رسیدند ، جبرئیل امین فرود آمد واز خدای تعالی این آیه را آورد :

« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ... »[2].

باید دانست که جحفه منزلگاهی است که راههای متعدد (راه اهل مدینه ومصر وعراق) از آنجا منشعب وجدا میشود .. وورود پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وهمراهان به آن نقطه در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه تحقق یافت[3].

امین وحی الهی آیه فوق الذکر را آورد واز طرف خداوند آنحضرت را امر کرد که علی علیه السلام را بولایت وامامت معرفی ومنصوب فرماید وآنچه درباره پیروی از او واطاعت اوامر او از جانب خدا بر خلق واجب آمده بهمگان ابلاغ فرماید . در این هنگام آنها که از آنمکان گذشته بودند بامر پیغمبر

---

۱) (امتاع) مقریزی /۵۱۳ ـ ۵۱۷ .

۲) آیه ۷۰ ازسورهٔ مائده : « ای فرستادهٔ خداوند برسان وبامت ابلاغ فرماآنچه را که از طرف پروردگار تو بر تو فرو فرستاده شد » .

۳) درلفظ روایت براء بن‌عازب تصریح باین روزشده وهمچنین بعضی دیگرازراویان حدیث غدیر خم تصریح بآن نموده‌اند .

بازگشتند وآنها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همانجا متوقف شدند . در این سرزمین درختان کهن وانبوه وسایه گستر وجود داشت که پیغمبر صلی الله علیه وآله قدغن فرمود کسی زیر درختان پنجگانه که بهم پیوسته بودند فرود نیاید وخسار وخاشاك آنجا را بر طرف سازند . وقت ظهر حرارت هوا شدت یافت بطوریکه مردم قسمتی از ردای خود را بر سر وقسمتی را زیر پا افکندند وبرای آسایش پیغمبر صلی الله علیه وآله چادری تهیه وروی درخت افکندند تا سایه کاملی برای پیغمبر صلی الله علیه وآله فراهم گشت . اذان ظهر گفته شد وآنحضرت در زیرآندرختان نماز ظهر را با همهٔ همراهان ادا فرمود . پس از فراغ از نماز درمیان گروه حاضرین [1] بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت [2] وآغاز خطبه فرمود وبا صدای بلند همگان را متوجه ساخت وچنین فرمود :

حمد وستایش مخصوص ذات خدا است ، یاری ازاو میخواهیم وباو ایمان داریم وتوکل ما باو است واز بدیهای خود واعمال نا روا باو پناه میبریم ، گمراهان را جز او راهنمائی نیست وآنکس را که او راهنمائی فرموده گمراه کنندهٔ نخواهد بود ، وگواهی میدهم که معبودی (در خور پرستش) جز او نیست ، واینکه محمد صلی الله علیه وآله بنده وفرستادهٔ او است ، پس از ستایش خداوند وگواهی به یگانگی او : ای گروه مردم ، همانا خداوند مهربان ودانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریباً دعوت خداوند را اجابت وبسرای باقی خواهم شتافت ، من وشماها هرکدام بر حسب آنچه بعهده داریم مسئولیم ، اینك اندیشه وگفتار شما چیست ؟ .

---

۱) در لفظ حافظ ، هیثمی درجلد ۹ مجمع الزواید/۱۵۶ ودر غیرآن چنین ذکرشده.

۲) طبق مندرج در ثمار القلوب /۵۱۱ ومصادر دیگر .

مردم گفتند : ما گواهی میدهیم که تو ابلاغ فرمودی واز پند ما وکوشش در راه وظیفه دریغ نفرمودی، خدای بتوپاداش نیکو عطا فرماید . فرمود : آیا نه اینست که شماها بیگانگی خداوند و اینکه محمد صلی الله علیه وآله بنده وفرستادهٔ او است گواهی میدهید ؟ وباینکه بهشت ودوزخ ومرگ وقیامت تردید ناپذیر است واینکه مردگان را خدا بر می‌انگیزد واینها همه راست ومورد اعتماد شما است ؟ .

همگان گفتند : آری ، باین حقایق گواهی میدهیم . پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت : خداوندا گواه باش . وبا تأکید ومبالغهٔ درتوجه وشنوائی همگی واقرار مجدد آنان باینکه سخنان آنحضرت را شنیده وتوجه دارند فرمود : همانا من در انتقال بسرای دیگر ورسیدن بکنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت ، وشما درکنار حوض برمن وارد میشوید، پهنای حوض من بمانند مسافت بین صنعاء وبصری است [1] ودرآن بشمارهٔ ستارگان ، قـدحها وجامهای سیمین هست ، بیندیشید ومواظب باشید که پس از درگذشتن من با دو چیز گرانبها وارجمند که در میان شما میگذارم چگونه رفتار نمائید ؟ ! [2] در این موقع یکی در میان مردم بانك برآورد که یارسول الله آن دوچیز گرانبها وارجمند چیست ؟ فرمود : آنکه بزرگتر است کتاب خدا است که یکطرف آن در دست خـدا وطرف دیگر آن در دست شما است (کنایه از اینکه کتاب خدا وسیلهٔ ارتباط با خداوند است) بنا براین آنرا محکم بگیرید واز دست ندهید تا گمراه نشوید ، وآن دیگر که

---

۱) صنعاء اکنون پایتخت یمن است وبصری قصبه‌ایست جزء ایالت حوران از توابع دمشق واین تشبیه متناسب باحدود درك وتصور آنها که درآن روزحضور داشته‌اند بیان گشته وتقریب اذهان است بر امری که حقیقت آن مهمتر است .

۲) دو چیز گران بها وارجمند مفاد کلمه « ثقلین » است که مفرد آن « ثقل » است یعنی چیز بزرگ وگرانبها .

کوچکتر است عترت من (اهل بیت من) میباشد وهمانا خـدای مهربان ودانا مرا آگاه فرمود کـه این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند ، ومن این امر را (عدم جدائی کتاب وعترت را) از پروردگار خود درخواست نموده‌ام ، بنا بر این برآنـدو پیشی نگیرید واز پیروی آن دو بازنایستید وکوتاهی نکنید که هلاك خواهید شد . سپس دست علی علیه السلام را گرفت واو را بلند نمود تا بحدی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد ومردم او را دیدند وشناختند .

وفرمود : ای مردم کیست که بر اهـل ایمان از خود آنهـا (سزاوارتر) میباشد ؟گفتند : خدای ورسولش داناترند . فرمود: همانا خدا مولای من است ومن مولای مؤمنین هستیم واولی وسزاوارترم برآنها از خودشان ، پس هرکس که من مولای اویم علی علیه السلام مولای اوخواهد بود. واین سخن را سه بار وبنا بگفتهٔ احمد بن حنبل پیشوای حنبلی‌ها چهار بار تکرار فرمود . سپس دست بدعا گشود وگفت : بـار خدایا ، دوست بدارآنکه را که او را دوست دارد ودشمن دارآنکه را که او را دشمن دارد ویاری فرما یاران او را وخوارگردان خوارکنندگان او را ، واو را معیار ومیزان ومحور حق وراستی قرارده . آنگاه فرمود : بایدآنان که حاضرند این امر را بغائبین برسانند وابلاغ نمایند . هنوز جمعیت پراکنده نشده بودکه امین وحی الهی رسید واین‌آیه را آورد : « الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا »[1] در این موقع پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : الله اکبر ، براکمال دین واتمام نعمت وخشنودی خـدا برسالت من وولایت علی علیه السلام بعد از مـن . سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت أمیر المؤمنین علیه السلام واز جملهٔ آنان (پیش

---

۱) آیه ۳ ازسوره مائده: « امروز دین شما راکامل نمودم ونعمت را برشما تمام کردم ودین اسلام را برای شما پسندیدم » .

از دیگران) شیخین (ابوبکر وعمر) بودند که گفتند : به به برای تو ای پسر ابی طالب که صبح وشام را درك نمودی در حالیکه مولای من ومولای هر مرد وزن مؤمن گشتی . و ابن عباس گفت : بخدا سوگند که ایـن امر (ولایت علی علیه السلام) بر همه واجب گشت . سپس حسان بن ثابت گفت : یا رسول الله اجازه فرما تا درباره علی علیه السلام اشعاری بسرایم . پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو با میمنت و برکت الهی. در این هنگام حسان برخاست وچنین گفت: ای گروه بزرگان قریش در محضر پیغمبر اسلام دربارهٔ ولایت که مسلم گشت ، گفتار واشعارخود را بیان میکنم ، وگفت :

ینادیهم ، یوم الغدیر نبیهم * بخم فاسمع بالرسول منادیا

این بود اجمالی از واقعهٔ غدیر خم [1].

توضیحاتی پیرامون حدیث غدیر

باید توجه داشت که :

۱ ـ این حدیث شریف از زمـان صدور آن مورد توجه وعنایت وبژه قرار گرفته است علامه امینی قدس سره در جلد اول « الغدیر » نام یکصد وده نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وهشتاد چهار نفر از تابعین وسیصد وشصت نفر از دانشمندان عامه که این واقعه وحدیث آنرا نقل نموده‌اند را ذکر می کند .

بگونه‌ای در میان عامه وخـاصه این حدیث مورد توجه قرارگرفته است که برخی ازدانشمندان واعلام دوفرقه در مورد آن کتب ورسائلی را تألیف نموده‌اند علامه امینی نام بیست و شش نفر را ذکر می کندکه در این موردکتاب یا رسالهٔ

---

۱) ترجمهٔ الغدیر ۱/۳٤ ـ ۲۹

مستقلی را تألیف نموده‌اند [1] و این عـدد را علامه محقق آقای سید عبد العزیز طباطبائی دامت برکاته به یکصد وبیست وپنج نفر می‌رسانند [2].

با توجه بـه این عنایت خاصه ، تواتر غدیر و حدیث آن امر مسلم و قطعی می‌گردد ، تواتری که نه فقط در صدر اسلام و اعصار نزدیك به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه درهمه قرون واعصاروجود داشته است، بلکه چنانچه ازبرخی از شافعیه نقل شده حدیث غدیر فوق حد تواتر است [3]، وبنابراین کسی نمی‌تواند در آن ازحیث سند اشکال کند ، وظاهر نیزاین است که از حیث سند در آن اشکال نشده است .

۲ ـ اگر درمفاد حدیث غدیر وواقعه آن اندکی تأمل شود جای هیچ تردیدی باقی نخواهد ماند که پیامبر صلی الله علیه و آله ، امیر المؤمنین علیه السلام را بـه خلافت پس از خود برگزیده‌اند چون :

اولا : پیامبر جمعیتی راکه برای این انتخاب واعلام آن حاضر می کند ازنود هزار نفر تا بیش از یکصد وبیست وچهار هزار نفر نوشته‌اند .

وثانیاً : پیامبر صلی الله علیه و آله در محل غدیر خم امر بـه توقف نمودند ودستوردادند کسانی که‌از آنجا گذشته‌اند بازگردند وصبر کردند تا کسانی که هنوز بدانجا نرسیده‌اند ملحق شوند، سپس خطبه وسخنرانی خویش راکه متن حدیث غدیر است برای مردم شروع کردند .

وثالثاً: سخن خویش‌را پیامبرصلی‌الله علیه و آله باذکراین نکته آغاز می کنند که رحلت ایشان نزدیك است وبزودی‌به دیارباقی خواهند شتافت ودعوت حق را

---

۱) رجوع گردد به الغدیر ۱/۱۵۷ ـ ۱۵۲

۲) رجوع گردد به مجلهٔ تراثنا عدد ۲۱/۳۱۸ ـ ۱۶۶

۳) شیخ عبد الله شافعی درکتاب المناقب / ۱۰۸ نسخهٔ خطی بنقل از احقاق الحق ۶/۲۹۰

لبیك خواهند گفت .

رابعاً : از مردم اقرار واعتراف گرفتند که آنچه را خداوند برای آنان ازحیث اعتقاد واحکام واعمال فرستاده است بدانها ابلاغ کرده ورسانده‌اند وپس از این نیز بر این اعتراف واقرار خلق ، خدای خویش را نیز شاهد وناظر گرفته‌اند .

خامساً: حدیث ثقلین[1] را مجدداً تذکر می‌دهند که اگر می‌خواهید دچار گمراهی نشوید به ثقل اکبر قرآن وثقل اصغر عترت واهل بیت پیامبر علیهم السلام تمسك کنید ودر واقع ایـن گفتار یکی از مقدمات کلام بعدی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است .

سادساً: امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با خود برفراز بلندی برده‌اند ودرحالیکه دست علی راگرفته وبلند می کنند بگونه‌ای که سفیدی‌زیربغل‌هر دونمایان می گردد از مردم می‌پرسند: چه کسی برمؤمنین ولایت دارد؟ ووقتی مردم شرط ادب را بجا آورده ومی‌گویند : خدا ورسولش بهتر می‌دانند ، پیامبر می‌فرمایند : خدا ومن ولایت بر مؤمنین داریم . وپس از آن در حـالیکه امیر المؤمنین علیه السلام را همچنان به مردم نشان می‌دهند می‌گویند : وهرکس من بر او ولایت دارم ، علی نیز بر او ولایت دارد . واز این بیان بخوبی ظاهر می‌شود همان ولایتی که برای پیامبرصلی‌الله علیه وآله ثابت است برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیزثابت است وآن جز ولایت حکم وزعامت مسلمین وحکومت برآنان نیست .

سابعاً: این کلام را (هرکس من ولایت براودارم علی هم بر او ولایت دارد) سه بارتکرار می کنند بلکه بنابرنقل احمد امام حنابله چهاربار آنرا تکرارمی کنند که اگرمردم درموردآن دچار تردید وتوهم شوند دوباره آنرا بشنوند وبه مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله پی‌ببرند .

---

۱) بحث در حدیث ثقلین خواهدآمد

ثامناً : پس از سه یا چهار بار تکرار کردن نصب امیر علیه السلام به ولایت، درحق کسانی که ولایت امیر علیه السلام را بپذیرند دعا کردند ودرحق کسانی که آنرا ردکنند واو را در ولایتش یاری و کمك نکنند نفرین نمودند ، واین دعا ونفرین خود یکی ازادله‌ای است که مقصود ولایت در حدیث غدیر ولایت حکم است و به معنای دوستی نیست ، خصوصاً که پس از جمله « اللهم وال من والاه » فرموده‌اند « وأحب من أحبه » واین تکرارولایت ودوستی خود بهترین گواه است که مقصود ازولایت دوستی نیست چون اگرچنین بود دیگر نیازی به ذکر دوستی وجود نداشت که « أحب من أحبه » .

تاسعاً : قبل از حدیث غدیر آیه ابلاغ بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد وایشان را امرنمود مطلبی راکه خداوند برایشان نازل کرده است به مردم برسانند وپس از حدیث غدیر که ابلاغ ولایت امیر علیه السلام بود ، آیهٔ اکمال واتمام بر ایشان نازل‌شد وخداوند دین‌اسلام را بعنوان یك دین‌برای‌مؤمنین پسندید وبدان رضایت دادکه تفصیل بحث پیرامون دو آیه شریفه درفصل اول این‌بخش گذشت.

عاشراً : وبهترین دلیل براینکه مقصود ازولایت، ولایت حکم است، تبریك حاضرین غدیرخم بود به امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین که در پیشاپیش آنان ابوبکر وعمرقرار دارند وحسان بن‌ثابت شاعر معروف نیز که واقعه را حاضر بود اجازه خواست وواقعه را به شعر تبدیل نمودکه برای همیشه در تاریخ ثبت گردد ودر اشعار او این بیت وجود داردکه :

فقال له : قم يا علي فانني رضيتك من بعدي اماماً وهادياً[1]

واز این بیت بخوبی ظاهر می‌شودکه حسان مسأله امامت وهدایت خلق را از سخنان رسول اکرم صلی الله علیه وآله استفاده نموده است .

---

۱) الغدیر ۲ / ۳٤

ازاین ده قرینه (تلك عشرة كاملة) حالیة ومقالیة بخوبی اثبات می‌شود که واقعه غدیر وحدیث آن در واقع نصب امیر المؤمنین علیه السلام به امامت وزعامت وولایت وخلافت پس از نبی اکرم صلی الله علیه وآله است ، واگر در واقعه وحدیث آن تأمل شود عدد قرائن را به چند برابر این هم می‌توان افزایش داد ، بلکه می‌توان گفت این حدیث نص در خلافت بلا فصل امیر علیه السلام است ودر این صورت دیگر نیازی به قرینه ندارد . « اللهم اشهد قد بلغت » .

وجای تعجب است ازیکی ازدانشمندان بنام شیعه در کتاب خود که پیرامون حقانیت مذهب شیعه تصنیف نموده است در مبحث استدلال به قول پیامبر صلی الله علیه وآله ازحدیث غدیر که بقول برخی آخرین تبلیغ وبیان برای امامت امیر علیه السلام است غفلت نموده وآنرا ذکر نکرده است . سبحان من لا یسهو .

۳ ـ وبخاطر نصب امیر المؤمنین جهت خلافت برمسلمین است که شیعه روز هجدهم ماه ذی‌الحجة الحرام راجشن می‌گیرد وآنرا عید غدیر می‌نامند وروایاتی درفضیلت آن ازائمه علیهم السلام نقل می‌کند وآنرا عید آل محمد وعید الله اکبر می‌داند [۱] ، وبحق بایدگفت که این روز سزاوار چنین نامی نیز هست .

۲ ـ حدیث ثقلین

عامه وخاصه در مجامع حدیث خویش از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حدیثی را نقل نموده‌اند که در آن پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده‌اند : « من از میان شما می‌روم ودر میان شما دو شیء گرانبها را باقی می‌گذارم تازمانیکه بدان دو چنگ زنید وتمسك کنید هرگز دچار انحراف وگمراهی نخواهید شد وآن دو شیء گرانبها عبارتند از کتاب الله وعترتی اهل بیتی » .

---

۱) جهت تفصیل بحث عید غدیر رجوع شود به الغدیر ۱/۲۸۷ ـ ۲۸۳

این روایت که مضمون آن یاد شد در کتب عامه و خاصه نقل شده و نقل آن مستفیض یا متواتر است بنابراین اولا : نیازی دیگر به سند آن وجود ندارد چون متواتر است ، وثانیاً بفرض که فردی تواتر آنرا انکار کند به اسناد صحیح نیز از طرق فریقین نقل شده که بر اهل تحقیق پوشیده نیست ، واز طرف دیگر در این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور تمسك به دو شیء را داده‌اند یکی قرآن و دیگری اهل بیت و عترت ایشان علیهم السلام ، مراد از قرآن در کلام ایشان واضح است و مراد از اهل بیت و عترت نیز از بیانات وتوضیحات گذشته معلوم است خصوصاً از مطالبی که در ذیل آیهٔ شریفهٔ تطهیر مکتوب شد ودر آنجا متذکر شدیم که عامه وخاصه هردو پذیرفته‌اند که مراد از اهل بیت پیامبر علیهم السلام فقط اصحاب کساء، خمسهٔ طیبه هستند وغیر از این پنج نفر هیچکس دیگر را شامل نمی‌شود، بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همهٔ مسلمین را در همهٔ اعصار امر نموده‌اند که برای نجات از گمراهی به قرآن واهل بیت تمسك کنند .

وبفرض که دلیلی برعصمت خمسهٔ طیبه وجود نداشت خود این حدیث بخوبی می‌توانست آنرا اثبات کند چون مسلمین مطلقاً امر شده‌اند که بدان تمسك کنند واز آن پیروی نمایند وقرآن امر به گناه وخطا واشتباه نمی کند ، واز همهٔ این امور مبرا است ، ازاینرو قرین قرآن نیز که امر به تمسك او نیز مطلق است می‌بایست چنین باشد یعنی نباید گناه وخطا واشتباه در اوراهی داشته باشد یابدان فرمان دهد، بنابراین می‌بایست معصوم بوده ومقام عصمت را دارا باشد، ولذا ازخود حدیث نیزمی‌توان استفاده کرد که اهل بیت بجزخمسهٔ طیبه دیگری نمی‌تواند باشد چون مقام عصمت را بجز آنان دیگری دارا نیست، والبته پر واضح است که دراین استدلال دوری وجود ندارد چون این دو مطلب در دو رتبه قرار دارند ولذا اثبات یکی بوسیله دیگری دور نخواهد بود ، خصوصاً که ما یکی را با دلیل خارجی اثبات می کنیم و دیگری را بوسیله حدیث بر آن مترتب می کنیم و البته از آنچه که در

صفحات گذشته این رساله مسطور گشت خواننده محترم بخوبی هردو مطلب را از غیر حدیث نیز می‌تواند استفاده کند ومادر بخش اول رساله عصمت امام را اثبات نمودیم و در بخش دوم توضیح دادیم که مراد از اهل بیت ، خمسه طیبه علیهم السلام هستند ، بدون اینکه از این حدیث استفاده کنیم و کلام در اینجا این است که هریك ازاین‌دومعنا راکه بعنوان اصل‌موضوعی درمقام بپذیریم بوسیله حدیث مطلب دوم اثبات می‌شود . (دقت شود) .

درهرصورت متن‌حدیث ثقلین رادراینجا از کتاب صحیح مسلم نقل می کنیم که یکی از شش کتاب معتبر در نزد عامه است وبعد ازصحیح بخاری درنزدآنان مقام دوم را در صحت واهمیت دارا است :

« روی بسنده عن یزید بن حیان قال: انطلقت أنا وحصین بن سبرة وعمربن مسلم الی زید بن أرقم فلما جلسنا الیه قال له حصین : لقد لقیت یا زید خیراً کثیراً رأیت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم وسمعت حدیثه وغزوت معه وصلیت خلفه، لقد لقیت یازید خیراً کثیراً حدثنا یا زید ماسمعت من رسول‌الله صلی‌الله علیه [وآله] وسلم . قال: یابن‌أخي والله لقدکبر سني وقدم عهدي ونسیت بعض الذي کنت اعي من رسول الله صلی‌الله علیه [وآله] وسلم فما حدثتکم فاقبلوه وما لا أحدثکم فلا تکلفونیه ، ثم قال : قام رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یوماً فینا خطیباً بماء یدعی خماً بین مکة والمدینة فحمد الله وأثنی علیه ووعظ وذکرثم قال : أما بعد ألا یا أیها الناس فانما أنا بشر یوشك ان یأتي رسول ربي فأجیب واني تارکم فیکم ثقلین أولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به ، فحث علی کتاب الله ورغب فیه ، ثم قال : وأهل بیتي ، أذکرکم الله في أهل بیتي ، أذکرکم الله في أهل بیتي ، أذکرکم الله في أهل بیتي ، فقال له حصین : ومن أهل بیته یا زید؟ ألیس نساؤه من أهل بیته ؟ قال : نساؤه من أهل‌بیته

ولكن أهل بيته من حرم الصدقة بعده . قال: ومن هم ؟ قال : هم آل علي عليه السلام وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس . قال : كل هؤلاء حرم الصدقة ؟ قال : نعم »[1].

« مسلم بسندش از يزيد بن حيان نقل می کند که می گويد : من وحصين بن سبره وعمر بن مسلم پيش زيد بن أرقم رفتيم وهنگاميکه درنزد او نشستيم، حصين بدو گفت : ای زيد ، خير فراوانی درزندگی بتو رسيده است ، پيامبر اکرم صلی الله عليه وآله را ملاقات نموده‌ای وکلام او را شنيده‌ای وبا او بجنگ رفته‌ای وپشت سرش نمازخوانده‌ای، براستی که خير فراوانی بتو رسيده است ، از آنچه که پيامبر صلی الله عليه وآله شنيده‌ای برای ما حديث نقل کن . زيد گفت : ای فرزند برادر ، سوگند بخداوند که سن من زياد شده ومرگم نزديك است وبرخی از آنچه که از پيامبر صلی الله عليه وآله شنيده بودم را فراموش کرده‌ام، پس آنچه راکه برای شما نقل می کنم بپذيريد وآنچه راکه نقل نمی کنم مرا بدان تکليف نکنيد واز من چيزی در مورد آن نپرسيد ، سپس ادامه داد : پيامبر صلی الله عليه وآله روزی در برکه‌ای بنام خم بين مکه ومدينه در ميان ما سخن گفت وخدا را ستايش نمود وبر او درود فرستاد وموعظه نمود سپس گفت : اما بعد : ای مردم آگاه باشيد من نيز فقط يك انسان هستم وبزودی فرستاده پروردگارم جهت قبض روح من می آيد ومن نيز دعوت او را می‌پذيرم ودر حالی از ميان شما می‌روم که دوشی ء گرانبها را بيادگار می گذارم اولين آن دو کتاب خدا است که در آن هدايت ونور است ؟ کتاب الهی را بگيريد وبدان چنگ زنيد ، پس ترغيب وتشويق در کتاب خدا نمود، سپس گفت: ودومين آن دو اهل بيت من است ، خدا را بياد شما می‌اندازم در مورد اهل بيتم (واين جمله را سه بار تکرار فرمود) ، پس حصين بدو گفت: اهل بيت او چه کسانی هستند ؟ آيا همسران او نيز از اهل بيت هستند؟

---

۱) صحيح مسلم ۱۵/۱۷۹ بشرح النووی

زید پاسخ داد : همسران او از اهل بیت او هستند واهل بیت او کسانی هستند که زکات بر آنان حرام است ، پرسید : و آنـان چه کسانی هستند ؟ پاسخ داد : ایشان فرزنـدان علی علیه السلام و فرزندان عقیل و فرزندان جعفر و فرزندان عباس‌اند . پرسید : بر همه اینان زکات حرام است ؟ پاسخ گفت : آری » .

مؤلف گوید : در این روایت زید بن ارقم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را از اهل بیت محسوب می کند ، در حالیکه در ذیل آیه تطهیر مفصلا گذشت که اهل بیت فقط خمسهٔ طیبه اصحاب کساء هستند ولا غیر .

خود زید بن ارقم در روایت دیگری که همین مسلم دو صفحه بعد از این در صحیحش از او نقل می کند در پاسخ سؤالی که از او می‌شود که آیا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از اهل بیت محسوب می‌شوند ؟ پاسخ می‌دهد : « قال : لا وایم الله ان المرأة تکون مع الرجل العصر من‌الدهر ثم یطلقها فترجع الی‌أبیها وقومها ، أهل بیته أصله وعصبته الذین حرموا الصدقة بعده » [1].

« پاسخ می‌دهد : سوگند بخداوند مگر نمی‌بینی که زن با مردی روزگاری را زندگی می کند سپس مرد اورا طلاق می گوید وزن بنزد پدر وخویشاوندانش باز می گردد، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اصل اوو ریشه اوواقوام نزدیك او هستند که زکات بر آنان حرام است » .

علاوه بر این در این روایت زید بن ارقم فرزندان عقیل و جعفر و عباس را داخل در اهل بیت می‌داند که مفاد آیهٔ تطهیر آنرا نفی می کند به بیانی که گذشت واعادهٔ آن نیز ضرورتی ندارد .

ترمذی نیز در صحیحش مفاد حدیث ثقلین بسندش از زید بن ارقم وجابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که در اینجا بنقل دوم اکتفا می کنیم :

---

۱) صحیح مسلم ۱۸۱/۱۵ بشرح النووی

« عن جابر بن عبدالله قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجته يوم عرفة وهو على ناقته القصوى يخطب فسمعته يقول: يا أيها الناس اني قد تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي »[1].

« از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت : پیامبر صلی الله علیه وآله را در مراسم حج درروزعرفه دیدم که برشترش که قصوی نامیده می‌شد سوار بود و برای مردم سخن می گفت پس ازاوشنیدم که می‌فرمود: ای مردم من در میان شماچیزی را باقی گذاشتم که اگر آنرا بگیرید و بدان تمسك کنید هرگز گمراه نخواهید شد آن کتاب خدا وخانوادهٔ من اهل بیت من هستند » .

این حدیث را دیگر از اعلام عامه نیز نقل نموده‌اند که ذکر همهٔ آنها موجب تطویل خواهد شد ، طالب می‌تواند برای یافتن برخی از آنان به کتاب گرانقدر « فضائل الخمسة »[2] مراجعه کند .

ودر ختام بحث این حدیث ذکر دو نکته ضروری می‌نماید :

۱ ـ ما امر شده‌ایم که به قرآن واهل بیت خمسهٔ طیبه علیهم السلام تمسك جوئیم تا هرگز گمراه نشویم ، وبعد از پیامبر صلی الله علیه وآله بزرگ اهل‌بیت علیهم السلام امیر مؤمنان علیه السلام است ، پس ما باید بدو تمسك جسته وبه او متوسل شویم وهمانگونه که در عقاید واعتقادات واعمال ورفتار وحکومت وهمه چیز به قرآن استدلال می‌جوئیم ، درهمهٔ این موارد نیزمی‌بایست به او تمسك کنیم ونتیجه قهری چنین تمسکی خلافت بلا فصل امیر مؤمنین علیه السلام است .

۲ـ همانگونه که قرآن عمر جاودان وابدی دارد وتا قیامت راهنمای مسلمین

---

۱) صحیح الترمذی ۳۰۸/۲

۲) فضائل الخمسة ۶۳/۲ ـ ۵۲

است و آنها نیز مأمور به تمسك بدان هستند ، از میان اهل بیت علیهم السلام نیز فردی همواره می‌بایست وجود داشته باشد تامسلمین بدامن اوتمسك پیدا کنند واز گمراهی نجات یابد چون معنی ندارد که تمسك بقرآن جاودانه باشد اما تمسك به اهل بیت فقط مدت زمانی محدود ودراین صورت تمسك به این دووجود نخواهد داشت ، بنا بر این ازاهل بیت علیهم السلام فردی وجود دارد که مأمور تمسك بدو هستیم و بدیهی است که اودرزمان ما به اعتقاد ما کسی جز امام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف نخواهد بود ، واساساً این حدیث جز بنا بر عقاید امامیه به هیچ طریق دیگری نمی‌تواند صحیح باشد وازاینرو است که می‌تواند عقاید ما را نیز اثبات کند که تفصیل آن از مقام خارج است .

۳ ـ اولین کسی که اسلام آورد ونماز گذارد

عامه وخاصه پذیرفته‌اند که اولین کسی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ایمان آورد واسلام اختیار کـرد وبـا او نماز گذارد امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین است ، تفصیل این بحث را درکتاب پر ارج « الغدیر » [۱] و روایات عامی آن را درکتاب نفیس « فضائل الخمسة » [۲] می‌توانید ببینید ، ما در اینجا فقط به ذکر یك روایت ازکتاب « خصائص » نسائی اکتفا می کنیم :

« روی بسنده عن عفیف ـ یعني الکندي ـ قال : جئت في الجاهلیة الی مکة وأنا أرید أن أبتاع لأهلي من ثیابها و عطرها فأتیت العباس بن عبد المطلب وکان رجلا تاجراً فأنا عنده جالس حیث أنظر الی الکعبة وقد حلقت الشمس في السماء

---

۱) الغدیر ۳/۲٤۱ ـ ۲۲۰

۲) فضائل الخمسة ۱/۲٤۰ ـ ۲۱۷

فارتفعت وذهبت اذ جاء شاب فرمى ببصره الى السماء ثم قام مستقبل الكعبة ثم لم ألبث الا يسيراً حتى جاء غلام فقام على يمينه ثم لم ألبث الا يسيراً حتى جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب فركع الغلام والمرأة ، فرفع الشاب فرفع الغلام والمرأة، فسجد الشاب فسجد الغلام والمرأة ، فقلت : يا عباس أمر عظيم . قال العباس : امر عظيم ، أتدري من هذا الشاب ؟ قلت : لا . قال : هذا محمد ابن عبدالله ابن أخي ، أتدري من هذا الغلام ؟ هذا علي ابن أخي ، أتدري من هذه المرأة ؟ هذه خديجة بنت خويلد زوجته ، ان ابن أخي هذا أخبرني ان ربه رب السماء والأرض أمره بهذا الدين الذي هو عليه ولاوالله ما على الأرض كلها أحد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة »[1].

« نسائی بسندش از عفیف کندی نقل می کند که گفت : در زمان جاهلیت به مکه آمدم و می‌خواستم برای خانواده‌ام لباس وعطر تهیه کنم ، پس در نزد عباس بن عبد المطلب که مردی تاجر بود رفتم ودر نزد او نشسته بودم وبه کعبه نگاه می کردم وخورشید در افق بود پس از مدتی غروب کرد در این هنگام مرد جوانی آمد ونگاه خود را به آسمان انداخت سپس در مقابل کعبه ایستاد ومدت کمی صبر نکرده بود که پسر بچه‌ای نیز آمد و طرف راست او ایستاد ومدت کوتاهی گذشت وزنی آمد ودر پشت آندو قرار گرفت پس مرد جوان رکوع کرد وپسر وزن نیز رکوع نمودند ، مرد سراز رکوع برداشت وپسر وزن نیز چنین کردند پس از آن مرد سجده کرد وپسر وزن نیز سجده کردند ، به عباس گفتم : ای عباس امری بزرگ را مشاهده می کنم . عباس گفت : آری امری بزرگ است آیا می‌دانی این مرد جوان کیست ؟ گفتم : نه . گفت : این برادر زادهٔ من محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله است ، آیا می‌دانی این پسر بچه

---

۱) الخصائص ۳/

کیست ؟ برادر زادهٔ مـن علـی است ، آیا می‌دانی این زن کیست ؟ او خدیجه دختر خویلد همسر او است ، این برادر زاده به من گفته است پروردگارش کـه پروردگار زمین و آسمان است او را به این آئین که بر او است امر نموده است وقسم بخداوند بر روی زمین کسی بر این آئین بجز این سه نفر وجود ندارد ».

مؤلف گوید: این روایت اگر چه در مورد نماز است ولکن نماز می‌بایست پس از پذیرش اسلام وایمان آوردن بخداوند ونبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله انجام شود ، پس در واقع این روایت بر هر سه امر وتقدم امیر المؤمنین علیه السلام در اسلام وایمان وگـذاردن نماز دلالـت دارد ، وبنا بر این اولین نمازگذار مرد پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام واولین نمازگذار زن حضرت خدیجه سلام الله علیها بـانوی پیامبر صلی الله علیه وآله است .

وقتی جائی برای تردید در این امر که امیر المؤمنین علیه السلام اولین مؤمن ومسلمان ونمازگذار پس از پیامبر صلی الله علیه وآله است باقی نماند ، واین امرقابل انکار نبود، لذا برخی گفته‌اند : اگرچه ایمان علی‌علیه السلام تقدم برایمان بقیهٔ مردم دارد ، ولکن چون او در هنگام ایمان آوردن طفل بوده است ایمان او وعبادت او در طفولیت ارزش ندارد و لـذا ایمان دیگران از ایمان او افضل وبرتر می‌شود [1] .

در پاسخ ایـن اشکال باید گفت : سـن امیر المؤمنین علیه السلام در هنگام اسلام‌آوردن حدود ده سال بوده است وآنچه که در عقیده وعمل انسانها مهم است تمیز وقدرت تشخیص نسبت بـه مصالح ومفاسد است ودر نزد همه مسلم است که قدرت تمیز وتشخیص امیر علیه السلام نسبت به دیگران قابل مقایسه

---

۱) العثمانیة / ۲٤ ـ ۲۲

نیست حتی در طفولیت ، و بنا بـر این نه تنها ایمان او وعبادتش در طفولیت صحیح است بلکه قابل مقایسه به ایمان دیگران نیست و لذا خود عامه روایات متعددی در فضیلت ایمان امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کنندکـه فقط بیك موردآن اشاره می کنیم :

متقی هندی در « کنـز العمال » گوید : « لـو أن السماوات و الأرض موضوعتان في كفة و ايمان علي عليه السلام في كفة لرجح ايمان علي . قال: أخرجه الديلمي عن ابن عمر »[1].

« اگر آسمانها وزمین در یك طرف ترازو قرار گیرند و ایمان علی علیه السلام در طرف دیگر ، ایمان علی علیه السلام برتری خواهد داشت . متقی گوید : این روایت را دیلمی بسندش از ابن عمر نقل می کند » .

وهنگامیکه پذیرفته شدکه امیر المؤمنین علیه السلام در طفولیت ایمان آورده است پس او هرگز بر بتی سجده نکرده و مشرك نبوده است ، ومی‌دانیم که شرك بزرگترین ظلمها و گناهان است ، وامامت نیز به گناهکار وظالم نخواهد رسید ، پس دیگران که مدتی از عمر خویش را بت پرستیدند ومشرك بودند صلاحیت امامت وخلافت را ندارد ، بر خلاف امیر المؤمنین علیه السلام که هرگز مشرك نبوده پس صلاحیت خلافت وامامت را دارا است وبراین اساس ازاین احادیث وبحث خلافت بلا فصل امیر علیه السلام استفاده می‌شود [2] .

۴ - حدیث انذار عشیرة

هنگامی که آیه شریفه « و أنذر عشيرتك الأقربين »[3] ، « و نزدیکان خودت

---

۱) کنز العمال ۱۵۶/۶

۲) جهت توضیح بیشتر رجوع شود به سومین دلیل عصمت : دلیل نقلی /۵۳

۳) سورة الشعراء /۲۱۴

را به اسلام دعوت کن » نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلـه فرزندان عبد المطلب را جمع نمودند وطعامی دادند و آنان را به اسلام دعوت نمودند و . . .

از خواننده محترم اجازه می‌خواهیم که کلام را به ابن جریر طبری در کتاب معروف تاریخش بنام « تاریخ الأمم و الملوك » بسپاریم ، او پس از نقل سندش به این واقعه تاریخی از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که فرمودند :

« لما نزلت هذه الاية على رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم « وانذر عشيرتك الأقربين »[1] دعاني رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال لي : يا علي ان الله أمرني ان أنذر عشيرتي الأقربين فضقت بذلك ذرعاً وعرفت اني متى أباديهم بهذا الأمر أرى منهم ما أكره فصمت عليه حتى جاءني جبرئيل فقال: يامحمد انك ألا تفعل ما تؤمر به يعذبك ربك ، فاصنع لنا صاعاً من طعام واجعل عليه رجل شاة واملأ لنا عساً من لبن ثم اجمع لي بني عبدالمطلب حتى أكلمهم وأبلغهم ما أمرت به، ففعلت ما أمرني به ثم دعوتهم له وهم يومئذ أربعون رجلا يزيدون رجلا أو ينقصونه فيهم أعمامه أبـو طالب وحمزة والعباس وأبولهب فلما اجتمعوا اليه دعاني بالطعام الذي صنعت لهم فجئت به فلما وضعته تناول رسول الله صلى الله عليه [وآله] حذية من الحم فشقها بأسنانه ثم ألقاها في نواحي الصحفة ثم قال : خذوا بسم الله، فأكل القوم حتى مالهم بشيء حاجة وما أرى الاموضع أيديهم وأيم الله الذي نفس علي بيده وان كان الرجل الواحد منهم ليأكل ماقدمت لجميعهم، ثم قال: اسق القوم فجئتهم بذلك العس فشربوا منه حتى رووا منه جميعاً وأيم الله ان كان الرجل الواحد منهم يشرب مثله فلما أراد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ان يكلمهم بدره أبو لهب الى الكلام فقال لقد ما سحر كم صاحبكم فتفرق القوم ولم يكلمهم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال: الغد ياعلي ان الرجل سبقني الى ماقد

---

١) سورة الشعراء / ٢١٤

سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان أكلمهم فعدلنا من الطعام بمثل ما صنعت ثم أجمعهم الي . فقال : ففعلت ثم جمعتهم ثم دعاني بالطعام فقربته لهم ففعل كما فعل بالأمس فأكلوا حتى مالهم بشيء حاجة ثم قال : اسقهم فجئتهم بذلك العس فشربوا حتى رووا منه جميعاً ثم تكلم رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم فقال: يا بني عبدالمطلب اني والله ما أعلم شاباً في العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتكم به اني قد جئتكم بخير الدنيا والاخرة وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم اليه فأيكم يوازرني على هذا الأمر على أن يكون أخي ووصيي وخليفتي فيكم . قال : فأحجم القوم عنها جميعاً وقلت واني لأحدثهم سناً وارمصهم عيناً واعظمهم بطناً واحمشهم ساقاً: أنا يا نبي الله أكون وزيرك عليه فأخذ برقبتي ثم قال: ان هذا أخي ووصيي وخليفتي فيكم فاسمعوا له واطيعوا . قال: فقام القوم يضحكون ويقولون لأبي طالب قد أمرك ان تسمع لابنك وتطيع »[1].

« امير المؤمنين عليه السلام فرمودند : هنگاميكه آيـهٔ « وخانوده‌ات را به اسلام دعوت كن » بر پيامبر صلى الله عليه و آله نازل شد مرا فرا خواند وفرمود : اى على خداوند مرا امر فرموده كه اقوام نزديك خويش را به اسلام فرا بخوانم ومن از اين جهت ناراحت بودم ومى‌دانم كه هرگاه اينها را بدين امر دعوت كنم از آنان چيزى خواهم ديد كه از آن ناراحت مى‌شوم ، پس ساكت ماندم وچنين نكردم تا اينكه جبرئيل آمد وگفت : اى محمد اگر تو چنين نكنى پروردگارت ترا عذاب خواهد نمود ! پس براى ما صاعى (حدود سه كيلوگرم) غذا تهيه كن وبر آن ران گوسفندى قرار بده وظرف بزرگى از شير را براى ما پر كن سپس فرزندان عبدالمطلب را دعوت نما تا با آنان سخن بگويم و آنچه را كه بدان امر شده‌ام بدانان ابلاغ كنم. اميرعليه السلام گويد : پس من آنچه را كه به من دستور

---

١) تاريخ الامم والملوك ٢/٢١٧ و٢١٦

داده بود تهیه نمودم وسپس آنان را نیز فرا خواندم و آنان در آنروز چهل نفر یك نفر کم یایك نفربیشتر بودند ودر میان آنان عموهای پیامبر صلی‌الله علیه و آله : ابوطالب وحمزه وعباس وابو لهب قرار داشتند ، پس هنگامی که همه در نزد او جمع شدند مرا دستور داد تا غذائی راکه آماده کرده بودم حاضر کنم ، ومن نیز چنین کرده و آنرا آوردم پیامبر صلی‌الله علیه و آله قطعه‌ای از گوشت را بادندانهایش شکافت و آنرا در کنار ظـرف طعام گذاشت سپس فرمود : بنام خداوند بر گیرید وبخورید . پس همه خوردند وسیر شدند ومن فقط جای دستهای آنان را بر غذا دیدم (یعنی طعام هنوز باقی بود) ، و سوگند بـه کسی که جان علی در دست او است یك نفر از آنان کافی بود که غذائی را که برای همه آورده بودم بخورد ، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : شیر را به حضار بده . پس آن ظرف بزرگ را آوردم وهمه از آن نوشیدند بگونه‌ای که سیراب شدند وقسم به خداوند یك نفر از آنان می‌توانست تمام آنرا بخورد ، و در این لحظات هنگامیکه پیامبر صلی‌الله علیه و آله اراده فرمودند که با آنان سخن گویند ابولهب بر ایشان سبقت در کلام جست و گفت : براستی که میزبان شما را سحر کرده است. وپس از آن آنها متفرق شدند درحالیکه پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان سخن نگفته بود . فردا فرمود : ای علی این مرد برمن در آنچه که شنیدی، در کلام سبقت گرفت وموجب متفرق شدن آنها را فراهم کرد قبل از اینکه با آنان سخن بگویم، پس برای ماهمان غذائی را که تهیه نموده بودی مجدداً آماده کن و آنان را دعوت نما. امیرعلیه‌السلام می‌فرماید : من نیز چنین کردم وسپس آنان را جمع کردم ، پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد غذا را بیاور ومـن نیز غذا را در نزد آنان گذاشتم ، پس همان کاری را که دیروز پیامبر صلی‌الله علیه و آله انجام داده بود امروز هم انجام داد ، همهٔ آنها سیر شدند وبعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : شیر برای آنها

بیاور ومن نیز ظرف بزرگ را آوردم وآنان همگی از آن سیراب شدند ، سپس پیامبرصلی الله علیه وآله شروع به سخن فرمود وگفت: ای فرزندان عبدالمطلب قسم بخداوند من جوانی را درعرب نمی‌شناسم که برای قومش بهتر ازآنچه که من برای شما آورده‌ام آورده باشد، براستی که من برای شما سعادت وخیر دنیا وآخرت راآورده‌ام وپروردگاربمن دستورداده است که شما را بدان فرا خوانم، پس کدامیك از شما به من در این امر کمك خواهید کرد وچنین فردی برادر من ووصی من وخلیفه وجانشین من‌درمیان شماخواهدبود؟ همه ازاوروی برگرداندند وکسی بدان پاسخی نداد ومن گفتم درحالیکه ازهمه کوچکتر بودم: من ای‌پیامبر خدا شما را دراین کار کمك خواهم کرد . پس پیامبرصلی الله علیه وآله گردن مرا گرفت وفرمود : براستی که این نو جوان برادر من ووصی من وخلیفه و جانشین من درمیان شما است، پس کلام اورا بشنوید واز او اطاعت وفرمانبرداری کنید. امیر علیه السلام فرمود : آنان برخاستند درحالیکه می‌خندیدندوبه پدرم ابوطالب می گفتند: محمد تورا دستور داده است که کلام پسرت را بشنوی واز او اطاعت کنی » .

مؤلف گوید : این روایت را با همین لفظ ابو جعفر اسکافی که از مشایخ معتزله بغداد است ودر سال ۲٤۰ از دنیا رفته است درکتاب «نقض العثمانیة »[1] نقل می کند وپس از آن می گوید : « انه روی في الخبر الصحیح » ، « این معنا در خبر صحیح روایت شده است » وبا اختلاف مختصری در برخی از ألفاظ متقی هندی نیز آنرا در کنزالعمالش نقل می کند[2] ، سایراعلام عامه نیز مفهوم این روایت را در کتبشان نقل می کنند که خواننده می‌تواند جهت تفصیل بیشتر

---

۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲٦۳/۳

۲)کنز العمال ۳۹۷/٦

سه کتاب « الغدیر »[1] و « فضائل الخمسة »[2] و« المراجعات »[3] را ببینند .

بنابراین روایتی که خود عامه آنرا نقل نموده‌اند در ابتدای دعوت پیامبر صلی‌الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی‌بن أبی‌طالب علیه صلوات‌المصلین‌به اخوت ووصایت وخلافت وجانشینی پس از ایشان انتخاب شده است واین روایت در واقع مانند نص در خلافت بلافصل أمیرالمؤمنین علیه السلام است چون تصریح به کلمهٔ خلافت در آن شده است واز اینرو است که عامی متصلبی مانند فضل ابن روزبهان وجودکلمهٔ « خلیفتی » را در روایت منکر می‌شود[4] وابن تیمیه اصل وجود این روایت را در صحاح ومسانید عامه انکارمی کند[5] واین دوانکار نیست مگر به جهت اینکه دلالت حدیث وروایت بوضوح روشن است وهمانند نص در خلافت بـلا فصل أمیرالمؤمنین است وچـون ایندو در دلالت روایت نتوانسته‌اند خدشه‌ای وارد کنند یکی کلمهٔ « خلیفتي » را انکار نموده ودیگری اصل روایت را منکر شده است درصورتیکه ایندو انکارنیز در واقع همانند انکار شمس است چون هم کلمهٔ « خلیفتي » در روایات وجود دارد وهم در صحاح ومسانید عامه روایت ذکر شده است ، پس انکار آنان در واقع نـوعی تجاهل محسوب می‌شود .

۵ - حدیث مؤاخات

ظاهر برخی از روایات عامه وخاصه این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه

---

۱) الغدیر ۲/ ۲۸۹ - ۲۷۸

۲) فضائل الخمسة ۱/ ۳۸٤ - ۳۸۰

۳) المراجعات /۳۰۳ وپس از آن

٤) دلائل الصدق ۲/ ۳۵۹

٥) دلائل الصدق ۲/ ۳٦۲

و آله دو مرتبه بین اصحاب خود عقد اخوت وبرادری جاری کردند و آنانرا دو به دو برادر یکدیگر دانستند ، البته واضح است که این اخوت غیراز اخوت عامهٔ مؤمنین است که « انماالمؤمنون اخوة »[1] چون اگرمقصودهمین اخوت عامه بود دیگر نیازی به اجرای اخوت وعقد آن نبوده است ، چون بنص آیه شریفه آن دربین همهٔ مؤمنین جاری است ونیازی هم به عقد ندارد ، پس مقصود از اخوت، اخوت خاصه است ، یعنی هریك از طرفین عقد اخوت درمقابل دیگری وظایفی را داشته است که می‌بایست آنها را انجام دهد مانند یاری رساندن به برادرش، سرپرستی کردن از خانوادهٔ او در هنگام نبودنش ، کمك مالی رساندن به او وخلاصه وظیفه داشته است که برادرش را هم مانند خود پاس دارد ، مال وجان وناموس وخانوادهٔ او را مانند مال وجان وناموس وخانوادهٔ خود بداند وهر کاری برای خودش واهلش انجام می‌دهد برای آنان نیز انجام دهد ، وحتی این اخوت خاصه موجب توارث از یکدیگر نیز می‌شده است که بعداً بوسیلهٔ آیه‌ای از آیات قرآن حکم آن نسخ شد که توضیح آن خواهد آمد ، پس مقصود از این اخوت، اخوت خاصه است نه عامه وازطرف دیگرپیامبراکرم نوعی سنخیت وتجانس را بین دو نفر در اجرای عقد اخوت مراعات می‌فرمودند که شرح این معنی نیز خواهد آمد .

دو مرتبه‌ای را که پیامبر اکرم اجرای عقد اخوت وبرادری بین مسلمانان کردند عبارت است از :

۱ ـ اجرای عقد اخوت در مکه دربین مسلمانانی که درآنجا حاضربودند ، در این عقد اخوت که به « مؤاخاة اولی » معروف است پیامبرصلی الله علیه وآله سعی براین داشتند که کسانی را که با یکدیگر دوستی ومودت دارند به برادری

---

۱) سورة الحجرات / ۱۰

هم در آورند تا پیمان دوستی آنان مستحکم‌تر گردد ، در این مرحله پیامبرصلی الله علیه و آله بین ابوبکر وعمر وبین طلحه وزبیر وبین عثمان وعبدالرحمن بن عوف وهمینطور بین دیگران اجرای اخوت نمودند، اما أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را به عقد اخوت کسی درنیاوردند امیرعلیه السلام در این مورد درنزد پیامبرصلی الله علیه و آله شکوائیه ارائه دادند وپیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند : « علی آیا راضی نیستی کـه مـن برادر تو باشم » ودر واقع بین خودشان وامیر علیهما السلام اجرای عقد اخوت نمودند البته نوع سنخیت در مؤاخاة اولـی روشن وواضح است بعنوان نمونه یك روایت از « مستدرك الصحیحین » حافظ حاکم نیشابوری دراین مورد نقل می کنیم: « روی بسنده عن ابن عمر قال : ان رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم آخی بین أصحابه فآخی بین أبي‌بکر وعمر وبین طلحة والزبیر وبین‌عثمان بن عفان وعبدالرحمن بن عوف ، فقال علي علیه‌السلام: یا رسول الله انك قد آخیت بین أصحابك فمن أخي؟ قال رسول‌الله صلی‌الله علیه [وآله] وسلم : أما ترضی یا علي أن أکون أخاك ؟ قال ابن عمر: وکان علي‌جلداً شجاعاً . فقال علي علیه السلام : بلی یا رسول الله . فقال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : أنت أخي في الدنیا والاخرة » [1].

« حاکم بسند خودش از ابن عمر نقل می کند که گفت : پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین أصحاب خود عقد أخوت جاری کردنـد وبین ابوبکر وعمر وبین طلحة وزبیر وبین عثمان بن عفان وعبدالرحمن بن عوف اجرای این عقد را نمودند ، پس علی علیه السلام گفت : ای پیامبر شما بین یاران واصحاب خود اجرای عقد برادری نمودید پس برادر من کیست ؟ پیامبرصلی‌الله علیه و آله پاسخ فرمود : ای علی‌آیا راضی نیستی که من برادر تو باشم ؟ ابن عمر گوید : وعلی

---

۱) مستدرك الصحیحین ۱٤/۳

مرد دلیر وشجاعی بود . پس گفت : آری ای پیامبر . پس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود : تو برادر من در دنیا وآخرت هستی ».

۲ ـ دومین اخوتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند وبه «مؤاخاة ثانیة» شهرت دارد اجرای عقد برادری بین مهاجرین وانصار در مدینه بود ، در این عقد پیامبر صلی الله علیه وآله یکی از مهاجرین را به عقد یکی از انصار در می‌آورد وآندو را برادر یکدیگر قرار می‌داد وبر این عقد سعی ایشان بر این بود که مهاجرینی که از مکه آمده بودند واوضاع اقتصادی نابسامانی داشتند به عقد انصار در آوردند که در خانه وزندگی خویش مشغول تعیش بودند تـا از نابسامانی اقتصادی مهاجرین کمی کاسته گردد ووظایفی که در آن عقد اخوت اولی وجود داشت در این عقد اخوت ثانی نیز وجود داشت وعلاوه بر آنها در این عقد دو برادر از یکدیگر ارث نیز می‌بردند واین قانون مدتی اجراء شد تا اینکه آیه شریفه نازل‌شد که: «واولوا الارحام بعضهم أولی ببعض في كتاب الله»[1]، وبوسیلهٔ آن قانون توارث از عقد مؤاخاة ثانیة نسخ وبرداشته شد ، از اینرو در این عقد اخوت سعی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معمولا بر این بوده است که یکی از ضعفاء مهاجرین از نظر مالی را به برادری یکی از ثروتمندان انصاردر آورد تا با اجرای این عقد، انصاری‌به برادرمهاجرش کمك کند واوضاع زندگی او نیز بهبود یابد ، ولذا قانون توارث دراین مؤاخات مدت زمانی جاری شد تا اینکه بوسیلهٔ آیه مذکوره نسخ گردید .

ابن هشام در سیره‌اش درمورد مؤاخاة بین‌مهاجرین وانصار چنین می گوید: « وآخی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه [وآله] وسلم بین أصحابه من‌المهاجرین والأنصار فقال ... : تأخوا في‌الله أخوین أخوین، ثم أخذ بید علي بن أبي‌طالب فقال : هذا

---

۱) سورة الانفال / ۷۵

أخي . فكان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم سيد المرسلين وامام المتقين ورسول رب العالمين الذي ليس له خطير ولا نظير من العباد وعلي بن أبي طالب رضي الله عنه أخوين ، والخ » [1].

« وپيامبر صلى الله عليه وآله بين يارانش از مهاجرين وانصار عقد اخوت جارى كرد وگفت : ... بخاطر خداوند دو بـه دو برادر يكديگر باشيد سپس دست على بـن ابى طالب عليه السلام را گرفت وفرمود : اين برادر من است . پس پيامبر صلى الله عليه وآله بزرگترين پيامبران وپيشواى پرهيزكاران وپيامبر پروردگار جهانيان كه مانندى ندارد ومثل او درميان بندگان خدا وجود ندارد وعلى ابن ابى طالب عليه السلام برادر يكديگر شدند و... » تا آخر كه نام يك يك مهاجرين وانصاررا كه پيامبر صلى الله عليه وآله آنها را برادر يكديگر قراردادند ذكر مى كند .

سيوطى در اين مورد گويد : « أخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال : كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم آخى بين المسلمين من المهاجرين و الأنصار فآخى بين حمزة بن عبد المطلب وبين زيد بن حارثة وبين عمر بن الخطاب ومعاذ بن عفراء وبين الزبير بن العوام وعبدالله بن مسعود وبين أبي بكر الصديق وطلحة بـن عبيد الله و بين عبد الرحمن بن عوف وسعد بـن الربيع ، وقال لسائر أصحابه : تآخوا وهذا أخي ، يعنى علي بن أبي طالب رضي الله عنه . . . » [2].

«ابن مردويه بسندش از ابن عباس نقل مى كند كه گفت: پيامبر صلى الله عليه وآله بين مسلمانان مهاجر وانصار عقد اخوت جارى كردند پس بين حمزة بن عبدالمطلب

---

١) سيرة ابن هشام ١٥٠/٢

٢) الدر المنثور ٢٠٥/٣

وزید بن حارثه وبین عمر بن خطاب ومعاذ بن عفراء وبین زبیر بن عوام وعبدالله ابن مسعود وبین ابی بکر وطلحة بن عبد الله وبین عبدالرحمن بن عوف وسعد بن ربیع عقد برادری را جاری نمودند وبه سایریارانشان نیزامر کردندکه دو به دو عقد اخوت بایکدیگر جاری کنند وگفتند: این برادر من است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام» .

وشاید یکی از علل دیگرپیوند برادری دوم در مدینه، بدست آوردن ارتباط ودوستی وصمیمیت بیشتر بین مهاجرین وانصار بود خصوصاً کـه نظام زندگی اعراب درآن هنگام نظام قبائلی بوده وکسانی‌خارج ازقبیله خود را هرگزملاحظه نمی کردند وچندان ارتباطی نیز با آنان بر قرار نمی کردند وپیامبر صلی الله علیه وآله درواقع با این‌عقداخوت خواستند پیوند میان دودسته مسلمین را مستحکم کنند ، وبر این امر نیز توفیق یافتند بگونه‌ای که حتی‌سالها بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله علیه وآله درزمانی‌خلیفه ثانی وقتی دواوین ولایت را تنظیم می کردند، دیوان شام را به بلال واگذارنمودندکه درآنجابود وبه اوگفته شد دیوان ترا با چه‌کسی قرار دهیم گفت با دیوان ابو رویحه (عبد الله بن عبدالرحمن خثعمی) که پیامبر در مدینه بین ایندو عقد اخوت جاری نموده بودند وبه همین خاطر دیوان حبشه را به دیوان خثعم منظم نمودند [1] .

در هر صورت شاهد ما این است که پیامبر صلی الله علیه وآله در هر دو مؤاخات کسی را شایسته اخوت با خویش نیافت جز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام حتی در مؤاخات دوم غالباً بین مهاجرین وانصار بود ، بین خود واو علیهما السلام عقد اخـوت جاری کرد در صورتی کـه هر دو مهاجر

---

۱) رجوع شود به سیرهٔ ابن هشام ۱۵۳/۲

بودند و لکن او در میان انصار کسی را نیافت که شایستگی اخوت با نبوت را داشته باشد جز امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین ، مرتبه ومقام ومنزلت امیر علیه السلام در نزد رسول اکرم صلی الله علیه وآله از این دو مؤاخات معلوم می گردد وروشن است که چـه کسی صلاحیت امامت ووصایت وخلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله را دارا است او کسی جز برادر پیامبر در هر دو عقد برادری دیگری نمی‌تواند باشد .

اخبار ما در مورد مؤاخات وتفصیل آن در حد تواتر است [1] ، عامه نیز بطرق خودآنرا نقل نموده‌اند ومی‌توان گفت که در نزدآنها نیز این معنا متواتر است جهت بررسی احادیث واقوال عامه در ایـن باب به دوکتاب ارزشمند «الغدیر»[2] و« فضائل الخمسة »[3]مراجعه شودکه برای خواننده محقق بسیار مفید خواهد بود .

۶ ـ حدیث منزلت

پس از فتح مکه در ماه رجب سال نهم هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آماده نبرد با رومیان شدند وبه همهٔ مسلمین نیز امر کردند که می‌بایست در این نبرد شرکت کنند ، لکن چون راه سخت وطولانی وبسیار مشقت بار بود ومسلمین نیز از نبردگذشته خویش با رومیان که نبرد موته نام داشت ودر جمادی الاولی سال هشتم هجری واقع شده بود، خاطرهٔ خوشی نداشتند ودرواقع در نبردگذشته زیرکانه از مقابل سپاه روم گریخته بودند بگونه‌ای که رومیان آنان را

---

۱) رجوع شود به بحار الانوار ۳۳۰/۸ وصفحات پس ازآن

۲) الغدیر ۱۲۵/۳ ـ ۱۱۲

۳) فضائل الخمسة ۳۷۹/۱ ـ ۳۶۵

تعقیب نکردند، از اینرو مسلمین از نبرد با رومیان سابقهٔ خوبی در ذهن نداشتند، لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این نبرد اولا: خود شخصاً فرماندهی سپاه مسلمین را بعهده گرفتند، و ثانیاً: دستور دادند همهٔ مردان مسلمان می بایست بعضویت سپاه درآمده و در نبرد شرکت کنند و چون این جنگ مشکلات متعددی را در پی داشت عده‌ای از مردم تخلف از نبرد نمودند وعده‌ای از منافقین نیز کار شکنی کردند ولکن با همهٔ این موارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بقصد نبرد با رومیان از مدینه خارج شدند [1].

پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون رفتند و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را بعنوان جانشین خود در مدینه بر جای گذاشتند، عده‌ای از منافقین این معنا را بر امیر المؤمنین علیه السلام عیب گرفتند و . . . قلم را به ابن هشام واگذاریم و تفصیل مطلب را از بیان او می‌شنویم:

« خلف رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم علي بن أبي طالب رضوان الله عليه على أهله وأمره بالاقامة فيهم، فأرجف به المنافقون و قالوا: ما خلفه الا استثقالا له وتخففاً منه. فلما قال ذلك المنافقون أخذ علي بن أبي‌طالب رضوان الله عليه سلاحه ثم خرج حتى أتى رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم وهو نازل بالجرف فقال: يا نبي الله زعم المنافقون انك انما خلفتني انك استثقلتني و تخففت مني. فقال: كذبوا ولكنني خلفتك لما تركت ورائي، فارجع فاخلفني في أهلي وأهلك أفلا ترضى يا علي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا أنه لا نبي بعدي، فرجع علي الى المدينة ومضى رسول الله صلى الله عليه [و آله] على سفره.

---

۱) تفصیل غزوهٔ تبوک را می‌توانید در کتب تاریخ مطالعه کنید، و در این زمینه کتاب « تاریخ پیامبر اسلام » مرحوم آیتی برای کسانی که فقط به زبان فارسی آشنائی دارند میتواند مفید باشد

قال ابن اسحاق : وحدثني محمد بن طلحة بن يزيد بن ركانه عن ابراهيم بن سعد بن أبي وقاص عن أبيه سعد أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول لعلي هذه المقالة »[1].

رفيع الدين اسحاق بن محمد همدانی در « سيرت رسول الله » كه در واقع ترجمهٔ پارسی سيرهٔ ابن‌هشام است درترجمهٔ اين‌عبارت گويد: « وسيد عليه السلام در اين غزو على را رضی‌الله عنه باخود نبرده بود وازبهرحفظ اهل وعيال وی را در مدينه باز داشته بود و چون پيغمبر عليه السلام از مدينه بيرون شده بود منافقان زبان طعن برگشودند وگفتند كه : پيغمبر عليه السلام از على برنجيده است زيرا كه وی را با خود نبرده است ، على رضی الله عنه چون اين سخن باز شنيد خشم گرفت وحالی در خانه شد وسلاح بر خود راست كرد وبيامد وبر نشست واز دنبالهٔ پيغمبر عليه السلام برفت واو را بدومنزلی مدينه باز يافت وسيد عليه السلام چون على را ديد گفت : يا على چرا آمدی ؟ على گفت : يا رسول الله از بهرآن آمدم كه منافقان گفتند كه: سيد عليه السلام از على رنجيده است از برای آنكه وی را باخود نبرده است . سيد عليه السلام گفت : منافقان دروغ گفتند ، كه من هرگز از تو نرنجيده‌ام و ترا از بهر حفظ اهل‌وعيال باز داشتم كه اين سفری دور است تابرسر ايشان باشی وبكارراستی ايشان قيام نمائی، اكنون بازسرايشان رو وگوش سخن منافقان مكن. وعلى رضی الله عنه خرسند نمی‌شد ورضا نمی‌داد كه به مدينه بازشود سيد عليه السلام وی را گفت : أفلا ترضى [ياعلى] أن تكون مني بمنزلة هارون من‌موسى [الا أنه لانبي بعدي]، گفت: ای‌على راضی‌نباشی كه بنزديك من بمنزلت هارون باشی بـر موسی . بعد ازآن رضی الله عنه ، دل خويش گشت

---

۱) سيرة ابن هشام ٤/١٦٣

وبرخاست وبه مدینه بازآمد وسید علیه السلام از آن منزل کوچ کرد و برفت »[1].

مؤلف گوید : مترجم همدانی الاصل ، مصری المولد والمدفن ، شافعی المذهب ، قاضی ابرقوه درگذشته بسال ۶۲۳ عبارتی را از متن عربی در آخر واگذاشته است و آنرا بپارسی برنگردانده که صاحب قلم به ترجمهٔ آن می‌نشیند:

« ابن اسحاق گوید: محمد فرزند طلحه فرزند یزید فرزند رکانه برای من حدیث نقل کرد واو از ابراهیم پسرسعد پسر ابی وقاص واو از پدرش سعد نقل می کند که گفت : او(سعد) مکرر از پیامبر صلی الله علیه و آله این کلام (حدیث منزلت) را شنیده است که خطاب به علی علیه السلام می‌فرمودند » .

از بیان ابن هشام مشهورترین واقعه‌ای که حدیث در آن گفته شده است معلوم گردید و همچنین او در آخر کلامش تصریح نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این حدیث را مکرر بیان فرموده‌اند .

بخاری نیز در صحیحش که از معتبرترین کتب حدیثی در نزد عامه است در دو مورد این روایت را نقل می کند :

۱ ـ « روی بسنده عن ابراهیم بن سعد عن أبیه قال: قال النبي صلی الله علیه [و آله] وسلم لعلي علیه السلام: أما ترضی أن تکون مني بمنزلة هارون من موسی»[2].

« بخاری بسندش ازابراهیم بن سعد بن أبي وقاص واوازپدرش نقل می کند که گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند : آیا راضی نیستی که تو برای من بمنزلهٔ هارون برای موسی باشی » .

۲ ـ « روی بسنده عن مصعب بن سعد عن أبیه أن رسول الله صلی الله علیه

---

۱) سیرت رسول الله ۹۶۶/۲

۲) صحیح البخاری ۲۰۸/٤

[وآله] وسلم خرج الى تبوك واستخلف علياً عليه السلام فقال: أتخلفني في الصبيان والنساء؟ قال: ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا أنه ليس نبي بعدي»[1].

«وبسندش از مصعب بن سعد نقل می کند واو از پدرش که رسول الله صلی الله علیه وآله جهت جنگ تبوك از مدینه بیرون رفتند وعلی را به جانشینی خود در مدینه برگزیدند، آنگاه علی علیه السلام گفت: آیا مرا درمیان کودکان وزنان رها می کنی؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: آیا راضی نیستی که توبرای من همانند هارون برای موسی باشی مگراینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود».

همهٔ عامه حدیث منزلت را روایت کردند وکسی در آن تردیدی روا نداشته است جهت اطلاع از روایات عامه به کتاب «العمدة»[2] ابن بطریق درگذشته بسال ۶۰۰ و«الغدیر»[3] علامهٔ امینی و «فضائل الخمسة»[4] مرحوم فیروزآبادی مراجعه شود، وعلاوه برنقل کثیری ازاعلام عامه صحت روایات منزلت را تأیید کرده‌اند حتی فردی مانند فضل بن روزبهان[5] نیز بدان اعتراف دارد وشاید بتوان گفت تنها کسی که در صحت حدیث تشکیك می کند «آمدی» از اصولیین عامه است ومرحوم شرف‌الدین قدس سره درپاسخ او کلام نقدی‌دارد می‌فرماید:

«تبحر ومهارت آمدی در علم اصول موجب این تشکیك شده است چون او حدیث را به مقتضای دانش اصول نص صریحی درخلافت بلا فصل امیرمؤمنان علیه السلام دانسته است که هیچ راه فراری از آن وجود ندارد مگراینکه درسند

---

۱) صحیح البخاری ۵/۱۲۹

۲) عمدة عیون صحاح الاخبار /۱۳۸ - ۱۲۶

۳) الغدیر ۱/۵۱ و۳/۲۰۱ - ۱۹۹

۴) فضائل الخمسة ۱/۳۶۴ - ۳۴۷

۵) رجوع گردد به دلائل الصدق ۲/۳۸۹

آن تردید کند و گمان کرده است که این تردید نیز می‌تواند مفید باشد درحالیکه چنین نیست واز طرف دیگر آمدی اگرچه تبحری در دانش اصول دارد ولی از دانش حدیث وشناخت اسانید اطلاع کافی ندارد »[1].

پس از این بیانات سزاوار است مقام حدیث منزلت را به بحث بنشینیم ، دانستیم که دراین حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله منزلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رابرای خودشان همانند منزلت هارون برای موسی دانستند، حال‌باید دید هارون در مقابل موسی چه منزلتی را داشته است ، جهت اطلاع از این معنا بـه تردید ناپذیرترین کتاب که مورد قبول همهٔ فرق مسلمین‌است یعنی‌قرآن مراجعه می کنیم وخدای تعالی دراین مورد می‌فرماید: پس از آنکه درکوه طورموسی به رسالت نبوت برانگیخته شد خداوند از اوخواست که بسوی فرعون حرکت نماید واو را از طغیانش باز دارد وموسی در مقابل از خداوند می‌خواهد که :

« وأجعل لي وزيراً من أهلي * هارون أخي* اشدد به أزري * وأشركه في أمري »[2].

« وبرای مـن از خانواده‌ام‌وزیری را قرار بده ، برادرم هارون را ، پشتم را بوسیله او مستحکم گردان ، واو را درامر رسالت بامن شریك قرارده » .

پروردگارنیزاین درخواست موسی رااجابت می کند وهارون را مقام نبوت می‌بخشد وبه همراه موسی بسوی فرعونیان روانه می کند ، دراین آیه شریفه مقام وزارت هارون ونبوت او وتشریك امرمیان او وموسی وپشت‌گرمی موسی به او بوضوح نمایان است .

وخداوند در آیه دیگری اززبان موسی نقل می کند هنگامی که‌اومی‌خواست جهت میقات به کوه طور برود خطاب به هارون چنین گفت :

---

۱) المراجعات /۳۲۷

۲) سورة طه /۳۲ ـ ۲۹

« وقال موسى لأخيه هارون اخلفني في قومي »[1].

« وموسی به برادرش هارون گفت : خلیفه وجانشین من در میان امت من باش ».

در این کریمه نیز مقام خلافت هارون برای موسی نقل شده است ، بنابراین آیات وحدیث منزلت مقام وزارت وتشریك در امر وپشت گرمی ودر نهایت خلافت وجانشینی امیرالمؤمنین برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت است وجائی برای تردید در آن وجود ندارد، وتنها استثنائی که درحدیث منزلت وجود دارد این است که هارون نیز خود شخصاً دارای مقام نبوت بوده است درحالیکه پس ازپیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله نبوت خاتمه یافته است ولذا امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مقام نبوت نیست .

شیخ بـزرگوار مفید درگذشته بسال ٤١٣ در استدلال بـه حدیث منزلت می‌فرماید: « تتضمن هذا القول من رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله نصه علیه بالامامة وابانته من الکافة بالخلافة و دل به علی فضل لم یشرکه فیه أحد سواه وأوجب له به جمیع منازل هارون من موسی الا ماخصه العرف من الأخوة واستثناه هو من النبوة ألا تری أنه جعل له کافة منازل هارون من موسی الا المستثنی منها لفظاً وعقلا و ... »[2].

« پس این کلام پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله (حدیث منزلت)نص وتصریح ایشان است به امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجدا کردن او از بقیهٔ مردم بخلافت ودلالت می کند بر فضیلتی که هیچکس با امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شریك نیست وبوسیلهٔ این حدیث همهٔ مقامات هارون را برای اوثابت کرده است مگر

---

١) سورة الاعراف / ١٤٢

٢) الارشاد / ٧١ چاپ اصفهان

آنچه که عرف هارون رابدان مختص می‌داند مانندبرادری مادری وپدری هارون وموسی و آنچه که پیامبر صلی الله علیه وآله آنرا استثناء نموده که نبوت است ، آیا ملاحظه نمی کنی که همهٔ مقامات هارون رابرای موسی درمورد امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است مگر آنچه که بوسیلهٔ لفظ وعقل استثناء شده است که همان اخوت ونبوت باشد » .

بنابراین حدیث منزلت را می‌توان یکی ازبهترین ادلهٔ خلافت بلافصل امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام دانست تنها اشکالی که به مفاد حدیث برخی از عامه کرده‌اند این است که خلیفهٔ موسی ، یوشع بن نون است وچون هارون در زمان حیات موسی از دنیا رفته واگـر قصد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از تنزیل امیرالمؤمنین علیه السلام به هارون خلافت بوده است می‌بایست ایشان را به یوشع تنزیل می کردند نه هارون ، از جمله کسانی که این اشکال را می کنند می‌توان جاحظ [1] را نام برد .

لایزال شیعه درکتب کلامی خود پاسخ این اشکال را داده‌اند ، لکن درابنجا بعنوان پاسخ کلام شیخ تقی الدین أبی الصلاح حلبی درگذشته بسال ٤٤٧ که فقیهی توانا ومتکلمی فرهیخته واز اعلام تلامیذ شریف مرتضی وشیخ الطائفه طوسی قدس الله اسرارهم است را نقل می کنیم ایشان در پایان بحث مفصلی که پیرامون مفاد حدیث منزلت انجام می‌دهد می‌فرماید :

« علی أن لعدوله صلی الله علیه وآله بتشبیهه بهارون عن یوشع وجهین : أحدهما : أن الخلافة هارون منطوق بها في القرآن ومجمع علیها وخلافة یوشع مقصورة علی دعوی الیهود العریة من حجة . الثاني : أنه علیه السلام قصد مع ارادة النص علی علي علیه‌السلام بالامامة ایجاب باقي المنازل الهارونیة من موسی

---

١) الغثمانیة / ١٥٦ و١٥٥

له منه من النصرة وشدة الأزر والمحبة والاخلاص في النصيحة والتأدية عنه ولو شبهه بيوشع لم يفهم منه الاالخلافة فلذلك عدل الى تشبيهه بهارون عليه‌السلام»[1].

می‌فرماید: « به دودلیل پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله از تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به یوشع عدول کرده واو را تشبیه به هارون نمودند : اول اینکه : خلافت هارون در قرآن مطرح شده است وهمه نیز آنرا پذیرفته‌اند درحالیکه خلافت یوشع فقط دعوای عاری‌ازدلیل یهود بر آن دلالت می کند، ودوم اینکه: پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله علاوه‌بر نص برخلافت علی علیه‌السلام می‌خواستند بقیهٔ مقامات هارون‌برای موسی را نیزجهت ایشان اثبات کنند مانند نصرت وپشت گرمی ومحبت ودوستی واخلاص وراستگوئی درنصیحت وپرداخت ازطرف او، درصورتیکه اگرامیرالمؤمنین علیه السلام را به یوشع تشبیه می کردند چیزی جز خلافت فهمیده نمی‌شد واز اینرو است که او را به هارون تشبیه نموده‌اند ».

سخن در حدیث منزلت را با نقل کلامی از قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد مغربی شیعی صاحب « دعائم الاسلام » درگذشته بسال ۳۶۳به پایان می‌برم ایشان می‌فرماید:

« وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام : أنت وزيري وخليفتي في أهلي . فصرح بذلك له ، واذا كان خليفته فمن أين يجوز لغيره أن يدعى بعده الخلافة »[2] .

« وبه تحقیق پیامبرصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود : تووزیر وخلیفهٔ من در میان أهل وامت من هستی . وفقط جهت خلافت تصریح به اوکرد وهنگامیکه او خلیفهٔ پیامبر صلی الله علیه وآله است پس چگونه غیر او می‌تواند

---

۱) تقریب المعارف / ۱۵۱

۲) شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار ۹۸/۱

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ادعای خلافت کند » .

۷ـ تبلیغ سورهٔ برائت

در سال نهم هجری آیات سورهٔ برائت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و ایشان نیز ابوبکر را بعنوان رئیس الحاج اختیار فرمودند تا با مسلمین در آن سال حج بگذارد و آیات سورهٔ برائت را نیز برای مشرکین قریش بخواند و مطالبی را نیز از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنان در میان گذارد ، آن مطالب بغیر از سورهٔ برائت عبارت بود از :

۱ ـ مشرکین بعد از سال جاری حق بر پا داشتن مراسم حج را ندارند .

۲ ـ کسی حق طواف در کنار خانه خدا را بدون لباس ندارد .

۳ ـ هیچ کافری وارد بهشت نخواهد شد .

٤ ـ هر کس با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان صلحی دارد پیامبر صلی الله علیه و آله بر پیمان خود است و آنرا نقض نمی کند اما کسی که با ایشان پیمانی ندارد ، فقط چهار ماه فرصت دارد تا تکلیف خود را معلوم کند .

پس از اینکه ابوبکر از مدینه حرکت نمود و مسیری را به سمت مکه طی نمود فرشته وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشت که : « لا يؤدي عنك الا أنت أو رجل منك »، « هیچکس حق اداء کردن این مطالب را ندارد مگر تو یا مردی از تو » ، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند : « وعلي مني لا يؤدي عني الا علي » ، « وعلی از من است و از طرف من این مطالب را جز علی دیگری اداء نخواهد کرد » .

بنابراین امیرالمؤمنین علی علیه السلام را فرا خواندند و مکتوبی به او دادند که در آن عزل ابوبکر از امارت برحاج و تبلیغ سورهٔ برائت نوشته شده بود و اینکه

ابو بکر بـه امیر المؤمنین امارت را تحویل نماید و او را بر شتری از شترهای خودشان که « غضباء » نامیده می‌شد سوار نمودند و امیرعلیه السلام حرکت نمود در منزلی از منازل میان راه به ابوبکر رسیدند ، نامـه ومکتوب پیامبر صلی الله علیه و آله را به اودادند، ابوبکر نیزامارت ومطالب را به امیرمؤمنان علیه‌السلام تحویل داد وسراسیمه بـه مدینه در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگشت وسؤال نمودکه :آیا در مورد من آیه‌ای نـازل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام چنین مسؤلیتی را از من برداشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ فرمودند : نه .

این اجمال واقعهٔ تبلیغ سورهٔ برائت در سال نهم هجری بود که مفادآن در نزد عامه و خاصه در حد تواتر است اگر چه در برخی از جزئیات آن بین عامه وخاصه اختلاف وجود دارد، ولکن تبلیغ سورهٔ برائت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در نزد فریقین در حد تواتر است ، علامهٔ بزرگوار امینی در کتاب گرانقدر « الغدیر » [1] نام هفتاد وسه نفر از اعلام عامه را در قرون متمادیه نقل می کندکه این معنا را متذکر شده‌اند و برخی از روایات و کلمات آنان را نیز نقل می کند.

ما در اینجا فقط یك روایت عامی را دراین مورد نقل می کنیم که احمد بن حنبل آنرا در « فضائل الصحابة »[2] و« مسند » ش[3] وطبری آنرا در « تفسیر » ش[4] وخوارزمی آنرا در « مناقب » ش[5] نقل می کنند :

---

۱) الغدیر ۶/ ۳۵۰ ـ ۳۳۸

۲) فضائل الصحابة ۲/ ۶۴۰

۳) مسند أحمد ۱/ ۳

۴) تفسیر الطبری ۱۰/ ۴۶

۵) المناقب / ۱۶۵

« رووا بسندهم عن أبي بكر : ان النبي صلى الله عليه وآله بعثه ببراءة الى أهل مكة : لا يحج العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة الا نفس مسلمة ومن كان بينه وبين رسول الله مدة فأجله الى مدته والله بريء من المشركين ورسوله، قال: فسار بها ثلاثاً ، ثم قال لعلي: الحقه ، فرد علي أبابكر وبلغها أنت، قال : ففعل فلما قدم على النبي أبوبكر بكى وقال : يا رسول الله أحدث في شيء؟ قال : لا ولكن أمرت ان لا يبلغها الا أنا أو رجل مني » .

« بسندشان از ابوبکر نقل می کنند که گفته : پیامبر صلی الله علیه و آله جهت برائت وتبلیغ آن برای اهل مکه اورا فرستاد واینکه مشرکین حق برپائی حج را ندارند و کسی حق طواف به صورت برهنه را بر گرد خانهٔ خدا ندارد ودر بهشت وارد نمی‌شود مگر کسی که مسلمان باشد وهر کس پیمانی با پیامبر دارد آن پیمان بر مدت خویش استوار است وخدا ورسولش از مشرکین مبری هستند ، سپس ابوبکر گفت که : سر منزل راه طی کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: به طرف ابوبکر حرکت کن واو را بنزد من بر گردان وتوبرائت را ابلاغ کن . أبوبکر گفت : علی نیز چنین کرد وهنگامیکه ابوبکر بنزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت گریه کرد و گفت : ای پیامبر آیا در مورد من آیه‌ای نازل شده است ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ فرمودند : نه ولی من امر شدم که این امر (برائت) راکسی نرساند مگر خودم یا مردی که از من باشد ».

مؤلف در کیفیت استدلال به این حدیث گوید : آیا فرستادن ابوبکر جهت تبلیغ سورهٔ برائت اشتباه یا لغو وبیهوده بوده است ؟ بدیهی است که پاسخ این سؤال منفی است فرستادن ابوبکر نه بیهوده ونه اشتباه هیچیك نبوده است وچنین اموری علاوه بر اینکه ازساحت قدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبری است بر خلاف عصمت نیز هست لذا امکان تصور آن در شأن ایشان وجود ندارد پس

علت فرستادن ابوبکر به چه جهت بوده است؟ ظاهر این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کمتر از پانزده ماه مانده به رحلتشان می‌خواهند برای مردم عملا ثابت کنند و به یادگار بگذارند که تنها کسی که «رجل منی» است فقط امیرالمؤمنین علیه السلام است نه دیگران ، ولذا فرمود : « وعلي مني لا يؤدي عني الا علي »، « وعلی از من است واز طرف من مطلبی اداء نمی‌شود مگر بوسیلهٔ علی » وبنابر این تنها کسی نیز که می‌تواند پس از رحلت ایشان بر مسند خلافت تکیه کند کسی است که از ایشان باشد وبتواند از طرف ایشان اداء کند ونه دیگران واو نیز جز امیرالمؤمنین نخواهد بود، لذا دراین ماجرا عملا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بمردم آموختند که صلاحیت خلافت از آن علی علیه السلام نه دیگران ، لذا این حدیث وداستان را می‌توان ازادلهٔ خوب اثبات خلافت بلا فصل امیر مؤمنان علیه السلام دانست .

سخن در این حدیث را بانقل کلام زیبائی از علامهٔ امینی قدس سره به پایان می‌بریم ایشان در ختام بحث تبلیغ سورهٔ برائت می‌فرماید :

« و في القصة ايعاز الى أن من لا يستصلحه الوحي المبين لتبليغ عدة آيات من الكتاب كيف يأتمنه على التعليم بالدين كله وتبليغ الأحكام والمصالح كلها؟ »[1].

« ودر داستان اشاره به این معنی وجود دارد، کسی که وحی اورا صالح برای تبلیغ چند آیه از قرآن کریم ندانست ، چگونه او را امین وصالح بر تعلیم همهٔ دین وتبلیغ همهٔ احکام وقوانین ومصالح خواهد دانست ».

« فمالكم كيف تحكمون »[2]، « چه می‌شود شما را چگونه داوری وقضاوت می‌کنید » .

---

۱) الغدیر ۶/ ۳۵۰

۲) سورة یونس / ۳۵

۸ ـ حدیث سد الابواب

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله در آغاز ورود به شهر مدینه در همان محلی که شترشان توقف کرده بود بنای مسجدی را بنیادگذاردند که پس‌ازقرون متمادی هم اکنون نیز وجود دارد و به « مسجد النبي » معروف است .

گفته‌اند زمین مسجد از آن سهل وسهیل دو یتیم عمرو بود که سر پرستی آنها را معاذ بن عفراء بعهده داشت وهنگامیکه پیامبر تصمیم گرفتند در آنجا مسجدی بناء کنند بنا بر روایتی پیامبر صلی‌الله علیه و آله به ده دینار آن زمین را خریداری نمودند وبنا بر روایت دیگری معاذ سر پرست دو یتیم زمین را به ایشان واگذار نمود و گفت من آن دو را راضی خواهم کرد .

پس از تهیه زمین پیامبر صلی‌الله علیه و آله باکمك ومساعدت اصحاب خود شروع به ساختن مسجد نمودند ودر هنگام بنای آن وقایع واتفاقاتی روی داد که بسیار جالب وعبرت آموزاست لکن چون خارج ازمقصود مادرتألیف این رساله است علاقمندان می‌توانند آنرا در کتب تاریخ وسیر ملاحظه نمایند .

درهرصورت مسجد پیامبر ساخته شد ودر کنار مسجد اطاقها وحجره‌های نیز برای یاران واصحاب پیامبر تهیه شد که در آن مستقیماً به مسجد باز می‌شد وچند مورد از این حجرات تعلق به همسران پیامبر ویك موردآن در آیندهٔ نزدیك در اختیار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قرارگرفت که به افتخار مصاهرت بپیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نائل آمده بود ودرسایر حجرات نیز تعدادی از اصحاب سکونت داشتند .

در ابتدای امر مـردم می‌توانستند حتی در خود مسجد سکونت داشته باشند درآن بخوابند واستراحت کنند وعبور وسکونت جنب وحائض نیز درآن مانعی

نداشت اما پس از گذشت زمانی سکونت در مسجد برای جنب و حائض حرام اعلام شد و خوابیدن در آن نیز مکروه دانسته شد ، ولذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرمودند همهٔ درهای حجراتی که به مسجد گشوده می‌شد بسته شود مگر حجراتی که تعلق به خودشان داشت و حجرهٔ مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام .

ابو زید عمر بن شبه نمیری بصری در گذشته بسال ۲۶۲ در « تاریخ المدینة المنورة » درمورد این موضوع روایاتی را نقل می کند که ما به ذکر دو مورد آن اکتفاء می کنیم :

« روی بسنده عن جابر قال : خرج رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم علی (...) في المسجد فنهاهم أن يتخذوه بيوتاً ـ أو نحو هذا ـ فخرجوا منه فأدرك علياً رضي الله عنه فقال : ارجع ، فان الله قد أحل لك فيه ما أحل لي »[1].

« ابن شبه بسندش از جابر نقل می کند که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله یك روز به مسجد آمدند (در حالیکه مردم در آن خوابیده بودند) پس ایشان را نهی نمودند که مسجد را مانند خانهٔ خود قرار دهند، مردم نیز از مسجد خارج شدند ، امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز در میان جمعیتی قرار داشتند که از مسجد خارج می‌شدند ، پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود : بازگرد ، براستی که خداوند برای تو حلال کرده است در مورد مسجد آنچه را که برای من حلال و تجویز نموده است » .

« وروی بسنده عن جسرة وكانت من خيار (النساء) قالت : كنت مع أم سلمة رضي الله عنهما فقالت : خرج النبي صلى الله عليه [و آله] وسلم من عندي حتى دخل المسجد فقال: يا أيها الناس حرم هذا المسجد على كل جنب من الرجال أو حائض من النساء الا النبي وأزواجه وعلياً وفاطمة بنت رسول الله ، ألا بينت

---

۱) تاریخ المدینة المنورة ۳۸/۱

الأسماء ان تضلوا »[1].

« وبسندش از جسره که یکی از زنان خوب بود نقل می کند که گفت : در نزد ام سلمه همسر پیامبر بودم که گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله از نزد من خارج شدند و به مسجد رفتند وفرمودند : ای مردم این مسجد بر هر مرد جنب وزن حائضی حرام شده است مگر پیامبر وهمسران او وعلی وفاطمه دختر پیامبر، ودر پایان فرمودند : وآیا برای شما اسامی را بیان نکردم که گمراه نشوید ! »

سیوطی نیز در تفسیرش داستان بسته شدن همهٔ درها مگر در خانه پیامبر وعلی علیهما السلام را چنین نقل می کند : « أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أن تسد الأبواب التي في المسجد فشق عليهم قال : حبة اني لأنظر الى حمزة بن عبدالمطلب وهو تحت قطيفة حمراء وعيناه تذرفان وهو يقول : أخرجت عمك وأبابكر وعمر والعباس وأسكنت ابن عمك ، فقال رجل : يومئذ ما يألو برفع ابن عمه . قال : فعلم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم انه قدشق عليهم فدعا الصلاة جامعة فلما اجتمعوا صعد المنبر فلم يسمع لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم خطبة قط كان أبلغ منها تمجيداً وتوحيداً فلما فرغ قال : يا أيها الناس ما أنا سددتها ولا أنا فتحتها ولا أنا أخرجتكم وأسكنته ، ثم قرأ : « والنجم اذا هوى * ماضل صاحبكم وماغوى * وما ينطق عن الهوى * ان هو الا وحي يوحى »[2] »[3] .

« پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد که در خانه‌هائی که در مسجد گشوده می‌شد بسته شود واین امر بر اصحاب بسیار سخت وناگوار آمد ، حبه (راوی

---

۱) تاريخ المدينة المنورة ۳۸/۱

۲) سورة النجم /٤ ـ ۱

۳) الدر المنثور ۱۲۲/٦

حدیث) گوید: من به حمزة بن عبدالمطلب نگاه می کردم واوحله‌ای قرمز برخود داشت واشك در چشمانش حلقه زده بود وبه پیامبر می گفت : عمویت وابوبکر وعمر وعباس را ازمسجد بیرون کردی وپسرعمویت را در آن قرار دادی ودر آن هنگام مردی گفت: چقدرتلاش می کند برای بالا بردن پسر عمویش! رحبه گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله از این جملات دانست که بسته شدن درها برای برخی خیلی گران وسخت آمده است پس مردم را برای نمازجماعت فراخواند وهنگامی که اجتماع نمودند بر منبر رفت وخطبه‌ای خواندکه هرگز از رسول الله صلی الله علیه وآلـه بلیغتر ازآن درمورد توحید وبزرگ شمردن خداوند شنیده نشده بود وهنگامی که حمد الهی به پایان رسید فرمود : ای مردم مـن از نزد خود درها را نبستم ونه من آنرا بازکردم ونه مـن شما را بیرون کردم واو را ساکن گردانیدم ، سپس این آیات را تلاوت فرمود : « سوگند به ستاره هنگامیکه نمایان می‌شود ، همراه شما (پیامبر)گمراه نیست ، واز روی هوی وهوس نیز سخن نمی گوید ، بلکه آنچه می گوید بدو وحی شده است » .

سایـر روایت عامه را در ایـن مورد می‌توانید در سه کتاب « الغدیر »[1] و« فضائل الخمسة »[2] و« دلائل الصدق »[3] ملاحظه کنید .

از این روایات بخوبی استفاده می‌شود که دستور پیامبر صلی الله علیه وآله درمورد بسته شدن درب خانه‌ها بر برخی بسیارناگوار آمده است وخصوصاً از بازماندن درب خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام بیشترناراحت شده‌اند ، بحدی این ناراحتی رسید که مستقیماً اعتراض خود را با پیامبر صلی الله علیه وآله درمیان گذاشتند ولکن ایشان پاسخ فرمودند : که این کار بوسیله امر خداوند انجام

---

۱) الغدیر ۳/۲۱۱ – ۲۰۲

۲) فضائل الخمسة ۲/۱۷۳ – ۱۶۷

۳) دلائل الصدق ۲/۴۱۳ – ۴۰۳

گرفته است و آنچه که مـن بدان دستور دادم وحی الهی است که بدان مأمور شده‌ام .

جای این سؤال باقی است که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله مدتی را اجازه می‌دهند درب خانه‌های برخی از اصحاب درمسجد گشوده شود اما بعد ازمدتی به امر الهی وفرشته وحی همهٔ درها بسته می‌شود مگر در خانهٔ علی و ایشان ؟

کسی که در این موضوع تأمل کند به این نتیجه می‌رسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این کار قصد داشتند به مردم عملا تفهیم کنند که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مانند ایشان است درهمهٔ جهات بلکه نفس پیامبرمحسوب می‌شود چنانچه آیه شریفه مباهله بر آن دلالت می کند که بحث پیرامون آن درفصل اول این بخش گذشت ، وچون علی همانند پیامبرعلیهما السلام است پس مانند ایشان نیز می‌تواند در حالیکه جنب است در مسجد رفت و آمد کند ودر خانهٔ او نیز مانند در خانهٔ پیامبرصلی الله علیه و آله می‌تواند به مسجد باز شود ومردم نیز از این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بخوبی استفاده کردند که ایشان قصد دارد مقامات معنوی‌امیرالمؤمنین‌را برای‌آنان توضیح دهدوروشن کند ولذا درروایت سیوطی مردی بر پیامبر چنین اعتراض می کند که : « ما یألو برفع ابن عمه » ، « چقدر تلاش می کند وجدیت بخرج می‌دهد که پسر عمویش را بالا ببرد » .

وهنگامی که علی علیه السلام در همه موارد مانند پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه نسخه‌ای از ایشان است پس ازپیامبر خلافت از آن چه کسانی خواهد بود؟ آیا از آن کسانی خواهد بود که تشابهی به پیامبر ندارند واو در خانه آنان را به امر خداوند بسته است ؟ یـا از آن فردی که همانند ایشان است ودر خانهٔ او نیز مانند در خانهٔ پیامبر بازگذاشته شده است ، روشن است که عقل سلیم دراین مورد چگونه قضاوت می کند .

واز طرف دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله در بسته شدن در خانه‌ها جز در خانهٔ امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین قصد داشتند به مردم این معنا را برسانند که این در خانه ، دری است که تا قیام قیامت می‌بایست گشوده باشد وخداوند نیزهمین معنا را اراده کرده‌است ومردم نیزاگرمی‌خواهندگمراه نشوند می‌بایست به در این خانـه اجتماع کنند ، نه اینکه در خانهٔ علی علیه السلام را رها کرده وبه در خانهٔ دیگران بروند ، ولذا در روایت جسرة بنابر نقل ابن شبه که گذشت پس از نام بردن امیرالمؤمنین وفاطمه زهرا سلام الله علیهما فرمودند : « ألابینت الأسماء أن تضلوا » ؟ «آیا من برای شما اسامی آنان را روشن نکردم که گمراه نشوید » ؟

آری هرکس در خانه علی وفاطمه علیهما السلام را به روی خود بازگذارد او گمراه نخواهد شد وهمچنین هرقوم وملت واجتماعی که در خانه آنان را باز نگهدارند گمراه نخواهند شد واگر در خانه آنان را به روی خود واجتماعشان بر بندند درواقع درضلالت وگمراهی را بر خود گشوده‌اند . « تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل » .

۹ ـ اعطاء رایت در روز خیبر

سه طائفه از یهود دراطراف شهر مدینه زندگی می‌کردند وهریك درفرصت مناسبی که بدست می‌آوردند برعلیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ودین نوپای اسلام توطئه می‌کردند .

طائفه اول : بنی قینقاع هستند که چون عهدنامه‌ای را که با پیامبر صلی الله علیه وآله داشتند زیر پا گذاشتند ، پیامبر اکرم آنان را محاصره نمود وآنها نیز تسلیم شدند وپیامبر با مصادرهٔ اموال آنان را تبعید نمود ، این حادثه درسال دوم

یاسوم هجری اتفاق افتاد .

طائفه دوم : بنی النظیر هستند کـه در سال چهارم هجری قصد ترور پیامبر را کـردند وپیامبر برای آنان خبر دادند کـه در ظرف مدت ده روز می بایست مدینه را ترك کنند در ابتداء پذیرفتند وبعد در مقابل مسلمین مقاومت کردند ودر نهایت نیز تسلیم شدند کـه از مدینه بروند واموال منقول خویش را نیز باخود بردارند گروهی از آنان به شام وبرخی از آنان در نزد یهود خیبر رفتند .

طائفه سوم : یهود بنی قریظه بودند که در جنگ احزاب مشرکین قریش را یاری کردند ولذا پس از پایان جنگ در سال پنجم هجری پیامبر صلی الله علیه وآله تصمیم گرفتند آنان را مجازات کنند قلعه آنان را محاصره نمودند وبالاخره آنان نیز تسلیم شدند وپذیرفتند کـه سعد معاذ در مورد آنان حکم کند واو نیز حکم کرد که مردانشان کشته شوند وزنان وفرزندان آنان اسیر شوند واموالشان به عنوان غنیمت تقسیم گردد .

این سه طائفه ازیهود درحومه مدینه زندگی می کردند ، لکن طائفه دیگری ازیهود نیزدر سی ودوفرسنگی مدینه سکنی داشتند درجلگه‌ای‌سرسبزوحاصلخیز ، جمعیت آنان‌درحدود بیست هزار نفربالغ می‌شد وازنظر اقتصادی نیزوضع خوبی داشتند ، وبرای دفاع وحفاظت از خودشان نیز ، دژها وقلعه‌های متعددی ساخته بودند که مرحوم آیتی ده قلعه آنان را در کتابش یاد می کند [1] .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلـه در آغاز سال هفتم هجری تصمیم گرفتند قلاع ودژهای خیبررا فتح کنند، لذا به سمت خیبرحرکت نمودند وبعد ازپیمودن راه قلعه‌های خیبر را یکی پس از دیگری فتح نمودند ، لکن کار در فتح یکی از قلاع که « قموص » یا « ناعم » نام داشت بر مسلمین سخت شد ، پیامبرصلی الله علیه وآله فرماندهی سپاه را به ابو بکر واگذار نمودند تا جهت فتح قلعه

۱) رجوع شود به « تاریخ پیامبراسلام » /۵۰۴ ـ ۵۰۲

حرکت کند او نیز چنین کرد اما شامگاه بدون ظفر بازگشت ، روز دیگر فرماندهی را به عمر تفویض نمودند او نیز پگاه بامسلمین حرکت نمود اما شامگاه بدون فتحی بازگشت ، در برخی از تواریخ است که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی ازانصار را هم به فرماندهی سپاه تعیین نمودند ودرروزسوم برای فتح قلعه روانه کردند اما او نیز شرمنده مانند دو فرد قبلی بازگشت ، ادامه داستان را به محمد ابن‌عمرواقدی درگذشته بسال ۲۰۷ وا می‌گذاریم اودرکتاب « المغازی » گوید :

« ... فقال رسول‌الله صلی الله علیه [وآله] وسلم:لأعطین الرأیة غداً رجلا یحبه الله ورسوله یفتح الله علی یدیه ، لیس بفرار أبشر یامحمد بن‌مسلمة غداً انشاءالله یقتل قاتل أخیك وتولی عادیة الیهود فلما أصبح أرسل الی علي بـن أبي‌طالب علیه السلام وهو أرمد فقال : ما أبصر سهلا ولا جبلا . قال : فذهب الیه ، فقال : افتح عینیك . ففتحهما، فتفل فیهما. قال علي علیه السلام : مارمدت حتی الساعة. ثم دفع الیه اللواء ودعا له ومن معه من أصحابه بالنصر فکان أول من خرج الیهم الحارث أخومرحب في عادیته فانکشف المسلمون وثبت علي علیه‌السلام فاضطربا ضربات فقتله علي علیه‌السلام ورجع أصحاب الحارث الی الحصن فدخلوه واغلقوا علیهم فرجع المسلمون الی موضعهم وخرج مرحب وهو یقول :

قد علمت خیبراني مرحب　　شاکی السلاح بطل مجرب

أضرب أحیاناً وحیناً أضرب

فحمل علي‌علیه‌السلام فقطره علی‌الباب وفتح الباب وکان للحصن بابان »[1].

« ... پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به تحقیق فردا پرچم ورایت را به مردی خواهم داد که خدا ورسولش اورا دوست می‌دارند وخداوند بوسیله او قلعه را فتح خواهد کرد واوازمقابل سپاه دشمن فرارنمی کند ای محمد بن مسلمه

---

۱) المغازی ۲/ ٦٥٤

(واو مسلمانی بود که برادرش بوسیله مرحب کشته شده بود) بشارت باد برتو که اوفردا قاتل برادر ترا خواهد کشت ودشمنی سپاهیان یهود را به پایان می برد. وهنگامیکه صبحگاه شد پیامبر صلی الله علیه وآله بدنبال علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرستاد در حالیکه او چشم درد شدیدی داشت ، علی پاسخ داد : من نه دشتی ونه کوهی را نمی‌بینم (بعلت چشم درد شدید چیزی را نمی‌توانم ببینم) . پس پیامبر بنزد علی رفت وگفت : چشمانت را باز کن. امیرنیزچنین کرد وپیامبر از آب دهان خود بر چشمان امیر گذاشت وامیر در پیری می‌فرمود : تا کنون چشم درد نگرفته‌ام . پس از بهبودی معجزه آسای چشمان امیرپرچم را به دست او داد وجهت پیروزی او وکسانی که با اوبودند دعا نمود ، اولین کسی که برای نبرد با مسلمین خارج شد حارث برادر مرحب در میان افرادش بود ، ومسلمین پس از خروج او فرار کردند وامیر در مقابل او ایستاد وضرباتی رد وبدل شد وامیر او را کشت وافراد حارث بـه قلعه بازگشتند ودر را بروی خود بستند در این هنگام مسلمانان بازگشتند ومرحب پس از او بیرون آمد ورجز خواند وعلی علیه السلام بر او حمله کرد واو را بر روی یکی از دو قسمت در خیبر از پای درآورد ودر قلعهٔ خیبر را گشود وقلعه دو در داشت » .

مؤلف گوید : تفصیل فتح خیبر و ماجرای آن از وضع رسالهٔ مـا خارج است وعلاقمندان جهت اطلاع می‌بایست به کتب سیر وتاریخ مراجعه فرمایند ، آنچه که در این رساله قابل ذکر است این است که مفهوم این جمله : « لأعطین الراية غداً رجلا يفتح على يديه يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله » ، « فردا پرچم را دراختیارمردی قرارخواهم داد که قلعه رافتح خواهدکرد خدا ورسولش را دوست دارد وخدا ورسول نیزاو را دوست دارند » ، درهمهٔ کتب تاریخ وسیر وحدیث متواتراست بعنوان نمونه بخاری درصحیحش درچهارمورد این روایت

را نقل می کند که ما فقط به‌دو نقل آن اکتفامی کنیم و به خوانندگان عزیزیادآوری می کنیم که صحیح بخاری معتبرترین کتاب حدیث درنزد عامه محسوب می‌شود.

« روی بسنده عن سلمة بن الاکوع قال : کان علي علیه السلام تخلف عن النبي صلی الله علیه [و آله] وسلم في خیبر وکان به رمد فقال: أنا اتخلف عن رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم فخرج علي علیه السلام فلحق بالنبي صلی الله علیه [و آله] وسلم فلما کان مساء اللیلة التي فتحها في‌صباحها فقال رسول الله صلی‌الله علیه [و آله] وسلم: لأعطین الرایة ـ أوقال: لیأخذن ـ غداً رجل یحب‌الله ورسوله أو قال : یحبه الله ورسوله یفتح الله علیه ، فاذا نحن بعلي علیه السلام و ما نرجوه فقالوا: هذا علي، فأعطاه رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم ففتح الله علیه»[1].

« بخاری بسندش از سلمة بن اکوع نقل می کند که گفت : علی علیه‌السلام بخاطر چشم درد در جنگ خیبر حاضر نبود ، بعد از گذشت زمانی از نبودن در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت گشت پس از مدینه خارج شد و به پیامبر ملحق گردید ودر شب ، روزی که در آن قلعه خیبر فتح شد پیامبر فرمود: پرچم را فردا به مردی خواهم داد ، یا فردا مردی پرچم را خواهد گرفت که خدا ورسولش را دوست دارد یا خدا ورسول او را دوست دارند وخداوند قلعه را بر او می گشاید وفردا ما در مقابل امیرالمؤمنین علی قرار گرفتیم در حالیکه چنین امری برای ما قابل تصورنبود وامیدآنرانداشتیم پس مردم علی رابیکدیگر نشان می‌دادند ومی گفتند : این علی است ، وپیامبر پرچم را به او داد وخداوند نیز قلعه را بر او گشود » .

« وروی بسنده عن‌سهل بن سعد قال : قال النبي صلی الله علیه [و آله] وسلم یوم خیبر : لأعطین الرایة غداً رجلا یفتح علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله

---

۱) صحیح البخاری ۱۲/٤

ورسوله فبات الناس ليلتهم أيهم يعطى فغدوا كلهم يرجوه، فقال: أين علي؟ فقيل: يشتكي عينيه فبصق في عينيه ودعا له فبرىء كان لم يكن به وجع فأعطاه فقال: أقاتلهم حتى يكونوا مثلنا؟ فقال: انفذ على رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام وأخبرهم بما يجب عليهم فوالله لأن يهدي الله بك رجلا خير لك من أن يكون لك حمر النعم »[1].

« بخاری بسندش از سهل بن سعد نقل می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله در روز خیبر فرمودند: فردا قطعاً پرچم را به مردی خواهم داد که خداوند فتح را بر دستان او جاری خواهد کرد، خدا ورسولش را دوست دارد وخدا ورسول نیز او را دوست دارند. مردم آن شب را خوابیدند در حالیکه در فکر بودند که فردا پرچم از آن چه کسی خواهد بود، وصبح کردند در حالیکه همه آنان امید داشتند که پرچم را در دستان خود ببینند، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: علی کجا است؟ به ایشان عرض شد: از چشم درد می‌نالد وشکایت می کند، پس پیامبر صلی الله علیه وآله از آب دهان خویش بر چشمان امیر علیه السلام مالیدند وبرایش دعا کردند وچشم درد او برطرف شد گویا که اصلا دردی را احساس نمی کرده است پس پرچم را به او دادند وفرمودند: با آنان نبرد کن تا مانند ما مسلمان شوند. وادامه دادند: خودت در جلو سپاه حرکت کن تا به مرکز آنان برسی، سپس آنان را به اسلام فرا خوان وبه آنان اطلاع ده که چه وظایف وتکالیفی دارند، قسم بخداوند اگر خداوند بوسیله تو مردی را هدایت کند برای تو بهتر است ازحیوانات فراوان (دارائی فراوان) ».

عامه در مجامع حدیثشان روایاتی مانند اینرا در واقعهٔ خیبر نقل نموده‌اند

---

۱) صحیح البخاری ٤/ ۲۰

که جهت اطلاع از آن خوانندهٔ محقق می‌تواند به دو کتاب نفیس «العمدة»[1] و«فضائل الخمسة»[2] مراجعه نماید.

اما کیفیت استدلال به این حدیث و واقعه: گذشت که قبل از امیر المؤمنین علی علیه السلام ابوبکر وعمر هر یك جداگانه در یك روز فرماندهی سپاه اسلام را کردند و نتوانستند قلعه را فتح کنند آنوقت پیامبر صلی الله علیه و آله جملهٔ معروفشان را فرمودند که: «لأعطین الرایة غداً رجلا یحبه الله ورسوله ویحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیه لیس بفرار»، «براستی فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که او را خداوند ورسولش دوست دارند وخدا ورسول نیز او را دوست دارند، خداوند فتح را بوسیلهٔ او جاری می‌کند واو از مقابل دشمن فرار نمی‌کند».

اگر در این جملات کمی دقت شود بخوبی ملاحظه می‌گردد که در اعطای این صفات و توضیح آنها برای امیر المؤمنین تلمیح واشاره‌ای نیز به افراد گذشته وجود دارد، یعنی وقتی مردی را که فردا پرچم را در دست او خواهد فشرد خدا ورسولش دوست می‌دارند، یعنی افراد قبلی چنین نبودند، واو نیز خدا ورسولش را دوست می‌دارد، نیز یعنی چند نفر قبلی چنین اعتقادی ومودتی نداشتند چون اگر هم مرد فردا چنین صفتی را داشته باشد هم افراد قبلی ومردان گذشته دیگر بیان این صفات و توضیح آنها برای مرد فردا لغو وبیهوده خواهد بود، پس این صفات اختصاص به مرد فردا دارد همانگونه که خداوند فقط فتح را بر دستان وی جاری خواهد کرد نه بردستان دیگران وهمانگونه که اوست که از مقابل دشمن فرار نمی‌کند و از او نمی‌هراسد وغیر او از برابر دشمن فرار می‌کنند چنانچه مکرر کردند واز دشمن نیز هراسانند، پس حدیث اعطای رایت

---

۱) العمدة / ۱۶۰ ـ ۱۳۹

۲) فضائل الخمسة ۲/۱۹۹ ـ ۱۸۲

وپرچم روز فتح خیبر برای امیر المؤمنین به همان اندازه‌که دلالت بر فضیلت ومنقبت برای امیر المؤمنین می کند به همان اندازه نیز بر قدح ومنقصت افراد قبلی دلالت دارد وبه همین جهت است که درواقعهٔ خیبر درمعتبرترین کتاب حدیث آنان یعنی صحیح بخاری نامی از افرادگذشته برده نشده است ، چنانچه دو حدیث ازآن نقل شد ، در واقع بخاری دریافته است که ایـن معانی دلالت بر قدح آنان دارد ولذا نام آنان را از ابتدای حدیث حذف نموده است اما مگر به حذف بخاری مطلب تمـام می‌شود همهٔ کتب سیر وتاریخ وحدیث آنرا نقـل نموده‌اند وحذف بخاری دلالت بر امری جز تعصب بیجای او نمی کند .

بنا بر این حدیث وواقعهٔ خیبر دلالت بر فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام ومنقصت دیگران می کند ، از اینرو عقل سلیم می‌بایست حاکم باشدکه خلافت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شایسته چه‌کسی خواهد بود ؟آیـا شایسته فردی که خدا ورسول او را دوست دارند واو نیز خدا ورسواش را دوست دارد وفتح وظفر بر دستان او جاری می‌شود واز دشمن نمی‌هراسد واز مقابل او فرار نمی کند یاکسانی که . . . ؟ ! ! .

۱۰ ـ حدیث علی با قرآن است وقرآن نیز با او

ایـن جملهٔ شریفه را عامه وخاصه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلـه نقل نموده‌انـدکه : « علي مع القرآن والقرآن مع علي » ، « علی بـا قرآن است وقرآن نیز با علی » .

قبل از اینکه مفاد حدیث را به بحث بنشینیم یك روایت از طریق عامه در این مورد ذکر می کنیم :

حاکـم نیشابوری در « مستدرك الصحیحین » خود بسند متصلش از ابو ثابت

غلام ابوذر چنین نقـل می کند : « عن أبي ثابت مـولى أبى ذر قال : كنت مع علي عليه السلام يوم الجمل فلما رأيت عائشة واقفة دخلنى بعض ما يدخل الناس فكشف الله عني ذلك عند صلاة الظهر فقاتلت مع أمير المؤمنين عليه السلام فلما فرغ ذهبت الى المدينة فأتيت أم سلمة فقلت : انـي والله ما جئت أسأل طعاماً ولا شراباً لكنني مولى لأبي ذر ، فقالت : مرحباً فقصصت عليها قصتي ، فقالت : اني كنت حين طارت القلوب مطائرها ؟ قلت : الى حيث كشف الله ذلك عني عند زوال الشمس، قالت: احسنت سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : علي مع القرآن والقرآن مع علي لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض .

قال الحاكم : هذا حديث صحيح الاسناد »[1] .

« ابو ثابت غلام ابوذر نقل می کند که : باعلی علیه السلام درروز جمل حاضر بودم وهنگامیکه در وسط میدان نبرد دیدم عائشه همسر پیامبر در صف مخالف ایستاده است، همانگونه که برخی از مردم مردد شدند من نیز دچار تردید گردیدم تا اینکه در نماز ظهر خداوند تردید را از من زدود وبعد از آن در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام نبرد کردم وهنگامیکه جنگ به پایان رسید به مدینه رفتم وبه خدمت ام سلمه (همسر پیـامبر) رسیدم وگفتم : قسم بخداوند بـرگرفتن آب وغذائی خدمت شما نیامده‌ام بلکه من غلام ابـوذر هستم . ام سلمه پاسخ گفت : خوش آمدی. ومن‌داستان خودم را برای او بازگو کردم گفت: هنگامیکه مردم دچار تردید می‌شدند تو چه کردی ؟ پاسخ گفتم : مردد بودم تا اینکه خداوند در هنگام ظهر تردید را ازمن برطرف نمود. ام سلمه گفت : آفرین بر تو از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود : علی با قرآن است وقرآن با علی

---

١) مستدرك الصحيحين ٣/١٢٤

واینـدو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در روز قیامت وبر حوض کوثر بر من وارد شوند .

حاکم گوید : این حدیث دارای أسناد صحیح است » .

دیگران نیز این حدیث را از عامه متذکر شده‌اند ازآن جمله : مناوی در « فیض القدیر »[1] ومتقی هندی در « کنز العمال »[2] و . . .

اگر درمعانی این‌حدیث تأمل‌شود وجه استدلال به این‌حدیث بخوبی روشن می‌گردد خصوصاً اگر این‌حدیث را درکنار حدیث ثقلین بگذاریم، یعنی حدیث ثقلین راکبرای استدلال واین حدیث را صغرای آن قرار دهیم ، در این صورت نتیجه‌ای که بدست می آید این خواهد بود که ما مأمور هستیم به تمسك به قرآن وتمسك به علی بن ابی‌طالب علیه السلام تا روز قیامت که ایندو در حوض کوثر برپیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد می‌شوند وبدیهی است که یکی ازمصادیق تمسك به مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام پذیرش خلافت بـلا فصل ایشان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله است .

شاهد براین معنا نیز روایتی است که ابن حجر آنرا در « الصواعق المحرقة » نقل می کندکه با ذکر آن بحث دراین حدیث را به پایان می‌بریم، او می گوید:

« وفي‌رواية انه صلى‌الله عليه [وآله] وسلم قال في مرض موته: أيها الناس يوشك ان اقبض قبضاً سريعاً فينطلق بي وقد قدمت اليكم القول معذرة اليكم، الا اني مخلف فيكم كتاب ربي عزوجل وعترتي أهل بيتي. ثم أخذ بيد علي‌عليه السلام فرفعهافقال: هذا علي‌مع القرآن والقرآن مع علي لايفترقان حتى يردا علي‌الحوض

---

١) فیض القدیر ٤/٣٥٦

٢) کنز العمال ٦/١٥٣

فاسألوهما ما خلفت فيهما »[1].

« ودر روایتی ازپیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است : در بیماری که منجر به رحلت ایشان شد فرمودند : ای مردم بزودی من از میان شما خواهم رفت و آنچه که باید برای شما بگویم گفته‌ام : آگاه باشید من در میان شما کتاب پروردگارم وخانواده‌ام را بـه یادگار گذاشته‌ام ، سپس دست علی علیه السلام را گرفتند و آنرا بلندکردند وفرمودند : این علی بـا قرآن وقرآن نیز با علی است واینـدو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض کوثر بر من وارد شوند ومن ازآندو سؤال خواهم کرد که با آنان چگونه رفتار شده است » .

۱۱ ـ علی با حق وحق با علی است

مفاد حدیث « علي مع الحق والحق مع علي » را می‌تـوان از متواترات محسوب کرد که خاصه وعامه آنرا نقل‌نموده‌اند ازآن جمله ابن‌أبي‌الحديد معتزلی درگذشته بسال ٦٥٦ در شرح نهج البلاغه‌اش آنـرا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند :

« علي مع الحق والحق مع علي يدور حيثما دار »[2].

« علی باحق است وحق باعلی وحق آنجا قرار می گیرد که علی آنجا باشد ».

ابن عساکر نیز که تقریباً یك قرن مقدم بر ابن ابی الحدید است چون وفات اوبسال۵۷۳ است درکتاب «تاریخ مدينة دمشق» این‌روایت را چنین نقل می کند:

« علي مع الحق و الحق مع علي و لـن يتفرقا حتى يردا علي الحوض يوم

---

۱) الصواعق المحرقة /۷۵

۲) شرح نهج البلاغة ۲/۲۹۷

القيامة »[1].

« علی باحق وحق نیز باعلی است واینـدو ازیکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض کوثر در روز قیامت بر من وارد شوند » .

علامهٔ امینی قدس سره در کتاب « الغدیر »[2] در مورد این حدیث اجمالا به بحث می‌نشیند وبرخی ازاحادیث عامه را نیزدراین مورد می‌توانید در « فضائل الخمسة »[3] ببینید .

یکی ازاعلام معاصر دامت برکاته در رسالهٔ مفرده‌ای که در مورد این‌حدیث شریف تنظیم فرموده‌اند نام یکصد وبیست ونه نفرازاعلام عامه رادرقرون متمادیه ذکر می‌کندکه این حـدیث را نقل نموده‌اند وهمچنین نام بیست وچهار نفر از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را نیز ذکرمی‌کندکه این‌حدیث را ازایشان نقل کرده‌اند[4].

در هر صورت مفاد ایـن حدیث را می‌توان از متواترات به حساب آورد ، وبنا بر این کسی نمی‌تواند در سندآن اشکال کند .

اما مفاد حدیث وقتی حق با علی وعلی نیز با حق باشد یعنی هر کجا که علی است وآنچه که او می‌گوید وانجام می‌دهد حق است و بر کسی پوشیده نیست که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم ادعای خلافت نمودند وبـه همین خاطر نیز از مدعیان خلافت مدتی دوری نموده و بـا آنان بیعت نکردند

---

۱) تاریخ مدینة دمشق ۳/ ۱۲۰

۲) الغدیر ۳/ ۱۸۰ - ۱۷۶

۳) فضائل الخمسة ۲/ ۱۲۵ - ۱۲۲

٤) رجوع گردد به رسالهٔ « حق با علی است » تألیف دانشمند معاصر آقای‌حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی‌اصفهانی دامت برکاته‌که به سال ۱٤۰۹ در۲۲۳ صفحه درتهران به چاپ رسیده است

و بهترین دلیل این امر را می‌توان خطبهٔ معروفهٔ شقشقیه در نهج شریف بلاغت نام برد وعلاوه بر این کتب تواریخ نیز بخوبی می‌تواند این‌امر را ثابت کند اگر چه ثبوت آن بوضوح خورشید است لکن بعنوان نمونه ما در مورد تخلف امیر المؤمنین علیه السلام از بیعت دیگران را به ابن‌قتیبهٔ دینوری در گذشته بسال ۲۷۶ واگذار می کنیم او در ابتدای کتاب « الامامة والسیاسة » خود می‌نویسد :

« ابانة علي كرم الله وجهه بيعة أبي بكر . . . : ثم ان علياً كرم الله وجهه أتى به الى أبي بكر وهو يقول : أنا عبدالله وأخو رسوله . فقيل له بايع أبا بكر . فقال: أنا أحق بهذا الأمر منكم لا أبايعكم . . . »[1].

« بیعت نکردن علی علیه السلام با ابوبکر : براستی که علی علیه السلام در نزد ابوبکر آورده شد درحالیکه می‌فرمود: من بندهٔ خدا و برادر رسول‌خدا هستم، در حضور ابوبکر بـه ایشان گفته شد که : با ابوبکر بیعت کن . وامیر علیه السلام در جواب فرمود: من سزاوارتر ازشما نسبت به امر خلافت هستم وبا شما بیعت نمی کنم . . . » .

جان کلام اینکه به گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حق همواره بـا علی است واو بعد ازایشان ادعای خلافت نمود پس در گفتارش حق با او است، ودر نتیجه خلافت از آن او وحـق او است ، وکیفیت استدلال به این حدیث شریف چنین است، وازاینرو نه تنها می‌توان گفت حق باعلی است بلکه می‌توان بوسیلهٔ امیر المؤمنین علی‌علیه السلام حق وباطل را نیز ازیکدیگر تمیز داد ومعین نمود درواقع می‌توان علی‌علیه‌السلام را فاروق وجدا کنندهٔ حق‌ازباطل دانست چنانچه این معنی نیز از پیامبر اکرم نقل شده است .

در روایتی که موفق خوارزمی عامی درگذشته بسال ۵۶۸ آنرا بسند خودش

---

۱) الامامة والسیاسة / ۱۱

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند :

« قال رسول الله صلى الله عليه وآله : سيكون من بعدي فتنة ، فاذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب فانه الفاروق بين الحق والباطل »[1].

« پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بزودی پس از من فتنه‌ای خواهد شد ، هنگامیکه چنین شود با علی بن ابی طالب باشید و ملازمه او گردید چون او جدا کنندهٔ حق از باطل است » .

در این حدیث نه تنها امیر المؤمنین علیه السلام فاروق وجدا کنندهٔ حق از باطل شمرده شده است بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح به فتنهٔ بعد از خودشان نیز نموده‌اند و در آن فتنه مردم را امر نموده‌اند که در کنار علی بن ابی طالب علیه السلام و با ایشان باشند تا با حق باشند .

از اینرو باید گفت کسانی که می‌خواهند همواره با حق باشند می‌بایست همواره در کنار علی بن ابی‌طالب علیه السلام و در جبهه او باشند وگرنه مسیری جز باطل ندارند چرا که : « فماذا بعد الحق الا الضلال فأنى تصرفون »[2] ، «بعد از حق وغیر از آن چیزی وجود ندارد مگر گمراهی وضلالت ، پس به کجا رانده می‌شوید » .

ختام این مقال را کلامی از فخر رازی در تفسیرش قرار می‌دهم ، او در ذکر ادله جهر به بسمله چنین می گوید : « وأما أن علي بن أبي‌طالب رضي الله عنه كان يجهر بالتسمية فقد ثبت بالتواتر ومن اقتدى في دينه بعلي بن أبي‌طالب فقد اهتدى والدليل عليه قوله عليه السلام : اللهم أدر الحق مع علي حيث دار »[3].

---

۱) المناقب / ۱۰۵ ح ۱۰۸

۲) سورة یونس / ۳۲

۳) التفسیر الکبیر ۱ / ۲۰۵

« به تواتر ثابت شده است که علی بن ابی‌طالب علیه السلام بسمله را بلند می‌گفت وهر کس دردینش اقتداء وپیروی علی بن ابی‌طالب علیه السلام را بکند به تحقیق هدایت شده است ودلیل این امر نیز کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که فرمودند : بار خدایا حق را با علی قرار بده هر کجا که باشد » .

۱۲ ـ حدیث سقایة حوض

وقایع وحوادثی درروز قیامت اتفاق خواهد افتاد که قرآن واحادیث برخی از آنها را برای ما توضیح می‌دهد واز آنها پرده بر می‌دارد یکی از آن وقایع طولانی بودن روز قیامت است که قرآن بدان تصریح دارد : « یوم کان مقداره خمسین ألف سنة »[1]، « روزی که طول آن برابر باپنجاه هزار سال است » ، واز دیگر مسائل آن روز گرمای طاقت فرسای قیامت وعطش وتشنگی شدید مردمان در آن روز است ، وبه همین جهت خداوند تعالی در آن روز درصحرای محشر حوضی را قرار داده است که مردم از آن حوض سیراب شوند وعطش خود را فرو بنشانند ، وبرخی ازخصوصیات این حوض ووسعت وپهناوری آن دراولین حدیث پیامبردراین‌فصل‌یعنی‌خطبهٔ غدیرایشان گذشت که خواننده جهت یادآوری می‌تواند بدان مراجعه نماید .

ولایت وسرپرستی این حوض از طرف خداوند به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله واگذار شده است وایشان نیز سقایت این حوض را که در برخی ازروایات کوثر نامیده شده‌است به امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام واگذارنموده‌اند وساقی کوثر نیز فقط سقایت کسانی را بعهده می گیرد که دارای ولایت اوباشند ودیگران را از آن دور می کند به سه روایت عامی در این مورد توجه کنید تا

---

۱) سورة المعارج / ٤

پس از آن کیفیت استدلال را به بحث بنشینیم :

۱ ـ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد بسندش از انس بن مالك نقل می کند که گفت : « قال : بعثني رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الى أبي برزة الأسلمي فقال له وأنا أسمعه : يا أبا برزة ان رب العالمين تعالى عهد الي في علي بن أبي طالب عهداً فقال : علي راية الهدى ومنار الايمان وامام أوليائي ونور جميع من أطاعني ، يا أبا برزة علي بن أبي‌طالب معي غداً في القيامة على حوضي وصاحب لوائي ومعي غداً على مفاتيح خزائن جنة ربي »[1] .

« انس بن مالك گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بدنبال ابوبرزه اسلمی فرستاد ووقتی حاضر شد بـه او گفت در حالیکه مـن می شنیدم : ای ابوبرزه ، پروردگارجهانیان عهدی را با من‌درمورد علی بن ابی‌طالب کرده است وفرمود: علی پـرچم هدایت ومنار ایمان وامام و پیشوای دوستان مـن ونور همهٔ کسانی است که مرا اطاعت کنند ، ای ابوبرزه، علی بن ابی طالب در کنار من است در فردای قیامت بر سر حوض من واو پرچمدار من است ودر کنارمن است فردای قیامت بر کلید گنجهای بهشت پروردگارم » .

۲ ـ متقی هندی در این مورد گوید : « عن ابن عباس قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لعلي عليه السلام : أنت أمامي يوم القيامة فيدفع الي لواءالحمد فأدفعه اليك وأنت تذود الناس‌عن‌حوضي. قال:أخرجه ابن عساكر»[2].

« ابن‌عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : تو روبروی من هستی در روز قیامت ، لواء حمد الهی بـه من داده می‌شود ومن نیز آنرا بتو خواهم داد وتو مردم را از گرد حوض من پراکنده ودورمی کنی . متقی

---

۱) تاریخ بغداد ۹۸/۱٤

۲) کنز العمال ٤۰۰/٦

گوید : این روایت را ابن عساکر نیز در تاریخ دمشق ذکر می کند » .

۳ ـ حاکم نیشابوری بسندش از علی بن ابی طلحه نقل می کند که گفت : « حججنا فمررنا علی الحسن بن علي علیهما السلام بالمدینة ومعنا معاویة بن خدیج فقیل للحسن علیه السلام: ان هذا معاویة بن خدیج الساب لعلي علیه السلام فقال علي به ، فأتی به فقال: أنت الساب لعلي علیه السلام ؟ فقال : ما فعلت. فقال: والله لئن لقیته وما أحسبك تلقاه یوم القیامة لتجده قائماً علی حوض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یذود عنه رایات المنافقین بیده عصاً من عوسج، حدثینه الصادق المصدوق صلی الله علیه و آله وسلم وقد خاب من افتری . قال : هذا حدیث صحیح الاسناد » [1].

« ما حج گذاردیم ودر مدینه به حسن بن علی علیه السلام برخورد کردیم وبا ما معاویة بن خدیج بود ، به حسن علیه السلام گفته شد : این مرد معاویة بن خدیج است که علی علیه السلام را سب می کند ودشنام می‌دهد ، پس فرمود : او را نزد من بیاورید ، او را بخدمت ایشان آوردند به او فرمود: تو کسی هستی که علی علیه السلام را دشنام می‌دهی (معاویه چون ترسیده بود) پاسخ داد : من چنین نکردم . امام حسن علیه السلام فرمود : سوگند بخداوند اگر او را ملاقات کنی در روز قیامت وگمان نکنم که موفق به چنین امری شوی ، او را درحال قیام به امر حوض پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهی یافت که پرچمهای منافقین را از آن دور می کند ودردست اوعصائی ازعوسج است، این کلام را برای من پیامبر راستگوی صلی الله علیه و آله نقل فرموده است وهر کس دروغ بگوید به تحقیق زیانکار است . حاکم گوید : واسناد این حدیث صحیح است ».

---

۱) مستدرك الصحیحین ۱۳۸/۳

سایر روایات عامه را در مورد سقایت حوض پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توانید در کتاب پر ارج «فضائل الخمسة»[1] ملاحظه کنید.

اگر در مفاد روایات کمی تأمل شود وجه استدلال به این احادیث نیز بر خوانندهٔ فطن معلوم می‌گردد، امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سقایت حوض کوثر را درقیامت برعهده دارد، در آن روز طولانی قیامت وشدت گرما وعطش برای برخی ساقی می‌شود وبرخی را سیراب می‌کند اما گروهی را نیز ازگرد حوض کوثر دور می‌کند ونمی‌گذاردآنان به حوض نزدیك شوند تا چه برسد که از آن سیراب شوند.

حال باید دید امیر علیه السلام سقایت چه کسانی را بر عهده می‌گیرد وچه کسانی را از آن محروم خواهد کرد، قدر مسلم این است که امیر ساقی کسانی که در خانهٔ اورا به آتش کشیدندودر نیمه سوخته را برپهلوی همسرش سلام الله علیها زدند و محسنش را سقط نمودند و بالاخره بقول سلمان «کردند ونکردند» نخواهدبود ونه تنها آنهارا سقایت نخواهدکرد بلکه آنانرا محروم خواهدنمود، درحالیکه محبانش وپیروانش وشیعیانش را ساقی خواهد بود انشاء الله تعالی.

بنابراین اگر می‌خواهیم از دست ساقی کوثر در صحرای محشر سیراب شویم باید خلافت وجانشینی بلا فصل ایشان را بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بپذیریم.

ختام این حدیث را یك بیت شعر از اسماعیل بن محمد معروف بـه سید حمیری شاعر آل محمد قرار می‌دهم که درعصرامام صادق علیه‌السلام بسال ۱۷۳ از دنیا رحلت کرده است، این بیت را کشی دررجالش در آخرترجمهٔ اونقل می‌کند:

---

۱) فضائل الخمسة ۳/۱۳۰ - ۱۲۶

« ما تعدل الدنيا جميعاً كلها من حوض أحمد شربة من ماء »[1]

« نوشیدن یك جرعه از آب حوض پیامبر صلی الله علیه و آلـه از همهٔ دنیا و آنچه که در آن است برتر وفزونتر است » .

۱۳ ـ حدیث طیر مشوی

برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از روزها یك پرنده بریان شده برسم هدیه آوردند در برخی از روایات هدیه آورنده را ام ایمن ودر برخی از آنها ام سلیم دانسته‌اند ، در هرصورت بعد از رسیدن این هدیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعائی فرمودند، بهتر آن است که ماجرا را اززبان انس بن مالك خادم رسول الله صلی الله علیه و آله بشنویم ، او در روایتی که حاکم نیشابوری بسند خودش از او نقل می کند می گوید :

« عن انس بن مالك قال : كنت أخدم رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم فقدم لرسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم فرخ مشوي فقال : اللهم ائتني بأحب خلقك اليك يأكل معي من هذا الطير. قال : فقلت: اللهم اجعله رجلامن الأنصار فجاء علي عليه السلام ، فقلت : ان رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم على حاجة ثم جاء فقلت : ان رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم على حاجة ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم : افتح ، فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم : ماحبسك علي ؟ فقال : ان هذه آخر ثلاث مرات يردني أنس يزعم انك على حاجة ، فقال:ما حملك على ما صنعت؟ فقلت: يا رسول الله سمعت دعاءك فأحببت أن يكون رجلا من قومي . فقال رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم : ان الرجل قد يحب قومه . (قال الحاكم) : هـذا حديث صحيح على

---

۱) اختیار معرفة الرجال ـ معروف به رجال کشی ۵۷۴/۲ ـ طبع آل البیت

شرط الشيخين ، ثم قال: وقد رواه عن أنس جماعة من أصحابه زيادة على ثلاثين نفساً ثم صحت الرواية عن علي عليه السلام وأبي سعيد الخدري وسفينة »[1] .

« انس گوید : خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می کردم که یك جوجهٔ بریان شده برای ایشان هدیه آورده شد ، پیامبردعا کردند : خدایا بهترین بندگان خودت ومحبوبترین آنها درنزد خودت را برسان تا این پرنده را با من بخورد . أنس گوید : بعد از اینکه من دعای ایشان را شنیدم من هم دعا کردم که : خدایا او را مردی از انصار قرار بده ، پس از مدتی علی علیه السلام آمد به او گفتم : پیامبر کار دارند بعد از مدتی برای بار دوم آمد مجدداً به او گفتم : پیامبر کار دارند ، برای بار سوم آمد وپیامبر دراین بار فرمودند : در را بازکن. وازعلی سؤال نمودند:چه چیزی ای علی تورا از من بازداشت ؟ علی علیه السلام پاسخ داد:سه مرتبه خدمت رسیدم لکن أنس مرا ازدخول بازمی‌داشت ومی گفت شما کار دارید . بعد ازاین جملات علی علیه السلام پیامبررو به من کردند و گفتند: چه چیزی تو را وا داشت که چنین کنی ؟ پاسخ گفتم : ای پیامبر خدا، دعای شما را شنیدم پس دوست داشتم که آن مرد از قوم من باشد. وپیامبر به علی گفتند: براستی که این مرد قومش را دوست دارد .

حاکم گوید : این حدیث بنابر شرط شیخین درست است وجماعتی از صحابه که بالغ بر سی نفر می‌شوند آنرا از أنس نقل می کنند وروایت آن از علی علیه السلام وأبی سعید خدری وسفینه صحیح است » .

مؤلف گوید : سایر احادیث عامه را در این مورد می‌توانید در کتاب پر ارزش « عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب امام الأبرار »[2] تألیف یحیی بن حسن حلی معروف به ابن بطریق در گذشته بسال ۶۰۰ هجری که از اعاظم

---

۱) مستدرك الصحيحين ۳/۱۳۰

۲) العمدة /۲۵۳ - ۲۴۲

مشایخ امامیه است ببینید ، ایشان بیش از سی روایت را از کتب عامه در این مورد نقل می کند .

سید جلیل القدر احمد بن موسی بن طاوس در گذشته بسال ٦٧٣ در نقضی که بررسالهٔ «العثمانیة» جاحظ نوشته و آنرا« بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية » نام نهاده است کلامی دراین مورد دارد که بدون ترجمهٔ آن را برای أهل تحقیق نقل می کنیم :

« وأما حديث الطائرة ، فرواه الشيخ الحافظ المعظم يحيى بن البطريق عن ربع السنة ابن حنبل وعن الشيخ الحافظ ابن المغازلي ومن الجمع بين الصحاح الستة لرزين العبدري من الجزء الثالث في باب مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ومن صحيح أبي داود السجستاني وهو كتاب السنن . أقول : مجموع الروايات نحو خمس قوائم »[1] .

علاوه بر این برخی از احادیث عامه را در این مورد می‌توانید در کتاب « فضائل الخمسة»[2] بیابید ، ودرهر صورت مفاد این حدیث در نزد عامه وخاصه متواتر است وبأسناد صحاح نیز نقل شده است بگونه‌ای که فضل بن روزبهان که از متصلبین عامه است در این مورد می گوید : « حديث الطير مشهور وهو فضيلة عظيمة ومنقبة جسيمة »[3] « حدیث طیرمشهور ومعروف است و آن فضیلتی بس بزرگ ومنقبتی بس ارجمند برای امیرالمؤمنین است » .

پس در سند صحیح واصل آن کسی نمی‌تواند خدشه‌ای وارد کند اما مفاد حدیث وچگونگی استدلال به آن برامامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام : اگر در دعائی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از رسیدن پرنده کردند تأمل

---

١) بناء المقالة الفاطمية /٣٠٧

٢) فضائل الخمسة ٢/٢١٦ - ٢١٠

٣) دلائل الصدق ٢/٤٣٣

شود کیفیت استدلال روشن می‌شود ایشان فرمودند : « اللهم ائتني بأحب خلقك اليك يأكل معي من هذا الطير»، «بارپروردگارا محبوبترین مخلوقات وبندگانت را در نزد من بیاور تا این پرنده را با من بخورد » .

دراین‌دعاپیامبرصلی‌الله علیه وآله محبوبترین‌مخلوقات‌خدا رااز اوخواسته‌اند تا شریك در خوردن پرنده شود و می‌دانیم که دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلـه مستجاب است واز اینرو است کـه خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد اما انس خادم ایشان می‌پسندید این بندهٔ محبوب ازمیان انصار باشدکه از قوم او محسوب می‌شدند در را دوبار بر روی علی علیه السلام نگشود ودر بار سوم نیز به امر پیامبر در را بازکرد وبعد نیز مورد اعتراض پیامبر قرار گرفت که چرا چنین کرده است ، بنا بر ایـن آمدن امیرالمؤمنین اتفاقی نبوده است بلکه استجابت دعای ایشان بود وخداوند محبوبترین بندگانش‌را فرستاده است. وقتی پذیرفته شدکه امیر المؤمنین محبوبترین بندگان خداوند است ، می‌بایست بدانیم که خداوندبی‌جهت نیزکسی را دوست نمی‌دارد،می‌بایست چنین فردی داناترین وباتقواترین ومجاهدترین ودر یك کلمه افضل همهٔ بندگان باشد تا خداوند او را از دیگران بیشتر دوست داشته باشد ووقتی افضلیت امیر المؤمنین علیه‌السلام بوسیلهٔ حدیث ثابت شد که برهمهٔ مردم بدون استثناء بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله افضل است ، در این صورت سؤالی را ازصاحبان عقل سلیم می کنیم آیا چنین فردی که افضل همهٔ مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله ودر نتیجه محبوبترین آنها در نزد خداوند است صلاحیت خلافت وجانشینی او را دارد یا دیگران‌که نه دارای چنین افضلیتی هستند ونه محبوبترین انسانها درنزد خداوند ؟ البته واضح است که پاسخ سؤال بر ارباب خود پوشیده نیست .

و در پایان ایـن حدیث سزاوار است کلامی را کـه علامه بزرگوار حلی

درگذشته بسال ۷۲۶ در کتاب « نهج الحق و کشف الصدق » بعد از نقل این حدیث از ابن عباس نقل می کند ، ذکر کنیم تا ختام آن مسك باشد : « أنه لما حضرت ابن عباس الوفاة قال : اللهم أني أتقرب اليك بولاية علي بن أبي طالب » [۱] .

« وهنگامیکه ابن عباس را مرگ فرا رسید گفت : بار پروردگارا من تقرب ونزدیکی می جویم به تو بوسیله ولایت علي بن أبي طالب » .

۱۴ ـ حدیث رد الشمس

آنچه که از روایات عامه و خاصه ظاهر می شود این است که بازگشت خورشید برای مولای متقین دو بار انجام گرفته است یکبار در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و بار دوم درخلافت خودشان که درهر دو مورد روایاتی را ذکر خواهیم نمود لکن قبل از آن لازم است این نکته را تذکر دهیم که بازگشت خورشید اگر چه بر خلاف عادت است وعادتاً چنین امری اتفاق نمی افتد لکن بازگشت آن بنحو معجزه واعجاز مانعی ندارد ، چون بازگشت آن هیچگونه امتناع عقلی ندارد و آنچه که عقل آنرا ممتنع نداند ، معجزه می تواند بدان تعلق گیرد وبازگشت خورشید از محلی که غروب کرده است وسپس رجوع آن در جای اصلیش نیز از این موارد است ، از طرف دیگر برای اذهانی که این واقعه را بسه آسانی نمی توانند بپذیرند شاهد صادقی ذکر می کنیم که همهٔ مفسرین ومحدثین عامه وخاصه آنرا پذیرفته اند و آن انشقاق قمر است که قرآن در آیهٔ اول سورهٔ مبارکهٔ قمر بسدان تصریح دارد : « و اقتربت الساعة وانشق القمر » ، « براستی که روز قیامت نزدیك شده است وماه نیزبه دونیمه تقسیم شده است » .

همان پروردگاری که می تواند بنحو معجزه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه

---

۱) نهج الحق / ۲۲۱

و آله که مشرکین قریش در مکه مکرمه ازایشان خواستند، اگر تو پیامبر خداوند هستی ماه را بر دو نیمه کن ، ماه را بر دو نیمه کرد و پس از مدتی ماه به شکل اصلی خودش بازگشت ، در مورد بازگشت خورشید می‌تواند آنرا انجام دهد واینو بایکدیگر تفاوتی ندارند، هردو برخلافت عادت است لکن معجزه می‌تواند به هر دو تعلق گیرد ، یکی برای اثبات نبوت ودیگری جهت اثبات امامت ، واشکال مشترکی نیز که به هر دو معجزه شده است که اگرماه دو نیمه شده بود یا خورشید بازگشت می‌نمود واقعهٔ مهمی خواهد بود که در همه جای کره زمین قابل مشاهده است و ثبت می‌شد وهمهٔ تواریخ می‌نوشتند ونقل می کردند. جوابهای متعددی دارد از آن جمله :

اولا : این امر مسلمی است که وقتی پای عقیده ومذهب بدنبال می‌آید ، صاحبان عقیده وادیان دیگر حاضر به اعتراف به حتی واقعه‌ای که دیده باشند نخواهند بود چنانچه این معنا بارها تجربه وثابت گردیده است ، لذا نمی‌بایست انتظار داشت فلان دانشمند ستاره شناس یا تاریخ نویس مسیحی چنین معنائی راکه صددرصد دین مقدس اسلام را ثابت می کند نقل نماید وتوضیح دهد وثبت کند واین امر خود بهترین دلیل انکار می‌تواند باشد .

ثانیاً : انشقاق قمر یا بازگشت خورشید برای مدت طولانی نبوده است بلکه برای مدت کمی بوده است و در این صورت احتمال غفلت از آن وجود دارد .

ثالثاً: چون مدت کوتاه بوده است باچشم سر در همهٔ مناطق کرهٔ زمین قابل رؤیت نبوده است واهل فضل نیز می‌دانند که در حواشی حجاز نیز رصد خانه‌ای وجود نداشته است که این معنا رارصدکند وثبت نماید ودر تاریخ برای دیگران گزارش کند ، وعلاوه بر این انشقاق یا رجوع خورشید در تمام سطح

زمین در یـك لحظه حتی با چشم مسلح نیز قابـل رؤیت نیست بخاطر کرویت زمین و بلکه چـون مدت کوتاه بوده است در تمام یك نیمه کره هم قابل رؤیت نبوده است بلکه فقط در افقهای نزدیك قابل مشاهده بوده است وساکنان افقهای نزدیك نیز بدان اعتراف واقرار نموده‌اند چون قرآن شریف از آنان نقل می کند که بعد از انشقاق قمر گفتند : « وان یرواآیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر »[1] ، « واگر هر آیت و نشانه‌ای را ببینندکه دلالت بر نبوت تو دارد از آن اعراض می کنند ومی گویندکه جادوئی مستمر است » .

بنابر این آیهٔ شریفهٔ قرآن ، ساکنین افقهای نـزدیك انشقاق قمر را دیدند وبدان نیز اعتراف نمودند اما خبث باطن وعناد وپیروی هواهای نفسانی بدانها اجازه ندادکـه بدان اعتراف نمایند ، لذا گفتندکه جادو وسحر بی همانندی است .

بنابراین توضیح کوتاه جای تردیدی برکسی باقی نمی ماندکه این دو امر ممکن اسـت بلکه هر دو نیز در خارج واقع شده است که بـه یکی قرآن وروایات وبه دیگری روایات عامه وخاصه دلالت می کند .

بحث پیرامون حدیث ردالشمس بقدری بالاگرفته ومهم تلقی شده است که برخی از اعلام عامه وخاصه درآن رسالهٔ جداگانه‌ای تألیف نموده‌اندکه علامهٔ بـزرگوار امینی قدس سره القدوسی نام نه نفر را ذکر می کندکـه در مورد رد الشمس رسالهٔ مستقلی را تألیف نموده‌اند ، ونام چهل وسه نفر از دانشمندان عامه را نیز نقل می کندکه این روایت را درکتبشان نقل کرده‌اند »[2] .

در هر صورت درمورد رد الشمس اول برای امیر المؤمنین علی علیه السلام

---

۱) سورة القمر / ۲

۲) رجوع گردد به الغدیر ۳/ ۱٤۱ ـ ۱۲٦

که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله انجام گرفت ما فقط بـه ذکر دو روایت از طریق عامه اکتفاء می کنیم :

روایت اول را ابو بشر محمد بن احمد رازی دولابی درگذشته بسال ۳۱۰ درکتابش بنام « الذریة الطاهرة » نقل می کند ، او بسند متصلش از عبد الله بن حسن علیه السلام واواز همسرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام واواز پدرش امام حسین علیه السلام نقل می کند که فرمودند :

« قال : کان رأس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم في حجر علي وکان یوحی الیه فلما سری عنه قال: یاعلي صلیت العصر ؟ قال : لا . قال : اللهم انك تعلم انه کان في حاجتك وحاجة رسولك فرد علیه الشمس . فردها علیه فصلی وغابت الشمس »[1] .

« امام حسین علیه السلام فرمودند : سر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در دامان علی علیه السلام بود وبر ایشان وحی نازل می‌شد هنگامیکه نزول وحی به پایان رسید وسر خـود را بلند کردند فرمودند : ای علی آیا نماز عصر را بپـا داشته‌ای ؟ پاسخ دادند : نـه . پیامبر صلی الله علیه وآلـه چنین دعاکردند : بار خدایا تو میدانی که علی در حاجت تو ورسول تو بوده است ، پس خورشید را برای او بازگردان . وخدا نیز خورشید را بازگرداند وعلی نمـاز گذارد سپس خورشید پنهان شد » .

وروایت دوم را متقی هندی درگذشته بسال ۹۷۵ درکتابش « کنز العمال » نقل می کند که :

« عـن علي علیه السلام قـال : لما کنا بخیبر سهر رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم في قتال المشرکین فلما کان من الغد وکان مع صلاة العصر فوضع

---

۱) الذریة الطاهرة / ۱۲۹ ح ۱۵۶

رأسه في حجری فنام فاستثقل فلم يستيقظ مع غروب الشمس ، قلت : يا رسول الله ما صليت صلاة العصر كراهية ان أوقظك من نومك ، فرفع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يده و قال : اللهم ان عبدك تصدق بنفسه على نبيك فاردد عليه شروقها، فرأيتها في الحال في وقت العصر بيضاء نقيه حتى قمت ثم توضأت ثم صليت ثم غابت »[1] .

« از علی‌علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هنگامیکه ما در خیبر بودیم پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله تمام شب را به نبرد بامشرکین یهود گذراند وفردای آنروز بعد از نماز عصرسرش را در دامان من وبرروی پای من‌قرار داد وخوابید وخوابش سنگین‌شد وبیدار نشد تاهنگامیکه خورشید غروب نمود، وبعد ازغروب بیدار شدند عرض کردم : ای پیامبر خدا من نماز عصر را نخوانده‌ام چون نمی‌پسندیدم که شما را از خواب بیدار کنم ، در این هنگام رسول خدا دستهای خودشان را به دعا برداشتند وچنین دعا کردند: خدایا بندهٔ تونفس وجان خودش را برای پیامبر تو داده است ، تابش خورشید را برای او بازگردان ، امیر علیه السلام می‌فرماید : بلا فاصله بعد از دعای پیامبر خورشید با یك نورسفید منزهی دروقت عصر نمایان شد ومن برخاستم ووضو گرفتم سپس نماز گذاردم وبعدازآن خورشید پنهان شد وغروب کرد » .

احادیث عامه را در این رجوع شمس می‌توانید در دوکتاب « العمدة »[2] و « فضائل الخمسة »[3] ببینید .

واما رد شمس دوم که درزمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ودرسرزمین

---

۱) کنز العمال ۲۷۷/۶

۲) العمدة / ۳۷٤

۳) فضائل الخمسة ۱۳۸/۲ - ۱۳۵

بابل واقع شد روایت در این مورد نیز از شیعه وسنی به حد استفاضه رسیده است ما بعنوان نمونه جهت عدم اطالهٔ مقال فقط یك روایت از شریف رضی رضوان الله تعالی علیه در گـذشته بسال ٤٠٦ نقل می کنیم ، ایشان در کتاب « خصائص الأئمة » بعد ازاینکه خبررد الشمس را خبر مشهوری می‌داند بسند متصل خود از جویریة بن‌مسهر کوفی که ازاصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام است وامیر نیز او را بسیار دوست می‌داشته است چنین نقل می کند :

« قطعنا مع أمیرالمؤمنین علیه السلام جسرالصراط في وقت العصر فقال: ان هذه أرض معذبة لا ینبغي لنبي ولا وصي أن یصلي فیها، فمن أراد منکم أن یصلي فلیصل قال: فتفرق الناس یصلون یمنة ویسرة ، وقلت: أنا لأقلدن هذا الرجل دیني ولا أصلي حتی یصلي. قال: فسرنا وجعلت الشمس تستفل قال: وجعل یدخلني من ذلك أمر عظیم حتی وجبت الشمس وقطعت الأرض ، قال : فقال : یا جویریة ، أذن . فقلت : تقول لي أذن وقد غابت الشمس ؟ قال : فأذنت ، ثم قال لي : أقم ، فأقمت، فلما قلت: قد قامت الصلاة، رأیت شفتیه تتحرکان وسمعت کلاماً کأنه کلام العبرانیة قـال : فرجعت الشمس حتی صارت في مثل وقتها في العصر فصلی فلما انصرف هوت الی مکانها واشتبکت النجوم »[1].

« جوبریه گوید: ازمحلی بنام جسر الصراط در وقت عصر با امیر المؤمنین علیه‌السلام گذشتیم پس امیرعلیه السلام فرمود : براستی که این سرزمین ، سرزمین عذاب شده‌است وبرای پیامبری‌یاخلیفهٔ پیامبری‌سزاوار نیست که در آن نماز گذارد اما هر یك ازشماکه می‌خواهد می‌تواند در آن نمازبخواند ، جوبریه گوید: مردم نیز هریك متفرق شدند ودرسمت چپ وراست مسیرحرکت به نمازایستادند ولی من باخود گفتم: براستی که من دین‌خودم را ازاین مرد (امیرالمؤمنین علیه‌السلام)

---

١) خصائص الائمة /٥٦

می‌گیرم و نماز نمی‌خوانم تا او به نماز ایستد، مدتی راه پیمودیم و خورشید کم کم داشت غروب می‌کرد و من از این امر سخت ناراحت بودم تا اینکه خورشید به کلی غروب کرد و ما آن سرزمین را پشت سر گذاشتیم پس امیرعلیه السلام به من فرمود: اذان بگو. با خود اندیشیدم که به من می‌گوید اذان بگو در حالیکه خورشید غروب کرده است؟ جویریه گوید: درهرصورت اذان گفتم سپس به من فرمود: اقامه بگو و من نیز اقامه گفتم و هنگامیکه گفتم «براستی نماز بپاداشته شده است» دیدم که دولب امیرعلیه‌السلام حرکت می‌کند و سخنی می‌گوید گویا بزبان عبرانی سخن می‌گوید، پس از این کلام خورشید بازگشت بگونه‌ای که دروقت عصر قرار گرفت پس امیر علیه السلام نماز گذارد و هنگامیکه نمازمان تمام شد خورشید به مکان اصلیش بازگشت وستارگان نمایان شدند».

قبل از اینکه مفاد حدیث رد الشمس را مورد بررسی قرار دهیم در متن این احادیث اشکالی شده است به اینکه ترك صلاة عمداً گناه بزرگی است ومی‌دانیم امیر المؤمنین علیه السلام با ادله‌ای که قبلا ذکر کردیم معصوم است پس چگونه می‌تواند مرتکب ترك صلاة که گناه است شود آن هم دوبار درمدت عمر شریفش.

این اشکال از قدیم الایام به مفاد حدیث رد الشمس شده است که با عصمت امام سازگار نیست ومتکلمین بزرگ شیعه از همان ابتداء نیز به پاسخگوئی این اشکال پرداخته‌اند شریف بزرگ سید مرتضی علم الهدی درگذشته بسال ٤٣٦ برادر بزرگتر شریف رضی سابق الذکر قدس الله اسرارهما در مورد این اشکال دو پاسخ می‌دهد کلام ایشان را مختصراً نقل می‌کنیم ایشان می‌فرماید:

«قلنا عن هذا جوابان:

أحدهما: أنه انما يكون عاصياً اذا ترك الصلاة بغير عذر وازعاج النبي لاينكر أن يكون عذراً في ترك الصلاة...

والجواب الاخر : ان الصلاة لم تفته بمعنى جميع وقتها وانما فاته مـا فيها من الفضيلة والمزية من أول وقتها و . . . »[1] .

« از این اشکال دو پاسخ داده‌ایم :

۱ـ او وقتی معصیت کرده است که نماز را بدون عذر ترک کند وقابل انکار نیست که بیدار کردن وبلند کردن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌تواند عذر در ترک نماز باشد .

۲ـ جواب دیگر اینکه: همهٔ وقت نماز برای امیرعلیه السلام فوت نشده بود بلکه وقت فضیلت نماز واول وقت آن گذشته بود » .

مؤلف گوید : مـا ضمن اینکه مقام بزرگ شریف مرتضی علمدار بزرگ تشیع را می‌ستائیم لکن برای این اشکال پاسخ دیگری را ارائه می‌دهیم وآنرا اختیار می کنیم ، پاسخ ما این است کـه اصلا در این دو مورد معصیتی واقع نشده است تا اینکه ما آنرا با مقام عصمت متناقض ببینیم ، در هر دو مورد مولای ما امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین نماز خود را به پا داشته است ونماز نیز در وقت آن واقع شده است پس نه ترک صلاتی وجود دارد ونه معصیتی ، در واقع پاسخ ما به این اشکال این است کـه این اشکال سالبهٔ به انتفاء موضوع است اصلا معصیتی در خارج واقع نشده است تا ما آنرا با مقام عصمت منافی بدانیم ،آری امیر علیه السلام نماز خود را مدتی به تأخیر انداخته است ولکن تأخیر آن نیز بخاطر دلیل خاصی بوده است در مرتبهٔ اول تأخیر آن بعلت بیدار نکردن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ودر مرتبهٔ دوم بخاطر ایـن بوده است که در آن سرزمین عذاب شده خلیفه ووصی پیامبر علیه السلام نمی‌بایست نماز گذارد و به همین خاطر امیر علیه السلام آن سرزمین را سریعاً پشت سر می گذارد وبعد

---

۱) شرح القصیدة المذهبة المطبوع فی رسائل الشریف المرتضی ٤/ ۷۹ و۷۸

از خروج از آن سرزمین به نماز می‌ایستد.

بنا بر ایـن اصلا معصیتی واقع نشده است تا با مقام عصمت منافاتی داشته باشد، اصلا ترك صلاتی وجود ندارد چون بالاخره تـا پایان کار نماز در وقتش خوانـده شده است وتأخیر آن هم با عذر موجه بوده است، آری ترك صلاتی وجود ندارد تا ما آنرا باداشتن عذر یافوت شدن وقت فضیلت توجیه کنیم.

اما کیفیت استدلال به حدیث رد الشمس جهت اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام وخلافت بلا فصل ایشان نیز واضح است، آیـا خلافت وجانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سزاوار چنین فردی است یا دیگران که...؟

در هر حال پاسخ به این سؤال را می‌توان از بدیهیات محسوب کرد، لکن ذکر نکته‌ای را لازم می‌دانم وآن اینکه خداوند دو معجزهٔ بزرگ ارائه کرده است یکی انشقاق قمرجهت اثبات نبوت ودیگری رد الشمس جهت اثبات امامت وهردومعجزه نیزبرای کسانی که غباری برفطرت پاکشان نباشد مقبول افتاده است.

ختام این مقال را اشعار نغز سید حمیری اسماعیل بن محمد شاعر گرانقدر شیعی درگذشته در عصر امام صادق علیه السلام بسال ۱۷۳ قرار می‌دهیم، او در قصیدهٔ مذهبهٔ خود که درشأن وفضیلت وولایت امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین در بیش از یکصد بیت آنرا سروده است در مورد رد الشمس بر ایشان چنین می‌سراید:

« ردت علیه الشمس لما فاته — وقت الصلاة وقد دنت للمغرب
حتی تبلج نورها في وقتها — للعصر ثم هوت هوی الکوکب
و علیه قد حبست ببابل مرة — أخری وما حبست لخلق معرب
الا لأحمد أوله ولردها — ولحبسها تأویل أمر معجب »[1]

---

۱) خصائص الائمة /۵۲، اعلام الوری /۱۱۷

خـاتمة :

در ابتدای تألیف رساله قصد بر این بود که بعنوان فصل سوم از بخش دوم کتاب بحثی را تحت عنوان « مصداق امامت از نظر عقل » مطرح کنم و افضلیت امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین را از جمیع خلایق جـز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلـه را مورد بررسی قرار داده و آنرا اثبات کنم ، اما وقتی به ختام رساله رسیدم به دو مشکل بر خورد نمودم : اول اینکه مدتی را که برای تألیف رساله قرار داده بودم به انجام آمده بود ، و دوم اینکه دیدم چنین امر مهمی را نمی‌توان فقط در یك فصل کوتاه مورد بررسی قرار داد بلکه اگر بخواهیم این امر را مفصلا به بحث بنشینیم می‌بایست کتاب یا کتابهای متعددی در مورد آن تألیف کرد وسرانجام نیزحق مطلب اداء نخواهد شد ، از اینرو این بحث را در هم پیچیدم واز آن صرفنظر نمودم .

اگر چه این معنا را باید متذکر شوم که هر کس علی علیه السلام را بشناسد قائل به برتری ایشان وتفضیلشان نسبت به سایرخلائق جزنبی اکرم صلی الله علیه و آله خواهد شد وهر کس که چنین تفضیل را قائل نیست درواقع علی علیه‌السلام

را نشناخته است والبته باید اعتراف نمود کـه شناختن علی علیه السلام نیز نـه تنها کارهر کس بلکه کارهیچکس نیست ، ابعاد وجودی مولای متقیان علیه‌السلام همانند پروردگارش بی‌نهایت است چرا کـه او آیت عظمای الهی است ومـا انسانهای محدود همانگونه کـه از شناخت کنه ذات خداوند محروم هستیم از شناخت کامل امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین نیزمعذوریم چون ما محصوریم ومحدود .

در عین حال هر کس درهرمذهبی وقتی قدری توانسته است ابعاد شخصیت وجودی امیرالمؤمنین علی بـن ابی‌طالب علیه السلام را درك کند وبشناسد بـه افضلیت او اقرارواعتراف نموده است وازاینرو است که امیر علیه السلام مورد احترام وتوجه همهٔ مذاهب وملل دنیا است تا چه رسد به مسلمین .

ودر میان مسلمین نیز اگر چه بحث تفضیل در نهایت بـه خلافت می‌انجامد ودر امر خلافت بین مسلمین اختلاف است ازاینرو کمتر به تفضیل که ازموجبات تعیین خلیفه می‌گردد می‌پردازند اما جماعتی ازمعتزله به تفضیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام اعتراف نموده‌اند[1].

در هر صورت از بدیهیات ومسلمات در نزد شیعه تفضیل مولای متقیان علیه السلام بر جمیع مخلوقات جز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است کـه فصول گذشته نیز تماماً بر آن دلالت دارد ودراینجا جهت یادآوری فقط آیهٔ شریفهٔ مباهله را متذکر می‌شویم که درآن علی علیه‌السلام نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دانسته شده است ، ووقتی تفضیل او مسلم گردید ، خلافت نیز ثابت است .

وحسن ختام رساله را صحیحهٔ محمد بن مسلم قرار می‌دهم کـه شیخ جلیل القدر کلینی درگذشته بسال ۳۲۹ آنرا در کافی شریفش نقل می‌کند : « نقل بسنده

---

۱) جهت اطلاع بیشتر رجوع گردد به شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۱/ ۱۰-۷

الصحيح عن محمد بـن مسلم قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : كل من دان الله بعبادة يجهد فيها نفسه ولا امام له من الله فسعيه غير مقبول وهوضال متحير والله شأني لأعماله ومثله كمثل شاة ضلت عن راعيها وقطيعها فهجمت ذاهبة وجائية يومها، فلما جنها الليل بصرت بقطيع مع غيرراعيها فحنت اليها واغترت بها ، فباتت معها في ربضتها فلما أن ساق الراعي قطيعه أنكرت راعيها وقطيعها فهجمت متحيرة تطلب راعيها وقطيعها فبصرت بغنم مع راعيها فحنت اليها واغترب فصاح بها الراعى الحقي براعيك و قطيعك فانك تائهة متحيرة عن راعيك و قطيعك فهجمت ذعرة متحيرة نادة لا راعي لها يرشدها الى مرعاها أو يردها ، فبينا هـي كذلك اذا اغتنم الذئب ضيعتها فأكلها و كذلك والله يا محمد من أصبح مـن هذه الأمة لا امام له من الله جل و عز ظاهراً عادلا أصبح ضالا تائهاً وان مات على هذه الحال مات ميتة كفر ونفاق ، واعلم يا محمد أن أئمة الجور وأتباعهم لمعزولون عن دين الله ، قـد ضلوا وأضلوا فأعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف لايقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد »[1] .

« كلينى بسند صحيح خود از محمد بـن مسلم نقل مى كند كه گفت : از امام باقر عليه السلام شنيدم مى‌فرمود : هر كس دينداری خداوند را با عبادتى انجام دهد كه خود را در آن به زحمت اندازد وامامى از طرف خداوند نداشته باشد ، كوشش اومورد قبول خداوند واقع نمى‌شود واو گمراه وسرگردان است وخداوند اعمال او را نمى‌پسندد ومانند او مانند گوسفندى است كه از چوپان وگله‌اش گم‌شود، وتمام روزراسرگردان بگردد وهنگاميكه شب‌فرامى‌رسد، گله‌اى رابيابد كه غيرازگلهٔ اصلى‌خودش‌است وبااشتياق تمام به‌سمت آن‌رود وگمان كند گلهٔ خودش است وشب را با آنان در محل آنها بگذراند وهنگاميكه چوپان گلهٔ

---

١) الكافى ١/٣٧٤ ح ٢

خود را حرکت دهد ، بداند که آن چوپان وگله از آن او نیستند پس با اشتیاق تمام وشنابان بدنبال گله وچوپان خودش بگردد وگله‌ای دیگر را با چوپانشان ببیند وبا شوق تمام به سمت آنها حرکت کند اما چوپان بر سر او فریاد می‌زند به چوپان وگلهٔ خودت ملحق‌شو که ازچوپان وگلهٔ خودگم شده‌ای، وآن گوسفند ترسان وگمشده در حالیکه فریاد می‌زند به این طرف وآن طرف می‌رود بدون اینکه چوپانی داشته باشدکه او را به چراگاهش هدایت کند یا به محلش برساند ودر چنین لحظاتی گرگ ، سرگردانی او را غنیمت می‌شمارد واو را می‌درد ، وسوگند به خداوند ای محمد بن مسلم هرکس ازاین امت صبح کند درحالیکه امامی از طرف خداوند که با دلیل روشن امامتش ثابت شده ودادگستر نیز باشد نداشته باشد همانند این گوسفند صبح کرده است در حالیکه گمراه وسرگردان است واگر این چنین از دنیا برود ، درحال کفر ونفاق از دنیا رفته است ، وبدان ای محمد بن مسلم که پیشوایان ستم وپیروانشان ازدین خداوند برکنارند وگمراه شده‌اند وگمراه کرده‌اند وآنچه که انجام می‌دهند مانند خاکستری است در یك روز طوفانی در تندبادی که می‌وزد قرار گیرد ، ازآنچه که انجام دادند چیزی دست آنان را نگیرد وگمراهی وسرگردانی دور وبی پایان چنین است » .

بحمدالله والمنة نگارش این رساله درساعت آخر روز چهارشنبه دوم شوال المکرم ۱٤۱۱ در شهر اصفهان به پایان رسید .

والحمد لله الذی جعلنا مـن المتمسکین بولایة امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین .

مهمترین مصادر رساله

۱ ـ الاتقان في علوم القرآن

تألیف : جلال الدین عبدالرحمن سیوطی

۲ ـ اختیار معرفة الرجال ، المعروف برجال الکشی

تألیف : شیخ الطائفه ابی جعفرطوسی ـ تحقیق سید مهدی رجائی ـ موسسة آل البیت ۱٤۰٤

۳ ـ الارشاد في معرفة حجج الله علی العباد

تألیف : شیخ مفید ـ چاپ اصفهان

٤ ـ اعلام الوری

تألیف : امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی

٥ ـ الامامة والسیاسة

تألیف : ابن قتیبه دینوری چاپ مصر ۱۳۸۸

٦ ـ اوائل المقالات

تألیف : شیخ مفید ـ چاپ واعظ چرندابی

٧ ـ باب حادی عشر
تألیف : علامه حلی ـ طبع حجری
٨ ـ بحار الانوار
تألیف : علامه مجلسی طبع حروفی
٩ ـ بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية
تألیف: سید ابن طاوس احمدبن موسی ـ تحقیق السید علی العدنانی الغریفی آل البیت ١٤١١
١٠ ـ تاریخ الامم والملوك
تألیف : ابی جعفر محمد بن جریر طبری . چاپ اول در مصر
١١ ـ تاریخ بغداد
تألیف : خطیب بغدادی
١٢ ـ تاریخ پیامبر اسلام
تألیف : دکتر محمد ابراهیم آیتی ، تجدید نظر دکتر ابوالقاسم گرجی ـ چاپ دانشگاه تهران ١٣٦٦ ش
١٣ ـ تاریخ مدینة دمشق
تألیف : ابن عساکر ، تحقیق الشیخ محمد باقر المحمودی ـ طبع بیروت
١٤ ـ تاریخ المدینة المنورة
تألیف : ابن شبه ، تحقیق فهیم محمد شلتوت ـ دارالفکر ١٤١٠
١٥ ـ التبیان في تفسیر القرآن
تألیف : شیخ طوسی ـ دار احیاء التراث العربی ـ بیروت
١٦ ـ تجرید الاعتقاد
تألیف : خواجه نصیرالدین طوسی ـ تحقیق محمد جواد حسینی جلالی ـ

دفتر تبلیغات ۱٤۰۷

۱۷ ـ تفسیر الطبری

تألیف : ابن جریر الطبری

۱۸ ـ التفسیر الکبیر

تألیف : فخر رازی ـ دار احیاء التراث العربی ـ بیروت

۱۹ ـ تقریب المعارف

تألیف : شیخ تقی الدین ابی الصلاح حلبی ـ تحقیق رضا استادی ـ ۱٤۰٤

۲۰ ـ تلخیص الشافی

تألیف : شیخ طوسی ـ تحقیق سید حسین بحرالعلوم ـ دارالکتب الاسلامیة ۱۳۹٤

۲۱ ـ الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)

تألیف : قرطبی

۲۲ ـ جوامع الجامع (تفسیر)

تألیف : امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی ـ تصحیح ابوالقاسم گرجی چاپ دوم ۱٤۰۹

۲۳ ـ خصائص الائمة

تألیف : سید رضی ـ تحقیق دکتر محمد هادی امینی ـ آستان قدس رضوی ۱٤۰٦

۲٤ ـ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام

تألیف : حافظ نسائی ـ چاپ ۱۳٤۸ بمصر

۲۵ ـ خصائص الوحی المبین

تألیف : یحیی بن حسن حلی معروف به ابن بطریق ـ تحقیق شیخ محمد

باقر محمودی ـ وزارت ارشاد ۱٤۰٦

۲٦ ـ دراسات في ولاية الفقيه

تألیف : آیت الله حاج شیخ حسینعلی منتظری مدظله ـ دفتر تبلیغات ۱٤۰۸

۲۷ ـ الدر المنثور في التفسير بالمأثور

تألیف : حافظ جلال الدین سیوطی

۲۸ ـ دلائل الصدق

تألیف : شیخ محمد حسن مظفر ـ چاپ اول در قاهرة ۱۳۹٦

۲۹ ـ الذخيرة في علم الكلام

تألیف : سید مرتضی ـ تحقیق سید احمد حسینی ـ جامعه مدرسین ۱٤۱۱

۳۰ ـ الذرية الطاهرة

تألیف : ابی بشر محمد رازی دولابی ـ تحقیق سید محمد جواد جلالی ـ جامعه مدرسین ۱٤۰۷

۳۱ ـ الذريعة الى تصانيف الشيعة

تألیف : شیخ آغا بزرگ طهرانی ـ چاپ بیروت

۳۲ ـ رحلة ابن بطوطة

تألیف : ابن بطوطة ـ چاپ دوم ، مصر

۳۳ ـ رسائل الشريف المرتضى

تألیف: سید مرتضی ـ اعداد سید احمد حسینی ـ دارالقرآن الکریم ۱٤۱۰

۳٤ ـ السيرة النبوية

تألیف : ابن هشام ـ طبع مصر ۱۳۵۵

۳۵ ـ سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله

ترجمه وانشای: رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی ـ تصحیح دکتر اصغر

مهدوی ـ انتشارات خوارزمی ۱۳۶۱ ش

۳۶ ـ الشافی في الامامة

تألیف : سید مرتضی ـ تحقیق سید عبدالزهراء حسینی خطیب ـ مؤسسة الصادق ۱٤۱۰

۳۷ ـ شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار

تألیف: قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد مغربی ـ تحقیق سید محمد حسینی جلالی ـ جامعه مدرسین ۱٤۰۹

۳۸ ـ شرح تجرید الاعتقاد

تألیف : فاضل قوشجی ـ طبع حجری

۳۹ ـ شرح نهج البلاغة

تألیف : ابن ابی الحدید معتزلی ـ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ـ مصر ۱۳۷۸

٤۰ ـ شواهد التنزیل

تألیف : حاکم حسکانی

٤۱ ـ صحیح بخاری

تألیف : ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری ـ دارالفکر ـ بیروت ۱٤۰۱

٤۲ ـ صحیح ترمذی

تألیف : محمد بن عیسی ترمذی ـ مطبعة بولاق ۱۲۹۲

٤۳ ـ صحیح مسلم بشرح النووی

تألیف : ابوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری ـ دارالفکر ـ بیروت ۱٤۰۱

٤٤ ـ الصواعق المحرقة

تألیف : احمد بن حجر ـ مصر ۱۳۱۲

٤٥ ـ العثمانية
تأليف : عمرو بن بحر جاحظ ـ تحقيق عبدالسلام محمد هارون ـ مصر ١٣٧٤
٤٦ ـ عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار
تأليف: يحيى بن حسن حلى معروف به ابن بطريق ـ جامعهٔ مدرسين ١٤٠٧
٤٧ ـ على ضفاف الغدير
اعداد:عبدالله محمدى ومحمد بهره‌مند ومحمد محدث ـ چاپ دوم ـ جامعهٔ مدرسين ١٤١٠
٤٨ ـعيون اخبار الرضا عليه السلام
تأليف : شيخ صدوق ـ تحقيق سيد مهدى لاجوردى
٤٩ ـ الغدير
تأليف : علامه عبدالحسين احمد امينى نجفى ـ چاپ دوم طهران ١٣٧٢
٥٠ ـ فضائل الصحابة
تأليف : احمد بن حنبل ـ تحقيق وحى الله عباس ـ چاپ ١٣٠٤
٥١ ـ فهرست ابن نديم
تأليف : محمد بن اسحاق النديم ـ تهران ١٣٥٠ ش
٥٢ ـ فضائل الخمسة
تأليف : سيد مرتضى فيروز آبادى ـ چاپ چهارم ١٤٠٢ بيروت
٥٣ ـ فيض القدير
تأليف : عبدالرؤوف المناوى ـ طبع مصر ١٣٥٦
٥٤ ـ قواعد المرام في علم الكلام
تأليف : ميثم بن على بحرانى ـ تحقيق سيد احمد حسينى ـ مكتبة آية الله

مرعشی چاپ دوم ۱۴۰۶

۵۵ ـ الکافی

تألیف : ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی ـ تحقیق علی اکبر غفاری

۵۶ ـ کتاب سلیم بن قیس الهلالی

تألیف : سلیم بـن قیس ـ تحقیق سید علاء الدین موسوی ـ مؤسسه بعثت ۱۴۰۷

۵۷ ـ الکشاف (تفسیر)

تألیف : محمود بن عمر جارالله زمخشری ـ چاپ اول ـ مصر

۵۸ ـ کشف الغطاء

تألیف : شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء ـ طبع حجری

۵۹ ـ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد

تألیف : علامه حلی ـ مکتبة مصطفوی ـ قم

۶۰ ـ کنز العمال

تألیف : متقی هندی ـ حیدرآباد دکن ۱۳۱۲

۶۱ ـ لباب التأویل في معانی التنزیل (معروف به تفسیر خازن)

تألیف: علی بن محمد بغدادی ـ چاپ اول ـ مصر

۶۲ ـ لسان العرب

تألیف : ابن منظور

۶۳ ـ مدارك التنزیل وحقائق التأویل

تألیف : عبدالله بن محمد نسفی ـ طبع اول مصر ـ بهامش تفسیر خازن

۶۴ ـ المراجعات

تألیف : عبدالحسین شرف الدین موسوی ـ تحقیق حسین راضی ـ چاپ

چهارم ۱۴۰۶ بیروت

۶۵ ـ مستدرك الصحیحین

تألیف : حافظ ابی عبدالله محمد حاکم نیشابوری ـ حیدرآباد دکن ۱۳۲۴

۶۶ ـ مسند احمد

تألیف : احمد بن حنبل ـ مصر ـ ۱۳۱۳

۶۷ ـ مسند الامام الرضا علیه السلام

تألیف : شیخ عزیزالله عطاردی ـ آستان قدس رضوی ۱۴۰۶

۶۸ ـ معجم مقاییس اللغة

تألیف : احمد بن فارس بن زکریا ـ تحقیق عبدالسلام محمد هارون ـ دفتر تبلیغات ۱۴۰۴

۶۹ ـ المغازی

تألیف : محمد بن‌عمر واقدی ـ تحقیق دکتر مارسدن جونس ـ نشردانش اسلامی ۱۴۰۵

۷۰ ـ المفردات

تألیف : راغب اصفهانی ـ تحقیق ندیم مرعشلی

۷۱ ـ المناقب

تألیف : موفق بن احمد خوارزمی ـ تحقیق شیخ مالك محمودی ـ جامعهٔ مدرسین ۱۴۱۱

۷۲ ـ مناقب مرتضوی

تألیف : کشفی ترمذی ـ طبع بمبئی

۷۳ ـ المیزان في تفسیر القرآن

تألیف : سید محمد حسین طباطبائی ـ جامعهٔ مدرسین

٧٤ ـ نافع يوم الحشر في شرح باب الحادى عشر

تأليف : فاضل مقداد ـ طبع حجرى

٧٥ ـ نبراس

تأليف : حاج ملا هادى سبزوارى ـ چاپ تهران

٧٦ ـ النهاية في اللغة

تأليف : مجدالدين مبارك بن محمد جزرى ابن اثير

٧٧ ـ نهج البلاغة

تأليف : سيد رضى ـ چاپ صبحى صالح

٧٨ ـ نهج الحق وكشف الصدق

تأليف : علامه حلى ـ تحقيق شيخ عين الله حسنى ارموى ـ دارالهجرة قم ١٤٠٧

٧٩ ـ النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن في علي عليه السلام

تأليف : الشيخ محمد باقر محمودى ـ وزارت ارشاد ١٤٠٦

٨٠ ـ ينابيع المودة

تأليف : قندوزى

فهرست کتاب

اهداء ۳

مقدمه ۷

بخش اول

کلیاتی پیرامون امامت

فصل اول : تعریف ولایت وامامت ۱۵

معنای لغوی ولایت ۱۵

معنای لغوی امامت ۱۸

امامت در اصطلاح ۱۹

فصل دوم : أدله وجوب امامت ۲۱

اختلاف در وجوب امامت ۲۱

دلیل اول : رهبری جامعه اسلامی ۲٤
دلیل دوم : قانون هدایت عمومی ۲۸
دلیل سوم : هدایت به امر ۳۰
دلیل چهارم : برهان واسطه فیض ۳۱
دلیل پنجم: برهان لطف ۳۲
مناقشه در برهان لطف ۳۷
تنبیه : آیا قرآن به تنهائی کافی است ؟ ۳۸

فصل سوم : ویژگیهای امام ۴۳

اولین ویژگی امام : عصمت ٤٤
تعریف عصمت ٤٤
عدم منافات عصمت وقدرت ٤٥
اولین دلیل عصمت : نقض غرض ٤٨
دومین دلیل عصمت : تسلسل ٥٠
سومین دلیل عصمت : دلیل نقلی ٥۳
دومین ویژگی امام : افضلیت ٥٦
تعریف افضلیت ٥٦
ادله افضلیت ٥٨
سومین ویژگی امام : نص ٦١
دلیل نیاز به نص ٦١
صدور معجزه از امام ٦١
ولایت تشریعی وتکوینی ٦٥

کلام ابن بطوطه در مورد نجف اشرف ٦٦

بخش دوم

مصداق امامت در قرآن وحدیث پیامبر صلی الله علیه وآله

فصل اول : مصداق امامت در قرآن ٧١

١ ـ آیه تبلیغ ٧٣

٢ ـ آیه اکمال ٧٥

٣ ـ آیه تطهیر ٧٦

٤ ـ آیه مباهله ٨٢

٥ ـ آیه ولایت ٨٦

٦ ـ آیه اولی الامر ٩٠

٧ ـ آیه من یشتری نفسه ٩٤

٨ ـ آیه من المؤمنین رجال ٩٧

٩ ـ آیه پاداش رسالت ١٠٠

١٠ ـ آیات سورهٔ انسان ١٠٤

١١ ـ آیه توبه آدم ١١١

١٢ ـ آیه علم الکتاب ١١٦

١٣ ـ آیه مسألة ١٢٠

١٤ ـ آیه انذار وهدایت ١٢٣

فصل دوم: مصداق امامت در کلام پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۲۷

اختلاف عامه وخاصه در تعیین جانشین ۱۲۷

۱ ـ واقعه وحدیث غدیر ۱۳۱

۲ ـ حدیث ثقلین ۱٤٥

۳ ـ اولین کسی که اسلام آورد ونماز گذارد ۱٥۱

٤ ـ حدیث انذار عشیرة ۱٥٤

٥ ـ حدیث مؤاخات ۱٥۹

٦ ـ حدیث منزلت ۱٦٥

۷ ـ تبلیغ سورهٔ برائت ۱۷٤

۸ ـ حدیث سد ابواب ۱۷۸

۹ ـ اعطاء رایت در روز خیبر ۱۸۳

۱۰ ـ حدیث علی با قرآن است وقرآن نیز با او ۱۹۰

۱۱ ـ علی با حق وحق با علی است ۱۹۳

۱۲ ـ حدیث سقایة حوض ۱۹۷

۱۳ ـ حدیث طیر مشوی ۲۰۱

۱٤ ـ حدیث رد الشمس ۲۰٥

خاتمة ۲۱٤

مهمترین مصادر رسالة ۲۱۸

تصحیحات

ص	س	نادرست	درست
۹	آخر	نموده است	نموده باشد
۱۰	٤	چند معتبر	چندکتاب معتبر
۱۸	۱٦	أمام	امام
۱۸	آخر	اصل	اصل است
۲۱	۸	قدهب	فذهب
۲۷	۱۱	که نقل	که با نقل
۲۹	۱٦	شخص	شخصی
۳۱	۳	اوصینا	اوحینا
۳۱	٥	وصیت	وحی
۳٤	۳	به	بر
۳۷	۱۰	را	در
٤٤	۱٥	اعتقاد	اعتقاد ما
٦۰	٦	دوم	زائد
۹۰	۳	زندان	زمان
۹٦	۱۷	در صورت	در هر صورت
۱۰۳	۱٥	مؤمنی	مؤمن
۱۱۳	۱٥	نگذری	نگذری
۱۱٥	آخر	چنانچه از	چنانچه سیوطی از
۱۱۸	۷	نقل	نقل
۱۲۰	۸	مراد این	مراد
۱۲۸	۲	مفصلات	معضلات
۱۲۹	۲	نمی‌توانند	نمی‌توان
۱٤۹	۲۰	ثقلین	ثقلین را
۱٦۰	۱۲	توارت	توارث
۱٦٤	۱۲	ولایت	ولایات
۱٦۷	آخر	خویش	خوش
۱٦۹	۱٥	نقدی	نغزی
۱۷٦	۱۲	سر	سه
۱۹٦	٥	ملازمه	ملازم
۲۰٤	۲۱	خود	خرد